

علی اکبر مهدی پور

جرعه ای از کرامات امام حسین علیه السلام

مشخصات کتاب

شابک : 50000 ریال:978-600-243-090-8

شماره کتابشناسی ملی : 3874490

عنوان و نام پدیدآور : جرعه ای از کرامات امام حسین علیه السلام/ علی اکبر مهدی پور.

مشخصات نشر : قم: عطر عترت، 1392.

مشخصات ظاهری : 224 ص.

موضوع : حسین بن علی (ع)، امام سوم، 4 - 61ق.

موضوع : حسین بن علی (ع)، امام سوم، 4 - 61ق -- کرامت ها

موضوع : عباس بن علی (ع)، 26؟ - 61ق. -- کرامت ها

رده بندی دیویی : 297/953

رده بندی کنگره : BP41/4/م8864ج4 1392

سرشناسه : مهدی پور، علی اکبر، 1324 -

ص: 1

اشاره

جرعه ای از کرامات امام حسین علیه السلام

علی اکبر مهدی پور

بسم اللّه الرحمن الرحیم

الحمد للّه ربّ العالمین، والصّلاه والسّلام علی أشرف الأنبیاء والمرسلین، وعلی آله الهداه المهدیّین، واللّعن الدّائم علی أعادیهم ومنکری فضائلهم وغاصبی حقوقهم أجمعین.

یکی از عاشقان دلباخته ی اهل بیت علیهم السلام از اینجانب خواست که کتابی را در مورد امام حسین علیه السلام که عمدتاً کرامات آن حضرت را در بر داشته باشد، معرّفی کنم تا برای محرم الحرام امسال چاپ و منتشر کنند.

کتاب های مربوط به این بُعد از ابعاد حضرت سیدالشهداء علیه السلام را بررسی می کردم، به نظرم رسید که کتابی در این رابطه تألیف کنم و آنچه از کرامات آن حضرت در بایگانی حافظه ام هست، بر روی صفحات کاغذ منعکس نمایم.

زمان بسیار محدود بود و فرصت مراجعه به مآخذ و منابع نبود، از این رهگذر به یادداشت های خود مراجعه کرده، آنچه میسّر شد، تدوین کردم. از برکات این نوشتار بدون تصمیم قبلی توفیق تشرّف به عتبات عالیات در ایّام عرفه نصیبم شد، آن نیز موجب محدودتر شدن فرصت شد.

از این رهگذر یادداشت ها را بدون تنظیم و تبویب لازم گردآوری کرده، به صورتی که ملاحظه می فرمایید، مهیّای نشر کردم.

آنچه در این نوشتار آمده، نمی از یم، اندکی از بی شمار، مشتی از خروار و جرعه ای از دریای بی کران کرامات سالار شهیدان می باشد.

اگر خداوند منّان از اجل مهلت دهد، ان شاء اللّه در آینده ی نزدیک جرعه های

دیگری از این اقیانوس ناپیداکرانه تهیّه و تدوین نموده، به عاشقان پاکباخته ی حضرتش تقدیم می نماییم.

دست یازیدن به چنین کاری عظیم در این زمان کوتاه هرگز صحیح نبود، ولی عمرها بی اعتبار است و فرصت ها زودگذر.

این نوشته فقط یادداشت هایی است که پیرامون سالار شهیدان، بدون رابطه و ضابطه به رشته ی تحریر درآمده است.

از خداوند منّان می خواهم که به کرم خود این تلاش ناچیز را بپذیرد، به لطف خود همه ی دست اندرکاران چاپ و نشر و خوانندگان گرامی این اثر را از فائزین به لقای حضرت بقیه اللّه ارواحنا فداه، در دوران حکومت حقّه ی آن حضرت قرار دهد. إن شاء اللّه.

24 ذیحجه الحرام 1434 ق.

روز مباهله و خاتم بخشی مولای متّقیان علیه السلام

حوزه علمیّه ی قم - علی اکبر مهدی پور

ص: 6

چهارده ستون از ستون های قرون، با ساعت ها، روزها و سال هایش، چون حبّه ی نمکی بر کف اقیانوس آب شد و ناپدید گشت، ولی نام مقدّس امام حسین علیه السلام همچنان بر فراز قرون و اعصار می درخشد.

با گذشت زمان نه تنها نام و یاد سالار شهیدان از خاطره ها محو نمی شود، بلکه هر روز ابعاد تازه ای از نهضت امام حسین علیه السلام آشکار می شود و تجلی می نماید.

سالار شهیدان مرز عقیده را در هم شکسته، از هر کیش و آیینی دل هایی را به سوی خود جذب و جلب کرده است.

امام حسین علیه السلام پیشتاز شهیدانی است که سرود پیروزی خون رنگ خود را در خیمه ی تاریخ نواختند و بزرگ ترین سرمشق را به مصلحان و آزادی خواهان جهان دادند.

«گاندی» مصلح بزرگ هند می گوید:

من برای ملت هند چیز تازه ای نیاوردم، بلکه فقط نتیجه ای را که از مطالعات خود پیرامون قهرمان کربلا به دست آورده بودم، برای ملّت هند به ارمغان آوردم.

ما اگر بخواهیم هند را نجات دهیم، باید همان راهی را برویم که حسین بن علی پیمود.(1)

سخن پردازان هر قدر بخواهند به وصف او بپردازند و شرح قهرمانی های او

1- 1. مجلّه ی «الغرّی» چاپ نجف اشرف، ربیع الاوّل 1381 ق.

را به تصویر کشند، باز هم در برابر حقیقت قهرمانی او بسی ناچیز خواهد بود.

«ماربین آلمانی» در این رابطه می گوید:

امام حسین نخستین شخص سیاستمداری است که تا به امروز احدی چنین سیاست موءثّری انتخاب نکرده است.

اگر حادثه ی خونی کربلا نبود، قطعاً اسلام به این حالت نمی ماند، حتی ممکن بود اسلام و اسلامیان به کلّی محو و نابود شوند.(1)

«اقبال لاهوری» که از مکتب تشیّع بیگانه است، به هنگام ارزیابی نهضت امام حسین علیه السلام و آثار ارزشمند آن در حفظ استقلال ممالک اسلامی و قطع ایادی بیگانگان می گوید:

تا قیامت قطع استبداد کرد

موج خون او چمن ایجاد کرد

خون او تفسیر این اسرار کرد

ملت خوابیده را بیدار کرد

«محمد علی جناح» قائد اعظم و موءسّس پاکستان می گوید:

هیچ نمونه ای از شجاعت بهتر از آنکه امام حسین علیه السلام از لحاظ فداکاری و جانبازی ارایه داد، در جهان پیدا نمی شود.

به عقیده من تمامی مسلمین باید از این شهید سرفراز که خود را در سرزمین عراق فدا کرد، سرمشق بگیرند و از وی پیروی کنند.(2)

آری! امّت اسلامی برای مبارزه با سیطره ابرقدرت ها هیچ راهی جز پیروی از سالار شهیدان ندارند که هرگز بدون جانبازی و فداکاری به آرمان های مقدس اسلامی و انسانی خود نخواهند رسید و آن را باید در مکتب امام حسین علیه السلام فرا گرفت.

امام حسین علیه السلام عملاً به جهانیان آموخت که مرگ شرافتمندانه از زندگی در زیر یوغ ستمگران شایسته تر است. به تعبیر خوشدل تهرانی:

بزرگ فلسفه ی شاه دین این است

که مرگ سرخ به از زندگی ننگین است

1- 1. محمود اکبرزاده، حسین پیشوای انسان ها، ص 37.
2- 2. مجلّه ی «نور دانش» سال 2، شماره 3، ص 96.

حسینی سعدی زمان در لمعات خود گوید:

بیدادگران را اثری نیست به عالم

زنده است حسین بن علی آن حق مطلق

ظواهر امر در روز عاشورا نشان می داد که پس از غروب غمبار خورشید امامت، دیگر هیچ نام و نشانی از آن حضرت باقی نخواهد ماند و دشمن خون آشام به دور از هر مزاحمتی بر اریکه ی قدرت تکیه خواهد زد. ولی در اندک مدتی ابرهای تیره و تار کنار رفت و سیمای پرفروغ سالار شهیدان برای دوست و دشمن آشکار شد.

به تعبیر «فوءاد کرمانی»:

دشمنت کشت ولی نور تو خاموش نگشت

آری آن جلوه که فانی نشود نور خداست

نه بقا کرد ستمگر، نه به جا ماند ستم

ظالم از دست شد و پایه ی مظلوم به جاست

«دکتر قاسم رسا» در این رابطه گوید:

در نبرد حق و باطل سرفراز آمد حسین

عاقبت بر ظلمت شب چیره شد نور سحر

«توماس کارلایل» مورّخ و فیلسوف معروف انگلیسی می نویسد:

شهدای کربلا با عمل خود اثبات کردند که تفوّق عددی در جایی که حق و باطل در مقابل یکدیگر قرار می گیرند، اهمیتی ندارد؛ پیروزی حسین با وجود اقلیّتی ناچیز در برابر دشمن بی شمار، باعث شگفتی من است.(1)

سالار شهیدان، اقیانوس ناپیداکرانه ایست که خورشید همه ی معیارهای اسلامی و انسانی، از یک سو در آن می دمد و از سویی در آن غروب می کند.

واژه هایی چون: شهامت، شجاعت، جانبازی، پاکبازی، رادی، جوانمردی،

ص: 9

1- 1. همان.

سرفرازی در طول تاریخ مصداق هایی داشت، ولی بی گمان بر قامت سالار شهیدان از همه راست تر و در سرشت او از همه استوارتر بود.

او وارث شجاعت و سلحشوری پدر بزرگوارش حیدر کرّار؛ وارث همه ی فضایل و کمالات پیامبران عظام از آدم ابوالبشر تا اشرف کاینات حضرت ختمی مرتبت بود.

هر نویسنده ی تلاشگر و محقق فرزانه ای که قلم به دست گرفته، شرح فداکاری ها و جانبازی های آن اسوه صفا و وفا را به تصویر کشیده، برجسته ترین و زیباترین تابلو را پدید آورده، اثر خود را با یک دنیا عذر تقصیر به پیشگاه آن بزرگ نامور تاریخ تقدیم نموده است.

برخی از این محققان به همه ی ابعاد زندگی آن حضرت اشاره کرده، برخی پیرامون فضایل بی شمار و مناقب بی کران آن حضرت سخن گفته، گروهی به تحلیل نهضت عاشورا پرداخته، عده ای فداکاری های آن سرور را در محدوده ی توان خود ترسیم کرده اند، جمعی دیگر خطبه های آتشین و سخنان دلنشین حضرتش را گرد آورده اند.

برخی آثار مجالس عزاداری را تشریح کرده، برخی دیگر بر شمارش شاعران نغمه سرایش همت گماشته اند، عده ای در فضایل گریه و اقامه ی مجالس عزا سخن گفته اند. برخی آثار شگفت مداومت بر زیارت عاشورا را گردآوری کرده اند.

هنوز سخنان ناگفته و دُرهای ناسفته ی فراوانی در ابعاد وجودی آن حضرت باقی مانده است.

در این اثر به نمی از یم، اندکی از بسیار، مشتی از خروار و جرعه ای ناچیز از اقیانوس بی کران کرامات آن حضرت اشاره شده است.

ص: 10

در زیارت نامه ی مأثور از معصوم علیه السلام خطاب به امام حسین علیه السلام می خوانیم:

أشهد أنّ دمک سکن فی الخلد؛

من شهادت می دهم که خون تو به ابدیّت پیوست.(1)

نشانه های جاودانگی خون امام حسین علیه السلام در زمین و آسمان پدیدار گردید، که به تعدادی از آنها اشاره می کنیم:

1. ابن حجر مکی در کتاب «صواعق محرقه» از شاهدان عینی نقل می کند که آسمان در اثر کشته شدن امام حسین علیه السلام سرخ رنگ شد.(2)

2. سبط ابن جوزی نقل می کند که چون امام حسین علیه السلام کشته شد، آسمان گریست و گریه ی آن سرخی آن است.(3)

3. سیوطی نقل کرده که در روز شهادت امام حسین علیه السلام خورشید گرفت و نظام عالم به هم ریخت.(4)

4. طبری می نویسد: پس از شهادت امام حسین علیه السلام تا سه ماه از طلوع آفتاب تا چندین ساعت آسمان رنگ خون به خود می گرفت.(5)

5. ابن حجر از ابن سیرین نقل کرده که پیش از شهادت امام حسین علیه السلام سرخی

1- 1. شیخ طوسی، تهذیب الأحکام، ج 6، ص 54.
2- 2. ابن حجر، الصّواعق المحرقه، ص 193.
3- 3. ابن جوزی، تذکره الخواصّ، ص 273.
4- 4. سیوطی، تاریخ الخلفاء، ص 207.
5- 5. طبری، تاریخ الأمم والرّسل، ج 5، ص 393.

شفق که در افق دیده می شود وجود نداشت.(1)

6. ابونعیم نقل کرده که به هنگام شهادت امام حسین علیه السلام از آسمان خون بارید و ظرف ها پُر از آب شد.(2)

7. ابن حجر نقل می کند که به هنگام شهادت آن حضرت خورشید چنان گرفت که ستاره ها در وسط روز دیده شدند و مردم خیال کردند که قیامت به پا شده است.(3)

8. مقریزی نقل می کند که پس از شهادت آن حضرت همه جا تاریک و ظلمانی بود.(4)

9. ابن حجر گوید: روز شهادت امام حسین علیه السلام هیچ سنگی را در شام از زمین بلند نکردند، جز این که در زیر آن خون تازه یافتند. (5)

10. مقریزی گزارش می دهد که در آن روز در بیت المقدس زیر و رو نکردند جز آن که در زیر آن خون تازه دیدند.(6)

11. ابن شهاب زهری گوید: بر عبدالملک مروان واردشدم، عبدالملک خطاب به حاضران گفت: از آنچه در شب شهادت حسین بن علی در بیت المقدس اتفاق افتاده، خبر دارید؟ کسی پاسخ نداد، من گفتم: چیزی در این رابطه به من رسیده است.

مرا به نزد عبدالملک بردند، پرسید: شما کیستی؟ گفتم: من محمد بن مسلم بن عبید اللّه ابن شهاب زهری، عبدالملک به عنوان «زهری» مرا شناخت. گفت: بگو در روزی که حسین بن علی بن ابی طالب شهید شد، چه اتّفاقی در بیت المقدس افتاد.

1- ابن حجر، همان، ص 192.
2- 2. ابونعیم، دلائل النّبوّه، ج 2، ص 553.
3- 3. ابن حجر، همان، ص 194.
4- 4. مقریزی، الخطط المقریزیّه، ج 2، ص 289.
5- 5. ابن حجر، همان.
6- 6. مقریزی، همان.

زهری گوید: من گفتم: به من خبر رسیده که در آن شب هیچ سنگی را در بیت المقدس برداشته نشد، جز این که در زیر آن خون تازه دیده شد.(1)

12. مقریزی می نویسد: هیچ کس از سپاه عمر سعد از زعفرانی که در خیمه ی امام حسین علیه السلام بود، بر صورت خود ننهاد، جز این که صورتش سوخت.(2)

13. شتری در لشکرگاه امام حسین علیه السلام بود، آن را غارت کردند، نحر نمودند و طبخ کردند، گوشت آن تبدیل به حنظل تلخ شد.(3)

14. در خمیه های امام حسین علیه السلام مقداری عطر بود، هیچ زنی از بنی امیّه از آن خود را خوشبو نکرد، جز این که به پیسی مبتلا شد.(4)

15. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مقداری از خاک کربلا به امّ سلمه دادند و فرمودند: هر وقت این خاک تبدیل به خون شد، بدان که حسین علیه السلام را شهید کرده اند.

ام سلمه گوید: من آن خاک را در ظرف شیشه ای قرار دادم و نزد خود نگه داشتم. روزی که امام حسین علیه السلام به شهادت رسید، آن خاک تبدیل به خون شد.(5)

در فرازی از حدیث شریف کساء آمده است که خداوند منّان خطاب به فرشتگان فرمود:

من آسمان برافراشته، زمین گسترده، خورشید فروزان، ماه تابان، فلک چرخان، دریای روان و کشتی های در حال گشت و گذار را جز برای محبّت این پنج تن که در زیر کساء هستند، نیآفریدم.

بیان حدیث قدسی صریح است، در اینکه پنج تن آل عبا علّت خلقت و رمز

1- 1. ابن حجر عسقلانی، تهذیب التّهذیب، ج 2، ص 354.
2- 2. مقریزی، همان.
3- 3. ابن حجر، الصّواعق المحرقه، ص 195.
4- 4. ابن عبدربّه، العقد الفرید، ج 5، ص 133.
5- 5. ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج 4، ص 93.

آفرینش جهان هستی می باشند.

بر این اساس، امام حسین علیه السلام یکی از رازهای خلقت و سبب آفرینش جهان می باشد.

آیه اللّه میرجهانی در کتاب شریف: «الجُنّه العاصمه» از کتاب «کشف اللّئالی» تألیف: صالح بن عبدالوهّاب بن عرندس، حدیثی را با سند متّصل به جابر بن عبداللّه انصاری روایت کرده که رسول گرامی از خداوند منّان نقل کرده، که فرمود:

یا احمد! لولاک لما خلقت الأفلاک، ولولا علیّ لما خلقتک، ولولا فاطمه لما خلقتکما؛

ای احمد! اگر تو نبودی، این افلاک را نمی آفریدم، اگر علی نبود، تو را نمی آفریدم؛ و اگر فاطمه نبود، شما را نمی آفریدم.(1)

ابن عرندس از علمای بزرگ و شعرای سترگ قرن نهم هجری است. «علامه امینی» در مورد یکی از قصاید ایشان می نویسد:

در میان اصحاب مشهور است که این اشعار هرگز در مجلسی خوانده نشده، جز این که حضرت بقیه اللّه ارواحنا فداه در آنجا حضور یافته است. (2)

متن کامل این اشعار در منتخب طریحی آمده است.(3)

علامه میرجهانی نسخه ی خطّی کتاب: «کشف اللّئالی» را در کتابخانه ی علاّمه شیخ محمّد سماوی در نجف اشرف دیده است.(4)

روز دوشنبه 24 ذیقعده الحرام 1434 برابر 8/7/1392 ش. در مشهد مقدس، در حسینیه ی مرحوم آیه اللّه شیرازی قدس سره به دیدار صدیق ارجمند محقق توانمند حجه الاسلام والمسلمین آقای سید علی اصغر امینی رفتم و از ایشان داستان

1- 1. میرجهانی، الجنّه العاصمه، ص 284.

2- 2. علامه امینی، الغدیر، ج 7، ص 14.
3- 3. طریحی، المنتخب، ج 2، ص 254.
4- 4. میرجهانی، همان، ص 283.

دیدارش با علامه ی امینی را جویا شدم. فرمود: هنگامی که علامه ی امینی قدس سره از پاکستان آمده بود و در هتل علیزاده (در بست بالا) اقامت داشت، به محضرشان شرفیاب شدم.

به هنگام بحث از سفر پاکستان فرمودند: در کراچی به دیدن آقای حافظیان رفتم، نبود.

گفتم: ایشان الآن در مشهد مقدس هستند، اگر امر بفرمایید ایشان را به محضر مقدستان می آورم.

فرمودند: مایل هستم ایشان را ببینم. برای ساعت 9 صبح فردا وعده گذاشتیم، به اطلاع مرحوم حافظیان رسانیدم، ساعت 9 صبح در معیت ایشان به خدمت علامه رسیدیم.

مرحوم حافظیان (1332 - 1400 ق) یک جلد از کتاب ارزشمند خود «لوح محفوظ» را به محضر علامه تقدیم نمود.

آنگاه علامه ی امینی فرمود: شخصی به من مراجعه کرد و گفت: شما در الغدیر گاهی مطلب مهمّی را نقل کرده اید و منبع آن را بیان نکرده اید. من مراجعه کردم دیدم درست است، در مواردی منبع را فراموش کرده ام و لذا نیاز پیدا کردم به این که سفری به استانبول بکنم و در کتابخانه ی سلیمانیّه به بحث و کنکاش بپردازم.

ساعات استفاده از کتابخانه بسیار محدود بود و آن برای یک تحقیق جامع و کامل وافی نبود. با سفیر عراق و تعدادی از شخصیت ها تماس گرفتم که مسئول کتابخانه برای من امکان استفاده بیشتر بدهد، امکان پذیر نشد.

شبی به مولای متقیان امیرموءمنان علیه السلام متوسّل شدم و گفتم: مولا جان! من برای شما تلاش می کنم، خودتان عنایتی بفرمایید.

اول صبح در زده شد، میزبان من آمد و گفت: کسی با شما کار دارد، گفتم: بیاید.

آمد و گفت: من در کتابخانه ی سلیمانیّه مسئولیتی دارم و خود شیعه هستم،

من با تمام وجودم در خدمت شما هستم، هر کتابی که شما می خواهید، عنوانش را به من بفرمایید، من دستگاه فیلمبرداری می برم، در داخل کتابخانه از آن ها برای شما میکروفیلم می گیرم به شرط اینکه احدی از آن مطّلع نشود و لذا خودم به سراغ شما آمدم، شخص دیگری را نفرستادم و به این گونه هر چه نیاز داشتم، ایشان فیلمبرداری می کرد و برای من می آورد.(1)

آنگاه علامه ی امینی فرمودند: من در استانبول یادداشت های فراوانی در مورد امام حسن و امام حسین علیهماالسلام برداشته ام که دو جلد بزرگ شده است اگر آنها چاپ شود، به همان مقدار که الغدیر مفید بود، آن ها نیز مفید خواهد شد.

آنگاه علامه ی امینی شماری از یافته های خود را برای مرحوم حافظیان شرح داد، از جمله فرمود:

من در این سفر تتمه ی حدیث «لولاک» را پیدا کردم و متن کامل آن چنین است:

یا احمد! لولاک لما خلقت الأفلاک؛

ولولا علیّ لما خلقتک؛

ولولا فاطمه لما خلقتکما؛

ولولا الحسنان لما خلقتکم؛

ای احمد! اگر تو نبودی، این افلاک را نمی آفریدم؛

اگر علی نبود، تو را نمی آفریدم؛

اگر فاطمه نبود، شما دو نفر را نمی آفریدم؛

اگر حسن و حسین نبودند، شما سه نفر را نمی آفریدم.

این حدیث شریف صریح است در این که امام حسین علیه السلام نیز راز خلقت جهان هستی می باشد.

1- 1. موءلّف گويد: در ايام اقامت اينجانب در استانبول (1354 1359 ش) يكى از دوستان كه اهل تبريز بود و در خيابان: «يره باتان سراى جادّه سى» مغازه لباس فروشى داشت، براى اينجانب نقل كرد كه او واسطه ى ايصال فيلم كتاب ها از فيلم بردار كتابخانه سليمانيه به محضر علامه امينى بود.

معنای حدیث شریف این است که پیامبراکرم صلی الله علیه و آله راز خلقت جهان است و امیرموءمنان علیه السلام تداوم بخش شریعت نبوی، حضرت فاطمه، امام حسن و امام حسین علیهم السلام نیز تداوم بخش امامت می باشند.

این حدیث شریف هرگز به معنای افضلیّت امیرموءمنان یا حضرت زهرا، نسبت به رسول گرامی اسلام نمی باشد.

متن کامل این حدیث را آقای امینی بدون واسطه از علامه امینی برای اینجانب نقل کردند و این موءیَّد است با حدیث شریف کساء.(1)

خداوند منّان در قرآن کریم خبر می دهد که حضرت آدم علیه السلام کلماتی را از پروردگارش دریافت کرد، پس خداوند توبه اش را پذیرفت. (2)

ابن عباس از محضر رسول عالمیان پرسید که منظور از این کلمات چیست؟ حضرت فرمود:

آدم عرضه داشت: خدایا! به حق محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین؛ توبه ام را بپذیر. پس خداوند توبه اش را پذیرفت.(3)

طبرسی در تفسیر این آیه می فرماید:

حضرت آدم علیه السلام لوحی را بر فراز عرش دید که در آن پنج نام مقدّس ثبت شده بود.

پرسید: این ها کیانند؟ گفته شد:

این ها عزیزترین خلق خدایند.

1- 1. در مورد سند حدیث کساء معروف مراجعه شود به کتاب: «حدیث کساء کلید حلّ مشکل ها» از نگارنده، چاپ قم، دلیل ما.
2- 2. سوره بقره، آیه 37.
3- 3. سیوطی، الدّر المنثور، ج 1، ص 61؛ ابن مغازلی، مناقب امیرالموءمنین، ص 63؛ قندوزی، ینابیع المودّه، ج 1، ص 288.

این ها محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین هستند.

پس حضرت آدم به آنها متوسل شد و توبه اش پذیرفته شد.(1)

هنگامی که حضرت آدم نام مقدّس امام حسین علیه السلام را بر زبان جاری کرد، اشکش جاری شد و قلبش محزون شد، علّتش را از حضرت جبرئیل جویا شد، جبرئیل حوادث جانکاه کربلا را برای ایشان به طور مبسوط بیان کرد.(2)

صدیق ارجمندم جناب آقای معرفت، روز جمعه 13/9/88 برابر 16 ذی حجه الحرام 1430 ق، در مجلس چهلم مرحوم شوریده، در حسینیه ی ایشان فرمودند:

در مسجد هدایت تهران منبر می رفتم، یک نفر از مستمعین در کنار یک نفر خارجی نشسته بود و مطالب مرا برای ایشان ترجمه می کرد.

شب دوم آن فرد به من گفت: ایشان آلمانی هستند، تازگی مسلمان شده اند. از من خواست که اسامی مقدّسه ی دوازده امام را با لاتین برایش بنویسم، من نیز با لاتین آلمانی برایش نوشتم.

چندین بار آن را قرائت کرد، سپس به من گفت:

من هر وقت نام حسین را بر زبان جاری می کنم، حال دیگری به من دست می دهد.

کشتی نجات

هزاران سال پیش از خلقت انسان، کلک قضا بر عرش خالق منّان نوشت:

إنّ الحسین مصباح الهدی وسفینه النّجاه؛

حسین مشعل هدایت و کشتی نجات است.

امام حسین علیه السلام مرز عقیده را در نور دیده و در میان همه ی اقوام جهان دل هایی را به سوی خود جذب کرده، آنها را در شمار عاشقان و دلدادگان خود درآورده

ص: 18

1- 1. طبرسی، مجمع البیان، ج 1، ص 200.
2- 2. شوشتری، الخصائص الحسینیّه، ص 103.

است.

بهره گیری از نهضت سالار شهیدان، به شیعیان و مسلمانان اختصاص ندارد.

کتاب ارزشمند: «الحسین فی الفکر المسیحی» نمونه ی صدق این ادّعا می باشد.(1)

سخنان حیات بخش و حرکت آفرین آن حضرت نیز خطاب به مسلمانان و دین باوران نداشت، بلکه همه ی وجدان های بیدار را در طول قرون و اعصار خطاب می کرد و می فرمود:

إن لم یکن لکم دین، وکنتم لا تخافون المعاد، فکونوا أحراراً فی دنیاکم؛

اگر دین ندارید و از روز رستاخیز نمی هراسید، در دینا مردمی آزاده باشید.(2)

شاعر نکته سنج معاصر مرحوم سعدی زمان چه زیبا سروده است.

اعلامیّه از قتلگه کرب و بلا داد

با زینب و سجّاد سوی شام فرستاد

این جمله از خون در آن نشریّه بود مسطور

که باید بشر از قید اسارت بود آزاد(3)

اقبال لاهوری (1289 - 1353 ق) در این رابطه گوید:

رمز قرآن از حسین آموختیم

وز آتش او شعله ها اندوختیم

خون او تفسیر این اسرار کرد

ملت خوابیده را بیدار کرد

تا قیامت قطع استبداد کرد

موج خون او چمن ایجاد کرد[(4)]

شاعر کُردتبار معاصر در این زمینه گوید:

گر هواخواه حسینی، ترک سر کن چون حسین

شرط این میدان به خون خویش بازی کردن است

1- 1. انطون بارا، الحسین فی الفکر الاسلامی، چاپ کویت، 1978 م.
2- 2. ابن کثیر، البدایه والنّهایه، ج 8، ص 203.
3- 3. سعدی زمان، لمعات حسینی، ج 2، ص 56.
4- 1. اقبال، کلیات اشعار، ص 7475.

از حریم کعبه کمتر نیست دشت کربلا

صد شرف دارد بر آن وادی که گویند ایمن است

و در بیت آخر در تخلّص خود گوید:

«من سنّی ام نامم رضا کلب امام مرتضی»(1)

اگرچه این شاعر معاصر از پیروان اهل بیت علیهم السلام نیست، ولی سخنانش برگرفته از سخنان امام حسین علیه السلام است که فرمود:

إنّی لا أری الموت إلاّ سعاده ولا الحیاه مع الظَاَلمین إلاّ برماً؛

من مرگ شرافتمندانه را سعادت، و زندگی زیر یوغ ستمگران را هلاکت می بینم.(2)

1- 2. صفی زاده، پارسی گویان کُرد، ص 6973.
2- 3. حرّانی، تحف العقول، ص 176.

کرامات حسینی

اشاره

ما در کتاب «کرامات معصومیّه» به تفصیل پیرامون فرق معجزه و کرامت سخن گفتیم و بیان نمودیم که معجزه همواره مقرون به «تحدّی» است، ولی در کرامت تحدّی در کار نیست و لذا آنچه در حرم پیشوایان معصوم، مجالسی حسینی و به هنگام توسل به آن بزرگواران، از امور خارق العاده اتّفاق می افتد، کرامت نامیده می شود.(1)

آنچه در این نوشتار از امور خالق العاده نقل شده، همه اش کرامت می باشد.

و اینک گوشه ای از کرامات و عنایات سالار شهیدان امام حسین علیه السلام .

هدایت یک جوان با نام نامی امام حسین علیه السلام

شب یک شنبه 10/5/89 برابر 20 شعبان 1431 ق که پایان جلسات دهه ی مهدویه و شب تجلیل از صاحب مکیال بود، یکی از خطبای ارجمند در قائمیّه ی اصفهان بر فراز منبر گفت:

دو ماه پیش با جوانی به نام رضا آشنا شدم که سرنوشت خود را برای من تعریف کرد. گفت: من جوانی شرّ بودم، پدر و مادرم را تا حدّ کشت کتک می زدم، جز نماز

و روزه هر کاری انجام می دادم.

شب عاشورا پدر و مادرم به حسینیه رفتند، من به دنبال کثافت کاری خود بودم، در مسیر خود دختری را سوار کردم که می خواست به حسینیه برود، او را به زور

1- 1. نگارنده، کرامات المعصومیه، ص 9- 16.

به محلّی بردم و خواستم به او تعدّی کنم، هر چه گریه و تضرّع کرد و گفت: شب عاشوراست، اعتنا نکردم.

گفت: من علویّه هستم، به پاس حرمت مادرم حضرت زهرا مرا رها کن، اعتنا نکردم.

گفت: بیا امشب با امام حسین معامله کن، امام حسین دست عطوفتش را بر سر تو بکشد.

نام امام حسین در تمام اعماق دلم تأثیر گذاشت، او را سوار کردم و دم در حسینیه پیاده اش کردم.

به منزل آمدم، تلویزیون را روشن کردم، داستان عاشورا را تعریف می کرد و در نصف صفحه ی تلویزیون تعزیه را نشان می داد که بر سر کودکان تازیانه می زدند.

بی اختیار اشکم جاری شد، مدتی نشستم و گریه کردم.

مادرم آمد، تا وارد خانه شد، پرسید: رضا چه شده؟ گفتم: هیچ، گفت: نه، از همه جای اتاق، بوی امام حسین می آید.

فردا بی اختیار به حسینیه رفتم.

همه ی بچه های محل مرا می شناختند و می دانستند که من اهل هیأت نیستم، من یک پارچه شرّ هستم.

رئیس هیأت گفت: آقا رضا! تو هم حسینی شدی؟ گذرنامه ات را بده تو را ببرم کربلا.

گفتم: پول ندارم، گفت: با هزینه ی خودم می برم.

به فاصله ی چند روز رفتیم کربلا، همه رفتند حرم، من خجالت می کشیدم.

بالاخره من هم رفتم.

چند ماه بعد هم مرا به مکه برد.

از مکه برگشتم، مادرم گفت: رضا! دختری برایت در نظر گرفتیم.

رفتند خواستگاری، روز بعد من رفتم، دختر برایم چایی آورد، تا چشمش به من افتاد، فریاد زد: یازهرا! و بیهوش شد.

ص: 22

وقتی به هوش آمد، گفت: دیشب حضرت زهرا علیهاالسلام را در عالم روءیا دیدم، عکس این جوان را به من ارایه داد و فرمود:

فردا من برای تو خواستگار می فرستم، مبادا رد کنی.

یک جوان شرّ، با شنیدن نام امام حسین علیه السلام دگرگون می شود، حسینی می شود، کربلایی می شود، حاجی می شود، مورد عنایت حضرت زهرا علیهاالسلام قرار می گیرد، از راه حلال به خواسته اش می رسد و زندگی اش سر و سامان می گیرد.

عنایت حضرت ولی عصر علیه السلام به تأسیس مجالس حسینی

مرحوم آیه اللّه سید حسین حائری کرمانشاهی (متوفای 1366 ق) برادرزاده مرحوم آیه اللّه حاج سید محمد فشارکی (متوفای 1316 ق) نقل می کند که در آستانه ی محرم 1346 ق، سید غریبی از نجف اشرف به کرمانشاه آمد و در منزل حقیر ورود پیدا کرد. معلوم شد که 12 سال در مسجد سهله ریاضت کشیده، با احضار جنّ مخالف است، زیرا آنها دروغ می گویند، ولی ارواح علما را احضار می کند و مطالب مورد حاجت را از آنها می پرسد.

مرحوم حائری از او می پرسد: ای کاش می دانستیم که این مجلس که ما در دهه ی عاشورا برگزار می کنیم، آیا مورد قبول اهل بیت علیهم السلام هست یا نه؟

پس از توسل گفت: آری! این مجلس مورد قبول است و روز تاسوعا شخص حضرت بقیه اللّه ارواحنا فداه در محفل شرکت می کنند.

سپس گفت: واعظی که هر روز آخر وقت می آید، آن روز اول صبح می آید و به جای روضه به حضرت توسل پیدا می کند و مجلس حال خاصی پیدا می کند.

این گفت و گو روز پنجم محرم بین آقای حائری و آن سید غریب انجام شد.

مرحوم حائری می گوید: روز تاسوعا اوایل صبح یک مرتبه آن واعظ معروف به اشرف الواعظین (سید اکبرشاه) آمد، پرسیدم: چه عجب حالا آمدید؟ گفت: امروز می خواهم به هیچ مجلسی نروم و صدایم را برای روز

عاشورا نگه دارم. ولی چون نمی توانستم مجلس شما را تعطیل کنم، آمدم چند کلمه روضه بخوانم.

ص: 23

چون بر عریشه ی منبر نشست، شروع کرد: «ای گمگشته ی بیابان ها».

مجلس حالی پیدا کرد، من از سید پرسیدم از مولا چه خبر؟ گفت: تشریف آورده اند، مقابل منبر به صورت دایره نشسته اند.

به طرف منبر رفتم، دیدم چند نفر با لباس محلّی به صورت دایره نشسته اند.

سلام کردم، یکی از آنها پاسخ داد، فهمیدم که مولا ایشان هستند که دیگران به احترام ایشان پاسخ ندادند. خوش آمد گفتم، فرمودند: برگرد در جای خود بایست.

مجلس یک پارچه گریه و تضرّع بود، روضه خوان روضه نمی خواند، بلکه از هجر یار سخن می گفت و مردم به سر و صورت می زدند.

من چهار چشمی آن حلقه را زیر نظر داشتم، یک مرتبه دیدم تشریف ندارند.

نه به هنگام ورود متوجه شده بودم و نه به هنگام خروج، ولی از نشانه هایی که قبلاً آن سید گفته بود و دقیقاً واقع گردید، مطمئن شدم که مجلس مورد رضایت مولا بود و با مقدم مبارکشان مزیّن شده بود.

حضرت و هیأت همراه عموماً زیر چهل سال به نظر می رسیدند و همه لباس محلی پوشیده بودند.

این داستان را من برای اولین بار از مرحوم آیه اللّه حاج سید رضا صدر (1339 - 1415 ق) شنیدم.

آیه اللّه صدر فرمودند: من نُه سال داشتم، مرحوم سید حسین حائری به قم آمده بود، این داستان را برای پدرم «مرحوم آیه اللّه سید صدر الدّین صدر» (1299 - 1373 ق) از مراجع ثلاث نقل می کرد و من می شنیدم.

روی این حساب آیه اللّه صدر به سال 1347 ق یعنی حدوداً یک سال پس از آن تشرّف، از ایشان استماع نموده است.

نگارنده گوید: علت این که آیه اللّه صدر این داستان را برای من نقل کرد، این بود که من از ایشان سوءال کردم: آیا ممکن است انسان به محضر آقا

بقیه اللّه مشرف شود و آن حضرت را در حال تشرف بشناسد؟ فرمود: آری.

سپس داستان مرحوم سید حسین حائری را دلیل آورد.

مرحوم نهاوندی این داستان را با توضیحات بیشتر بدون واسطه از ایشان نقل کرده است.(1)

در پایان ذکر این نکته خالی از لطف نیست که واعظ شهیر آن مجلس مرحوم سید علی اکبر اشرف الواعظین، مشهور به اکبر شاه (1268 - 1351 ق) پدر مرحوم سلطان الواعظین (1314 - 1391 ق) بود.(2)

عنایت امام زمان علیه السلام به مجالس عزاداری

روز شنبه 4/8/92 برابر 20 ذی حجّه 1434 ق. در کرمان شاعر اهل بیت علیهم السلام آقای حاج احمد خراسانی، اهل بم و صاحب دیوان: «سوگنامه ی بم» به کرمان آمده بود، در منزل آقای شیخ الرئیس نقل کرد که سال ها قبل به شدّت مقروض شده بودم و به همین خاطر دو سال موفّق به برگزاری مجلس روضه نشدم.

شبی در عالم روءیا به محضر مقدّس حضرت بقیه اللّه ارواحنافداه رسیدم و عرض کردم:

آقا برای مغفرت پدر و مادرم دعا بفرمایید.

آقا من مشتاق زیارت خانه ی خدا هستم.

آقا من بدهی فراوان دارم، ادای بدهی خود را می خواهم.

حضرت فرمودند:

شما چرا روضه ی جدّم را دو سال است که تعطیل کرده ای؟

گفتم: من بسیار مقروض هستم و نمی توانم مجلس روضه برگزار کنم.

فرمودند:

هزینه ی روضه ی جدّم با ماست، به شما ربطی ندارد. بدهی تو نیز ادا می شود، مکّه هم می روی و خداوند پدر و مادرت را می آمرزد.

ص: 25

1- 1. نهاوندی، العبقری الحسان، ج 2، ص 472 478.
2- 2. برای شرح حال پدر و فرزند ر.ک: جواهر کلام، تربت پاکان قم، ج 3، ص 337 344.

از خواب بیدار شدم و خود را مهیّا کردم که مجالس روضه را برگزار نمایم.

مجلس روضه را برگزار کردم و کلّ هزینه های آن ششصد تومان شد.

چند روز گذشت، معامله ای کردم و دقیقاً ششصد تومان سود بردم. در مدّت کوتاهی 15000 تومان به دستم رسید، ثبت نام کردم و مکّه رفتم و همچنین در مدّت کوتاهی قرض هایم ادا شد.

پس از اندک زمانی پدرم را خواب دیدم، از حالش جویا شدم. گفت: زندانی بودم و از زندان نجات یافتم.

عنایت حضرت فاطمه علیهاالسلام به مجالس عزاداری

1) مرحوم حاج اسماعیل حاجیلاری از افراد متدیّن خوی همه ساله در ایّام فاطمیّه و دهه ی آخر ماه رجب مجلس عزاداری برپا می کرد.

در یکی از شب های عزاداری مرحوم حاج سید ابراهیم علوی (1333 - 1405 ق) از علمای فعّال خوی به روضه تشریف فرما می شود و تا پایان مجلس در جلو در مقابل پنجره ای که مشرف به درِ بیرونی خانه بود، می نشیند.

مرحوم حاج اسماعیل می گوید: صبح زود مشغول وضو بودم، همسرم آمد و گفت: امشب چه کسی به روضه آمده بود؟

گفتم: چطور؟

گفت: خوابی دیده ام.

گفتم: چه خوابی؟

گفت: در عالم روءیا خاتون محترمی را دیدم که از درب بیرونی وارد گردید و از پشت پرده به طرف پنجره ای که مشرف به درِ بیرونی است همان پنجره ای که مرحوم علوی نشسته بود به مجلس نگاه کرد.

گفتم: خانم بفرمایید مجلس روضه. فرمود: نه، من عطر حسینم را از اینجا

استشمام می کنم.(1)

2) شب جمعه 20/11/85 برابر 20 محرم 1428 ق واعظ گرانقدر آقای شریعتی بر فراز منبر داستان فضیل را نقل کرد که برای امام حسین علیه السلام مجلس سوگواری برگزار نمود، هنگامی که به محضر امام صادق علیه السلام شرفیاب شد،

حضرت فرمود: مجلس شما بر ما مخفی نماند، من آمدم و در مجلس شرکت کردم.

پرسید: مولاجان! در کجای مجلس تشریف داشتید؟ فرمود: دمِ در.

عرض کرد که چرا به صدر مجلس تشریف نیاوردید؟ فرمود: مادرم حضرت فاطمه در صدر مجلس تشریف داشت.

3) آقای شریعتی در همان مجلس از مرحوم مجاب (واعظ توانمند دزفولی) نقل کرد که یک منبری در دزفول پس از منبر از مجلس رفته و برای شام نمانده است.

شب در عالم روءیا به محضر حضرت فاطمه علیهاالسلام مشرّف شده، حضرت فرموده: چرا از شام فرزندم نخوردی؟

عرض کرده بود چون ترش بود و برای سینه ام خوب نبود.

فرموده بود: مگر نمی دانی هر کجا برای فرزندم طعام تهیّه شود، سر دیگ را من برمی دارم.

نقش تألیف کتاب پیرامون امام حسین علیه السلام

1) از مرحوم آیه اللّه حاج سید محمد شیرازی قدس سره چندین بار شنیدم که می فرمود:

شبی در عالم روءیا دیدم که در حرم مطهّر امام حسین علیه السلام هستم، امام حسین علیه السلام در ایوان حرم، رو به قبله و پشت به ضریح نشسته اند، در محل قبر شریف چاه آبی

1- 1. بصیری، کرامات و حکایات پندآموز، ص 37.

هست که از آن به وسیله ی لوله به قبرهایی که در اطراف حرم هستند آب منتقل می شود.

در این اثنا یکی از خطبایی که می شناختم و در اطراف حرم مدفون بود،

خدمت حضرت آمد و عرض کرد: من آب ندارم.

حضرت فرمود: این آبها مربوط به کسانی است که کتاب نوشته، از خود به یادگار نهاده اند و شما کتابی ننوشته اید.

آیه اللّه شیرازی فرمود: من چندین بار به آن شخص در حال حیاتش گفته بودم شما که منبر می روید، منبرهای خود را بنویس تا به صورت کتاب درآید و ایشان انجام نداده بود.

2) مرحوم آیه اللّه سید محمدحسن میرجهانی (1319 - 1413 ق) صاحب آثار ارزشمند فراوان به هنگام ارتحال وصیت می کند که یک جلد از کتاب: «البکاء للحسین» ایشان را در قبر مقابل صورتش قرار دهند.

وصیّ ایشان، صدیق ارجمند، آقای حاج احمد جلوانی به هنگام دفن ایشان در بقعه ی علامه ی مجلسی یک جلد از آن کتاب را در قبر ایشان می گذارد.

همسر ایشان که از این موضوع اطلاع نداشت، شبی در عالم روءیا به سر خاک ایشان می رود، ایشان را در قبر می بیند و می گوید: آقا! شما در اینجا تنها خوابیده ای، حوصله ات سر نمی آید؟

ایشان در پاسخ می فرماید:

من تنها نیستم، من با بکاء هستم.

آن مخدّره که از موضوع مطّلع نبود، متوجه منظور ایشان نمی شود.

هنگامی که حاج احمد آقا را می بیند، روءیای خودش را به ایشان نقل می کند، ایشان می فرماید: آیا می دانید که یکی از آثار ارزشمند آیه اللّه میرجهانی، کتاب «البکاء للحسین» است؟ می گوید: نه.

می گوید: آری ایشان کتابی به این نام دارد و من طبق وصیّت یک جلد از این کتاب را در قبر ایشان نهاده ام.

ص: 28

آری کتابی که در حق سالار شهیدان تألیف شود، پیش از آخرت در عالم برزخ نیز انیس و مونس موءلّف می باشد.

عنایت امام حسین علیه السلام به علامه ی امینی

1) روز دوشنبه 24 ذیقعده الحرام 1434 ق حجه الاسلام والمسلمین حاج سیّد علی اصغر امینی از اساتید برجسته ی مشهد مقدّس، برای اینجانب بدون واسطه از علامه امینی نقل کردند که فرمود: در نجف اشرف به کتابی نیاز پیدا کردم که یکی از بزرگان نجف داشت. هر چه از او تقاضا کردم که آن را به من امانت بدهد، قبول نکرد. چون به شدّت به آن نیاز داشتم و نسخه ی دیگری از آن در جای دیگری سراغ نداشتم. به کربلا مشرّف شدم تا از امام حسین علیه السلام بخواهم راه وصول به این نسخه را برایم فراهم سازد.

وارد کربلا شدم. پسر یکی از دوستانم در نزدیکی حرم مغازه داشت، به مغازه او رفتم، وسایل خودم را در مغازه ایشان گذاشتم که بعد از زیارت از او بگیرم. او گفت: باید امروز به منزل ما تشریف بیاورید، خواستم قبول نکنم، اصرار کرد، قول دادم. به حرم مشرّف شدم و حاجتم را از سالار شهیدان طلب کردم و به منزل ایشان رفتم.

ایشان یک بسته کتاب به من داد که از قبل آنها را با نخ بسته بود. گفت: مدتی است من این کتاب ها را کنار گذاشته ام که به شما تقدیم کنم شاید به درد شما بخورد.

وقتی بسته را باز کردم، دیدم اولین کتاب، نسخه ای از همان کتابی است که برای وصول به آن از نجف به کربلا مشرّف شده ام و لذا با صدای بلند گریه کردم، گفت: چه شد؟ گفتم: من شدیداً به این نسخه نیاز داشتم و برای رسیدن به این

نسخه به کربلا آمده، به امام حسین علیه السلام متوسّل شده ام.

2) علامه ی امینی می فرماید: روزی به کتاب «ربیع الأبرار» زمخشری نیاز پیدا کردم، در آن موقع این کتاب به چاپ نرسیده بود، فقط سه نسخه از آن سراغ

داشتم: یکی در کتابخانه ی امام یحیی در یمن، دیگری در کتابخانه ی ظاهریّه دمشق و سومی در کتابخانه ی یکی از مراجع نجف اشرف که پس از فوتش به پسرش به ارث رسیده بود.

علامه امینی به درِ خانه ی آن شخص می رود و از او می طلبد که این کتاب را به مدّت سه روز به او امانت بدهد، قبول نمی کند، به مدّت دو روز، قبول نمی کند، به مدّت یک روز، باز هم قبول نمی کند، به مدّت سه ساعت، قبول نمی کند.

در پایان می فرماید: اجازه دهید بیایم در کتابخانه تان مطالعه کنم، باز هم نمی پذیرد.

علامه امینی به خدمت آیه اللّه سید ابوالحسن اصفهانی می رود، ایشان را واسطه قرار می دهد، صاحب نسخه نمی پذیرد، سپس آیه اللّه کاشف الغطاء را واسطه قرار می دهد، باز نمی پذیرد.

پس از نومیدی به حرم مطهّر مولای متّقیان مشرّف می شود و از این رویداد شکایت می کند، با غم و اندوه فراوان به خانه برمی گردد، مدّتی خوابش نمی برد، تا در اواخر شب در میان خواب و بیداری به محضر امیرموءمنان علیه السلام می رسد و عرضه می دارد: مولا جان! می بینید که برای دسترسی به یک کتاب چه مشکلاتی پیش روی من قرار می گیرد.

مولای متّقیان می فرماید: پاسخ خواسته ی شما در نزد فرزندم حسین علیه السلام است.

از خواب بیدار شده، وضو گرفته، به کربلای معلّی مشرّف شده، نماز صبح را

در حرم سالار شهیدان می خواند، شکایاتش را به آن حضرت عرضه می دارد، از حرم امام حسین علیه السلام به سوی حرم حضرت قمر بنی هاشم روی می آورد.

پس از زیارت آن حضرت به خداوند متوسّل می شود و عرضه می دارد: بار خدایا! تو را به مقام و منزلت این دو برادر مشکل مرا آسان بگردان.

در حدود طلوع آفتاب از حرم بیرون آمده در یکی از ایوان ها می نشیند و در مورد مشکل خود به اندیشه فرو می رود.

ص: 30

در آن هنگام خطیب توانا شیخ محسن ابوالحب می رسد و تقاضا می کند که برای صرف صبحانه به منزل ایشان تشریف ببرد.

هوا گرم بوده، در باغچه ی خانه می نشینند و صبحانه را صرف می کنند و بعد از دقایقی می فرماید:

کتابخانه ات را به من نشان بده.

با هم به کتابخانه می روند، کتابخانه اش را بسیار غنی و پربار می بیند.

وقتی قفسه ها را مورد توجّه قرار می دهد، چشمش به نسخه ای از کتاب «ربیع الأبرار» زمخشری می افتد، که برای آن به امیرموءمنان شکایت کرده بود و حضرت فرموده بود: پاسخ این خواسته در نزد فرزندم حسین علیه السلام می باشد.

یک مرتبه اشک در دیدگانش حلقه می زند. آرام آرام صدایش به گریه بلند می شود. صاحب خانه از راز گریه اش می پرسد و علاّمه داستان را نقل می کند. او نیز اشک می ریزد و عرضه می دارد:

این نسخه یکی از نسخه های نادر است و بسیار پرارزش و آقای قاسم محمد رجب، صاحب انتشارات «المثنّی» بزرگ ترین مرکز انتشاراتی بغداد آن را به یک هزار دینار از من خواست که چاپ و منتشر کند، ولی من ندادم.

آنگاه قلم خود را از جیبش بیرون آورد و در روی نسخه نوشت: تقدیم به

علامه ی امینی.

سپس گفت: این بود معنای حواله ی امیرموءمنان علیه السلام شما را به محضر حضرت سیدالشهدا علیه السلام .(1)

3) روز دوشنبه 16/11/91 برابر 23 ربیع الاول 1434 ق آقای حاج آقا جعفر شیرازی برای گروهی از محققان عتبه ی عباسیه نقل کرد که: علامه ی امینی قدس سره در هند یک نسخه ی مورد نیازش را پیدا می کند، به او اجازه مطالعه و یادداشت نمی دهند.

1- 1. علامه امینی، الغدیر، جلد صفر، ص 26 - 29.

پس از مراجعت به نجف اشرف چهل شب در حرم مولا امیرموءمنان علیه السلام به آن حضرت متوسل می شود، شب چهلم در عالم روءیا می بیند که مولای متقیان می فرماید: امروز صبح در کربلا این نسخه به دستت می رسد.

از خواب بیدار می شود، شبانه حرکت می کند، نماز صبح را در حرم می خواند، بعد از زیارت به صحن مقدس می آید. می بیند جوانی به او خیره شده است. از او می پرسد: با من کاری داری؟ می گوید: من پسر فلانی هستم، یک هفته پیش پدرم وفات کرده، یک صندوق کتاب خطّی دارد، امروز به حرم آمدم تا یکی از رجال دین را ببینم و آن نسخه ها را به او تقدیم کنم.

به منزل او تشریف می برد، در صندوق را باز می کند، اولین کتاب همان نسخه ی مورد نیاز وی بود.

داستان هند را تعریف می کند و می فرماید: من این نسخه را به هر قیمتی که بخواهی، از تو می خرم.

جوان می پرسد: شما علامه ی امینی هستید؟ می گوید: بلی.

می گوید: این نسخه و آنچه در این صندوق است، هدیه است به شما.

در اینجا یادآوری این نکته مناسب است که علامه ی امینی برای سطر سطر کتاب «الغدیر» چه تلاش ها کرده، چه رنج ها برده، چه مسافرت ها نموده، چه توسلات انجام داده، تا این اثر ارزشمند را به وجود آورده، در طبق اخلاص نهاده، به مولای خود تقدیم نموده است. از این رهگذر حق بزرگی به گردن همه ی شیعیان در تمام اقطار و اکناف جهان دارد.

4) در ادامه ی این بحث، خواب جالبی از علامه ی امینی دیده ام که نقلش خالی از لطف نیست.

شبی در عالم روءیا دیدم علامه ی امینی در حضور مرحوم آیه اللّه بروجردی نشسته، آیه اللّه بروجردی می فرماید:

آقای شیخ عبدالحسین! آن پیش نویس های کتاب الغدیر را که به چاپخانه رفته، حروفچینی شده، دیگر نیازی به آنها ندارید و به هنگام نوشتن اشک

چشمتان روی آنها ریخته و خط خطی شده، من آنها را به اعلی القیم (به بالاترین قیمت) می خرم.

علامه امینی در پاسخ گفتند: آقا، شما می دانید که نام من «عبدالحسین» است، من عبدِ حسین کربلا هستم، نه عبدِ آقا حسین طباطبایی بروجردی.

عنایت خاص امام حسین علیه السلام به مرحوم دربندی

مرحوم ملا آغا دربندی، فقیه، اصولی، رجالی، محقق و مدقق، معاصر شیخ انصاری، از شاگردان شریف العلماء مازندرانی، مدت متمادی در کربلا اقامت نموده، به ایران آمد، مدتی در تهران اقامت کرد و در تهران وفات نمود.

جنازه اش را به رسم امانت در تابوت نهادند که خشک شود، پس از شش ماه

باز کردند، دیدند تر و تازه است، پس به کربلا منتقل نمودند، در مقبره ای که صاحب ریاض و صاحب فصول در آن مدفون بودند، به خاک سپردند.(1)

مرحوم دربندی عاشق شیفته و دلباخته ی سالار شهیدان بود و در راه احیای مراسم عزاداری تلاش فراوان نمود و چند مجلّد مقتل نوشت.

آیه اللّه حاج میرزا عبدالحمید شربیانی مقیم مشهد مقدّس از جدّ بزرگوارش آیه اللّه فاضل شربیانی نقل می کند که یکی از طلاّب نجف اشرف در عالم روءیا کاخ بسیار باعظمتی می بیند که چشم از دیدنش خیره و عقل از وصفش مبهوت می باشد، می پرسد: این کاخ از آنِ کیست؟ می گویند: شیخ مرتضی انصاری.

سپس کاخ بسیار باشکوه تری را مشاهده می کند و می پرسد: این کاخ از آنِ کیست؟ می گویند: ملاّ آغا دربندی.

می گوید: شیخ انصاری که مقامش از وی بالاتر است، پس چگونه است که کاخ او باشکوه تر می باشد؟

می گویند: این امتیاز از الطاف و عنایات امام حسین علیه السلام می باشد که او همه ی

1- 1. تهرانی، الکرام البرره، ج 1، ص 153.

عمر عاشق شیدای امام حسین بود و هر روز در جلسه ی درس به ذکر مصیبت آن حضرت می پرداخت و در هر زمان و مکان از آن حضرت یاد می کرد.(1)

عنایت امام حسین علیه السلام به مرحوم مولوی قندهاری

علامه ی گرانقدر مرحوم مولوی قندهاری، متخلّص به: «حسن» متولد 17 ربیع الاول 1319 ق و متوفّای 22 ربیع الثانی 1419 ق برابر 22/5/1377 ش، از دوران کودکی مورد عنایت خاص حضرت سیدالشهدا بوده که به برخی از آنها

اشاره می کنیم:

1) در دوران کودکی به مکتب می رود، هر چه استاد سعی می کند که مطلب را برای ایشان بیان کند، توجیه نمی شود تا شب جمعه ای در عالم روءیا به حرم حضرت سیدالشهداء علیه السلام مشرف می شود، خود را در مقابل درب ضریح می بیند، آبی در دست داشته، آن آب را بر قفل ضریح می ریزد، با ظرف دیگری آن آب را که از قفل سرازیر بوده جمع می کند و می خورد.

صبح که به مکتب می رود، خود را در وضع دیگری مشاهده می کند، در مکتب، قرآن یاد می گرفته، به استاد می گوید: اجازه می دهید من بخوانم.

آنگاه شروع به تلاوت قرآن می کند و از آن روز قریحه اش باز می شود. در آن موقع حدوداً ده ساله بوده است.

2) در اولین سفری که به کربلا مشرّف می شود، چند حاجت از امام حسین علیه السلام طلب می کند، از جمله این که تا زنده هستم از نماز و روزه نیفتم و لذا تا پایان سن مبارکشان که بالغ بر یکصد سال بود، هم نمازش را ایستاده، بدون تکلف می خواند هم روزه اش را راحت می گرفت.

3) در سال 1300 ش که ایشان حدوداً 22 ساله بود، مقیم نجف اشرف بود و هر شب جمعه به کربلا مشرف می شد، شب جمعه را در حرم بیتوته می کرد،

1- 2. بصیری، کرامات و حکایات پندآموز، ص 129.

صبح به زیارت حضرت قمر بنی هاشم شرفیاب شده، به نجف برمی گشت.

در یک شب جمعه ای یک ساعت به اذان صبح از حرم بیرون می آید که تجدید وضو کند، چشمش به گنبد مقدس امام حسین علیه السلام می افتد، بسیار جذب می شود، در صحن مطهر در ایوان روبه رو می نشیند و مدتی به گنبد و گلدسته خیره می شود، یک مرتبه مشاهده می کند که ستاره ای از آسمان پایین می آید، هر چه به زمین نزدیک تر می شود درخشندگی اش بیشتر می شود، هنگامی که مقابل چشم

او قرار می گیرد، بی اختیار چشمانش را می بندد ونزدیک می شود که از هوش برود.

سه بار دور گنبد مقدس طواف می کند، سپس به سوی آسمان بالا می رود.

در اثنای طواف گاهی سیاه مثل قیر می شود که اشاره به مصائب آن حضرت بوده است.

مرحوم مولوی دو دستش را باز می کرد و می فرمود: به اندازه یک سینی دیده می شد، یعنی بزرگ تر از قرص خورشید.

مرحوم مولوی که یک ساعت پیش از اذان صبح این صحنه را مشاهده کرده بود، وقتی به خود می آید که می بیند نزدیک است که آفتاب طلوع کند و لذا با عجله وضو گرفته نماز صبح را ادا می کند.

مرحوم مولوی قسم می خورد و می گفت: من شهادت می دهم که این صحنه را با چشم سر دیدم، نه با چشم دل.

آنگاه مرحوم مولوی داستان نزول ستاره بر پشت بام مولای متقیان را نقل می کرد که چون برخی از مخالفان از حضرت فاطمه علیهاالسلام خواستگاری کردند، حضرت فرمود: امشب ستاره ای فرود می آید و بر بام یکی از خانه های مدینه می نشیند، بر بام هر کس بنشیند، حضرت فاطمه از آنِ اوست.

آن شب همه بر پشت بام های خود قرار گرفتند و همگان دیدند که آن ستاره بر پشت بام مولای متّقیان آمد، چون نزدیک شد، مولا 34 بار تکبیر گفتند، چون نزدیک تر آمد، 33 مرتبه خدای را حمد گفتند و هنگامی که کاملاً نزدیک آمد، 33

ص: 35

مرتبه خدا را تسبیح نمودند.

احادیث داستان فرود آمدن ستاره را علامه مجلسی به تفصیل در بحار الانوار(1) آورده در پایان فرموده: علامه ی حلّی آن را از طریق مخالفان نقل(2)

کرده و ابوحامد شافعی (خرکوشی) در شرف المصطفی.(3)

داستان مشاهده مرحوم مولوی را شب شنبه 20/7/92 برابر ششم ذی حجه الحرام 1434 ق از فرزند برومندشان حاج شیخ علی مولوی تلفنی ثبت نمودم.

عنایت امام حسین علیه السلام به مرحوم میرزا علی شیرازی

مرحوم آقا میرزا علی شیرازی اصفهانی (1294 - 1375 ق) از شاگردان آخوند خراسانی و سید یزدی از عالمان عامل، که مرحوم شهید مطهری در کتاب «سیری در نهج البلاغه» از ایشان ذکر خیر فراوان می کند، از جمله نقل می کند که فرمود:

شبی در عالم روءیا دیدم که از دنیا رفته ام، امام حسین علیه السلام تشریف آوردند و فرمودند: تو نمرده ای، این خواب است، عنایت ما به شما هست.

آن سگ که دیدی غضب تو هست، اگر می خواهی با ما باشی، باید هرگز غضب نکنی.

ایشان این قدر موءدّب به آداب شرع بود که در طول عمر حتی یک بار به همسرش دستور نداده بود.

عنایت امام حسین علیه السلام به مرحوم شیخ مهدی مازندرانی

مرحوم شیخ مهدی مازندرانی، صاحب معالی السّبطین که در حدود 1300 متولد شده و در سال 1386 ق وفات کرده، 60 سال تمام در منزل مرحوم آیه اللّه

1- 1. علامه مجلسی، بحارالانوار، ج 35، ص 272 - 284.
2- 2. علامه حلی، کشف الیقین، ص 200.
3- 1. مجلسی، همان، ص 284.

میرزا مهدی شیرازی منبر رفته، سال 1386 ق آخرین و شصتمین سال منبرش بود.

آیه اللّه آقای سید صادق شیرازی از مراجع عالیقدر تقلید در روز سه شنبه24/2/92 برابر سوم رجب 1434 ق نقل فرمود:

برای دعوت به خدمت مرحوم شیخ مهدی مازندرانی رفتم، فرمود: من امسال استعداد منبر ندارم و همه ی مجالسم را رد کرده ام، ولی آنجا می آیم، زیرا در آنجا کرامت دیده ام:

روزی در این مجلس منبر رفتم، منبر سه پله بود و من همواره بر عرشه ی منبر می نشستم، آن روز بی توجه در پله ی دوم نشستم.

برای این که مردم متوجه نشوند که من اشتباهی نشسته ام، همانجا شروع به خطابه کردم و به عرشه ی منبر نرفتم.

در وسط منبر سنگ بزرگی از سقف بر عرشه ی منبر افتاد، که اگر طبق معمول در عرشه ی منبر نشسته بودم، بدون تردید هلاک شده بودم.

عنایت امام حسین علیه السلام به مرحوم اسدی شیرازی

نگارنده همه ساله دهه ی مهدویه در اصفهان مرکز جهانی حضرت ولی عصر ارواحنا فداه انجام وظیفه می کنم. روز نیمه ی شعبان 1425 ق به محضر آیه اللّه حاج سید مهدی امامی سدهی مشرف شدم.

از کرامات امام حسین علیه السلام سخن به میان آمد، آیه اللّه امامی فرمودند: روزی آقای اسدی شیرازی در معیّت حاج آقای معاونیان اینجا آمدند، آقای اسدی گفت: من از کودکی عاشق زیارت امام حسین علیه السلام بودم ولی قسمت نمی شد. چندین زمینه ی تشرّف به مشهد مقدّس فراهم شد، ولی نرفتم و گفتم: باید

نخست به کربلا مشرّف بشوم.

هنوز دیپلم نگرفته بودم، عاشق دختر عمّه ام شدم به عمّه ام گفتم، او به حاجی گفت، حاجی گفت: او باید درس بخواند وقت این حرف ها نیست.

روزی گروهی عازم مشهد بودند، اصرار کردند، قبول نکردم و گفتم: من باید اول به کربلا بروم.

روز بعد پشیمان شدم، به یکی از دوستان گفتم: بیا برویم کربلا. او پذیرفت، به آبادان رفتیم، به محضر آیه اللّه قائمی رسیدیم.

من قبلاً مدّتی با پدرم در آبادان بودم و لذا آیه اللّه قائمی مرا می شناخت. آیه اللّه قائمی مرا شناخت و فرمود: فلانی چه عجب؟ گفتم: عازم کربلا هستم. آیه اللّه قائمی تأمّلی کرد و ما را به نزد شخصی فرستاد، او گفت: نفری 500 تومان می شود. من و رفیقم نفری 200 تومان داشتیم.

من در آبادان عمّه ای داشتم که آدرس منزلش را بلد نبودم، گشتیم تا پیدا کردیم. از دیدن ما خیلی خوشحال شد. گفتم: عمه جان! ما 1000 تومان پول نیاز داریم، بلافاصله داد. به پدرم تلفن کردم که حواله کند.

آن شخص ما را به کربلا رسانید و از لطف مولا هیچ مشکلی پیش نیامد.

به مولا عرض کردم: من به تنها آرزویم رسیدم اینک برای من مهم نیست که به وطنم برسم یا نه، دیگر مشکلاتم حل بشود یا نه.

پس از مدتی به زیارت همه ی مشاهد مشرّفه رفتیم و با همان وسیله به آبادان برگشتیم. در آبادان به عمّه سر زدم و معلوم شد که پدرم 1000 تومان را حواله کرده و به دست عمّه ام رسیده است.

حرکت کردیم و آمدیم به شیراز، به منزل رسیدیم. دیدم همه جا آزین بندی شده، دیگ ها روی بار نهاده شده.

به مادرم گفتم: شما می دانستید که من امشب برمی گردم، گفت: نه.

گفتم: پس این تشکیلات چیست؟ گفت: امشب شب عروسی توست. گفتم: منظورت چیست؟ گفت: چند روز پیش حاجی پدرت را دیده گفته: چرا نمی آیید عروستان را ببرید؟

ایشان گفته: من حاضرم، کی؟ گفته: همین هفته.

ما از ترس این که مبادا تغییر عقیده بدهد، همه ی فامیل را دعوت کردیم،

عروس را دیشب آوردیم و به کسی نگفتیم که شما در مسافرت هستید.

در این مدّت کسی حال شما را نپرسید، مردها خیال کردند که شما در قسمت بانوان هستید و زن ها خیال کردند که شما در قسمت آقایان هستید.

دیشب مراسم اطعام تمام شد و امشب شب زفاف است.

زود دو نفر از علما را دعوت کردیم، عقد را به صورت خصوصی خواندند.

آقای اسدی گفت: من در محضر امام حسین علیه السلام چیزی در این رابطه نگفتم، از خاطرم می گذشت، ولی هرگز بر زبان نیاوردم.

به سنّ 40-45 سالگی رسیدم، مبتلا شدم به بیماری گوارشی، که همواره خون و چرک از من دفع می شد. به دکتر رفتم، دارو داد، شش ماه زیر نظر دکتر بودم، روزی دو ساعت به زحمت به مغازه می رفتم، بقیّه را بین اطاق و دستشویی بودم.

روزی به دکتر گفتم: آقای دکتر من شش ماه تمام است که زیر نظر شما هستم و هیچ بهبودی حاصل نکردم. دکتر عصبانی شد و گفت: شما به سرطان معده مبتلا هستید، این داروها فقط مسکّن است.

بسیار نگران شدم، ساک کوچکی برداشتم و به خانواده گفتم: در تهران کار واجبی دارم، گفتند: شما با این وضع نمی توانید مسافرت کنید، گفتم: چاره نیست، باید بروم.

مستقیم به آبادان رفتم، پیش همان شخص رفتم، او مرا تا کربلا همراهی کرد و از لطف خدا هیچ مشکلی پیش نیامد.

من 17 روز در کربلا بودم، هر روز سه بار خود را تطهیر کرده به حرم مشرّف می شدم و عرض می کردم: آقا مرگ حق است، ولی من فعلاً آمادگی ندارم.

روز هفدهم حالم کاملاً طبیعی شد، روز هجدم به سایر حرم ها مشرّف شدم و به شیراز بازگشتم و دیگر از آن کسالت هیچ نشانی نیست.

ص: 39

عنایت امام حسین علیه السلام به نظام رشتی

مرحوم حاج آقا قدرت لطیفی، سرپرست هیأت امنای مسجد مقدس جمکران نقل می کرد که در تهران واعظی بود به نام: «نظام رشتی» که منبر بسیار باحالی داشت، به هنگام روضه خوانی شور و شعف عجیبی ایجاد می کرد.

از او پرسیدم که این شور و حال را چگونه به دست آوردی؟

گفت: با کاروانی به زیارت عتبات عالیات رفتم، به هنگام بازگشت به ایران، پولی برای هدیه و سوغاتی نداشتم و نمی خواستم از کسی قرض کنم. به حرم مطهّر مشرّف شدم، در کنار ضریح به حضرت عرض کردم: مولا! من نوکر شما هستم، نوکر و ارباب گفته اند، نوکر هر وقت گرفتار شود، به ارباب مراجعه می کند.

شب در عالم روءیا دیدم که حبیب بن مظاهر با جمعی از شهدا در محضر مقدّس امام حسین علیه السلام نشسته اند و من پشت سر حبیب قرار داشتم.

امام حسین علیه السلام به من فرمود:

نظام چه گفتی؟

من سخن خود را تکرار کردم، فرمود:

بلندتر بگو، همه بشنوند.

سپس فرمودند:

تو کی نوکر ما بودی؟ تو نوکر پول هستی، فلانی پنج ریال به تو می دهد، برایش روضه ی مفصّل می خوانی، ولی بی بی مریم یک ریال به تو می دهد، آخر شب می روی، جلسه اش را سرسری برگزار می کنی!

سپس فرمود:

حالا که خود را به ما منتسب کردی، حبیب! برایش حواله ای بنویس.

حبیب نامه ای نوشت و به دستم داد.

از خواب بیدار شدم، دیدم که نامه در دستم هست.

ص: 40

حواله ای بود به آدرس پشت خیمه گاه.

صبح رفتم به پشت خیمه گاه، سیّدی در کسوت روحانی نبود، ولی عمامه بر سر داشت، به استقبالم آمد و گفت: حواله ات را بده.

حواله را گرفت، بر دیدگانش نهاد و مرا با خودش به منزل برد. مقداری انگور آورد، خوردم، دو کیسه پول آورد، که در هر یکی پنجاه دینار عراقی بود.

گفت: یکی از کیسه ها حواله ی امام حسین علیه السلام می باشد، کیسه ی دیگر را به خاطر این که مورد عنایت امام حسین علیه السلام قرار گرفته ای، از خود افزودم.

پول ها را گرفتم و به مسافرخانه آمدم، یک مرتبه گفتم: چرا فقط پول خواستم؟ به آن محل برگشتم و هر چه جستجو کردم، آن منزل را پیدا نکردم.

از آن روز هر وقت منبر می روم به پول توجّه نمی کنم، حتی پولی را که به من

می دهند، نمی شمارم.

این داستان در حدود 90 سال پیش اتّفاق افتاده است.

شفای سرطانی با عنایت امام حسین علیه السلام

1) در حدود 25 سال پیش مادر دامادم مبتلا به سرطان خون شد.

قبلاً خواهرش مبتلا شده و در طول 7 سال درگذشته بود.

ایشان با مشاهده ی آن آثار، احتمال داده بود که سرطان باشد و لذا از پزشک پرسیده بود که آیا این بیماری من «لوپوس» نمی باشد؟

او خیال کرده بود که بیمارش خود پزشک است و بیماری اش را می داند، گفته بود: آری.

لوپوس نوعی سرطان خون است که سرانجام منتهی به مرگ می شود و در آن لحظات آخر، همه ی مویرگ های بدن پاره می شود، خون زیادی از طریق حلق دفع می شود و در کمتر از پنج دقیقه بیمار جان می سپارد.

پس از آگاهی بیمار از نوع بیماری خود، در کمتر از یک سال به آخر خط رسید، همه ی موهای سرش ریخت، دیگر حاضر نبود کسی به عیادتش برود.

ص: 41

در تهران بستری شد و هر روز به پایان خط نزدیک تر می شد.

روز آخر شعبان بود، فرزندش عازم تبلیغ بود، آژانسی فرا خوانده، بار سفر بست و عازم تهران شد که از مادرش عیادت کرده، سپس برای تبلیغ به کرج برود.

در لحظه ی حرکت یادم آمد که در منزل، تربت حضرت سیدالشهداء داریم، مقداری از آنرا در کاغذ پیچیده به ایشان تقدیم کردم و گفتم:

مادر حتماً باوضو باشد، شما نیز باوضو باشید، تخت مادر را به طرف قبله قرار دهید، به حضرت سیدالشهداء علیه السلام توسّل کنید، در آن لحظاتی که حاضران در

اطاق بیمارستان حال گریه و تضرّع دارند، این کاغذ را باز کنید، به تلاوت سوره مبارکه ی قدر مشغول شوید، تربت را در لیوان با آب ممزوج کرده، به ایشان بدهید و در تمام این مدّت تلاوت سوره قدر را ادامه دهید.

ایشان وقتی به اطاق بیمارستان می رسد که مادر به آخر خط رسیده، طشتی در برابرش بوده و خون از حلقومش به طشت سرازیر بوده است.

ایشان با توجّه به تجربه اش در مورد خاله اش متوجّه شده که کمتر از پنج دقیقه به ارتحال مادر مانده است.

با عجله کاغذ را پاره کرده، تربت را به گلوی مادر می ریزد.

در همان لحظه خون قطع می شود، حال بیمار به سرعت بهبود می یابد و چند روز بعد از بیمارستان مرخّص می شود، موهای ریخته از نو رویش پیدا می کند و سلامتی خود را باز می یابد.

اینک در حدود 25 سال از آن واقعه می گذرد، ایشان امور منزل را شخصاً اداره می کند و هیچ نشانی از آن بیماری در وجودش احساس نمی شود.

این مورد از عنایات امام حسین علیه السلام برای نگارنده و خانواده محسوس و ملموس بود و بیش از صدها مورد دیگر که از دیگران شنیده باشیم، در تعمیق اعتقاد به جایگاه رفیع سالار شهیدان موءثّرتر می باشد.

تربت امام حسین علیه السلام به راستی اکسیر اعظم است.

2) روز سه شنبه 4/4/81 برابر 13 ربیع الثانی 1423 ق در مشهد مقدس در

ص: 42

حضور مرحوم آیه اللّه مصباح، حضرت حجه الاسلام و المسلمین آقای سید هادی، اخوی آیه اللّه سیستانی نقل کرد که در سفر قبل آقای مهدی منتخب (خواهرزاده اش) مرا به باغی که تازه خریده بود دعوت کرده بود. من مقداری مهر، تسبیح، تربت و آب فرات در جعبه ای به عنوان کادو برایش بردم. آن جعبه را

به پیرمردی که باغبانش بود، دادم و گفتم: این جعبه مال آقای منتخب است، به اطاق بالا رفتم که جمعی دعوت شده بودند و در آنجا حضور داشتند.

در میان جمع یک نفر مریض سرطانی بود که همه ی موهایش ریخته بود، ولی خودش نمی دانست که مبتلا به سرطان است.

به من گفت: حاج آقا من یک ویروسی دارم که مرا به این حال انداخته است، چندین بار به امام رضا علیه السلام متوسل شدم ولی نتیجه نگرفتم، حتی در عالم روءیا به خدمتشان رسیدم، از من روی برگردانید، خوابم را نقل کردم، گفتند: وضع مناسبی نداری، سعی کردم که نسبت به نماز و روزه و دیگر عبادات تجدید نظر کنم تا حدی خودم را اصلاح کردم.

به دنبال صاحب نفسی بودم، گفتم: آقا مهدی خواهرزاده ی آقا سید محمود است، شاید چیزی از دایی اش داشته باشد، لذا به اینجا آمدم.

دیشب در عالم روءیا محضر امام رضا علیه السلام رسیدم، پیرمردی در آنجا بود و جعبه ای در دست داشت حضرت فرمود: شفای شما در این جعبه است. سپس خطاب به آن پیرمرد فرمود: ای خضر! از آن خاک شفا به او بده تا خود را شستشو کند.

آقای سید هادی می فرمود: من به او گفتم: آن جعبه الآن در همین جاست، آقا مهدی رفت از آن تربت و آب فرات آورد و به آن مریض داد.

مریض گفت: من باید جعبه را ببینم، پسرم رفت و جعبه را از عمه اش گرفت و آورد تا دید گفت: آری همین جعبه بود.

پس از مدتی آن شخص پسرم را دیده بود و گفته بود: مرا می شناسی؟ گفته بود: نه، گفته بود: من همان مریض هستم، به پدرت بگو که من کاملاً

خوب شده ام.

چند سال بعد به ایران آمدم، از حال او جویا شدم، گفتند: با سرطان مرد.

گفتم: چگونه ممکن است؟ گفتند: او وضع مالی بسیار خوبی داشت، ولی هر لحظه به دنبال ازدیاد ثروت بود.

چندین بار به حرم مشرف می شود و از حضرت ازدیاد ثروت طلب می کند و نتیجه نمی گیرد.

روزی در حرم به حضرت می گوید: حالا که به من اعتنا نمی کنی، من چیزی از شما نمی خواهم، اگر آن شفا نیز از سوی شما بوده، آن را هم نمی خواهم!!

شب در عالم روءیا به حرم می رود، از هر دری می خواهد وارد شود، در به رویش بسته می شود.

همان شب خونریزی می کند، بیماری اش عود می کند، به تهران می برند و جنازه اش را می آورند.

3) در عهد زعامت مرحوم آیه اللّه حاج شیخ محمد حسن ممقانی (1238 1323 ق) در حائر حسینی خسفی پدید می آید، طبق روال که باید ازهد زمان متصدی تعمیر و مرمت قبر مطهر شود، مرحوم آیه اللّه ممقانی با مرحوم آیه اللّه دربندی به تعمیر قبر شریف می پردازد، در اثنای تعمیر قدری از تربتِ روی قبر مطهّر به ایشان تقدیم می شود.

از این تربت مقداری به مرحوم آیه اللّه حاج سید محمد هادی میلانی می رسد.

مرحوم آیه اللّه حاج سید محمدعلی روضاتی (138 - 1392 ش) روز جمعه 14/11/84 برابر چهارم محرم 1427 ق نقل فرمودند که در عهد زعامت مرحوم آیه اللّه میلانی (1313 - 1395 ق) به مشهد مقدس مشرف شده، به دلیل سابقه ی دوستی با مرحوم سید محمد علی میلانی (متوفای 7 صفر 1432 ق) میهمان آیه اللّه میلانی می شود، در آنجا به شدت تب می کند، از آن مرجع بزرگوار می پرسد:

از آن تربت اصل هست؟ می فرماید: بلی، مقداری هست.

یک ذره از آن تربت به کام مرحوم روضاتی می ریزد، در همان لحظه احساس

ص: 44

می کند که هیچ مشکلی ندارد، غسل زیارت کرده، به حرم مطهر مشرف می شود.

شفای بیماران سرطانی با توسّل به سالار شهیدان

1) هفته نامه خوی، در تاریخ 26/2/1377 ش برابر 19 محرم الحرام 1418 ق در صفحه چهار خود تحت عنوان: «شفا یافتن بیماری لاعلاج در روز عاشورای حسینی» نوشت:

خانم شهربانو قنبرنژاد 46 ساله، از روستای ولدیان از توابع شهرستان خوی، در دهم دی ماه 1376 ش مریض می شود، برای مداوا به شهرستان ارومیه می برند و تحت نظر دکتر صرصرشاهی قرار می گیرد.

پس از تشخیص سرطان به دکتر داریوش روحی معرفی می شود تا در بیمارستان شهید مطهری تحت عمل جراحی قرار بگیرد.

بعد از عمل، حافظه و قدرت تکلّم را از دست می دهد، برای معالجه به بیمارستان دیگری منتقل می شود، ولی لاعلاج بودن این عارضه اعلام می شود.

او را به منزل عودت می دهند، تا ایام عزاداری محرم می رسد.

از دسته جات عزاداری التماس دعا می کنند و به آستان مقدس سالار شهیدان متوسل می شوند.

ساعت 3 بعدازظهر روز عاشورا مشمول عنایت حضرت قرار می گیرد و شفا می یابد.

چندین رأس گوسفند قربانی می کنند، اهالی شهر برای تبرک و کسب فیض به منزل ایشان می آیند.

2) مرحوم شیخ حسن بصیری می نویسد: همسایه ای داشتم به نام علی طایفه عباسی، بچه ی نُه ساله ای داشت به نام سجاد که به سرطان خون مبتلا شده بود، یک سال تمام او را معالجه کردند، موهای سرش به کلی ریخت، 27 کیلو وزن داشت، به 12 کیلو کاهش یافت، حتی قدرت تکلم را نیز از دست داد. دکترها توصیه کردند که رهایش کنید، این چند روزی که از عمرش باقی است راحت

باشد. روز عاشورا فرا رسید، دقیقاً هشت روز بود که چیزی نخورده بود.

پدر سجاد آن روز در خانه اش غذا پخته بود و اطعام داشت.

پدربزرگ سجاد، آقای مشهدی علی اکبر او را بغل کرد و گفت: من او را امروز پیش دکتری می برم که همه ی دکترهای عالم محتاج او هستند.

او را به یکی از دسته ها برد و او را به دست آقای طباطبایی داد که رئیس دسته بود.

او بچه را گرفت و بالای اسبی که همراه دسته بود گذاشت و گفت: همه ی اطبا از معالجه ی این بچه ناتوان شده اند، اینک به این درگاه پناه آورده است. سپس توسل می کند و بچه را به پدربزرگش تحویل می دهند.

به فاصله ی یک ساعت بچه به سخن آمده می گوید: من گرسنه هستم. یک بشقاب سیب زمینی سرخ کرده که از احسان امام حسین علیه السلام مانده بود، به او می دهند، همه اش را می خورد و به برکت امام حسین علیه السلام شفا می یابد و از آن روز دیگر هیچ دارویی استفاده نمی کند.

او را به تهران می برند، پزشک معالجش آزمایش می نویسد و نتیجه ی آزمایش را با پرونده اش تطبیق می دهد و می گوید: این مسأله جز معجزه چیزی نیست. سپس برمی خیزد و بر پیشانی او بوسه می زند و التماس دعا می کند.

آقای بصیری می نویسد: سجاد از ارادتمندان خاص دستگاه امام حسین علیه السلام

می باشد.(1)

3) در هفته نامه خوی، به تاریخ شنبه 9/3/77 شماره 73، صفحه 6، در مورد شفا یافتن یک بانوی سرطانی نوشت:

خانم زهرا تقی زاده مدت ها جهت معالجه به بیمارستان آرارات تهران مراجعه کرده و در آنجا بستری شده بود که پس از معاینه ها و آزمایش های فراوان تشخیص دادند که یک غده ی بدخیم سرطانی در ناحیه ی سینه اش هست، پس از

1- 1. بصیری، کرامات و حکایات پندآموز، ص 52.

عمل جراحی تحت درمان شیمی درمانی قرار می دهند و نتیجه نمی گیرند، زیرا غده ی دیگری در ناحیه ی کبد رشد کرده و موجب گردید که از دو پا فلج شود.

در ایام عاشورا به دامان اهل بیت علیهم السلام توسل می کند، در نیمه های شب سیزدهم محرم سلامتی خودش را درمی یابد.

دسته های سینه زنی و زنجیرزنی به دیدارش آمده به عزاداری می پردازند.(1)

شفای مرگ مغزی با توسل به امام حسین علیه السلام

روز جمعه 4/5/92 برابر 17 رمضان 1434 ق در کرمان، در منزل آیه اللّه شیخ الرئیس بودم، جوانی به نام آقای اصیلی با مادرش آمده بود، مادرش گفت: در خواب دیدم که بانویی در حسینیه ی آقای شیخ الرئیس می گوید: آنان که نمازشان را در اول وقت می خوانند کارشان درست است.

سپس از شرکت پسرش در مراسم عزاداری سخن گفت و در ادامه افزود:

این پسر من تصادف کرد، مرگ مغزی شد، به امام حسین علیه السلام توسل کردم، با عنایت امام حسین علیه السلام شفا یافت و هیچ اثر سوئی از آن ضربه ی مغزی و مرگ

مغزی نمانده است.

شفای مفلوج با توسّل به امام حسین علیه السلام

1) فاضل مهذّب آقای گل محمدی ابهری، شب 13 رجب 1425 ق برابر 9/6/83 ش در مشهد مقدس در منزل مرحوم آیه اللّه قمی قدس سره چندین داستان از عنایات امام حسین علیه السلام نقل کرد، از جمله گفت:

در جوانی فلج شدم، به کلی از پا افتادم، پزشکان از معالجه عاجز شدند، در خانه نشسته همه اش به امام حسین علیه السلام متوسّل بودم، کتاب «لمعات» مرحوم سعدی زمان و دیگر کتب نوحه را می خواندم و می گریستم، از این طریق شفا یافتم.

1- 2. - همان، ص 54.

پسر صاحب خانه دیده بود که چند سیّد آمدند و گفتند: ما آمدیم این مستأجر شما را شفا دهیم.

2) شخصی به نام سید عبّاس نجم، عراقی الأصل، متولّد و تبعه ی فرانسه، 48 ساله، مهندس شیمی، در حدود 1375 ش از ناحیه انگشت پای راست دچار بیماری می شود. رفته رفته به زانو و لگن خاصره سرایت می کند و منجر می شود به خشک شدن و از کار افتادن کامل پای راست، به طوری که حس حیات از آن به کلی از بین می رود.

در کشورهای فرانسه، کانادا، آمریکا و انگلستان به مراکز درمانی فراوانی مراجعه می کند و نتیجه ای نمی گیرد.

در سال 1381 ش پزشکان به او توصیه می کنند که دیگر به هیچ مرکز درمانی مراجعه نکند که هیچ فایده ای نخواهد داشت.

سید عباس مسلمان و شیعه است، ولی همسرش مسیحی و دکترای بیولوژیک دارد. بیمار به قصد استشفاء به عمره مشرّف می شود و نتیجه ای

حاصل نمی شود. در بهمن ماه 1383 ش همراه خانواده به یکی از کشورهای خلیج فارس مسافرت می کند. دوستانش پیشنهاد می کنند که ماه محرم را در آنجا بماند و در مجالس امام حسین علیه السلام شرکت کند.

روز هفتم محرّم در اثر گریه ی فراوان حالش به هم می خورد، روز هشتم دوباره این اتّفاق رخ می دهد.

روز عاشورا چندین بار در اثر گریه و تضرّع از خود بی خود می شود.

از روحانی مجلس آقای حاج شیخ حبیب اللّه صادقی درخواست می کند که دعا یا ذکری برای او تعلیم کند، او نیز می گوید: 133 مرتبه بگو:

«یا کاشف الکرب عن وجه الحسین علیه السلام ، اکشف کربی بحقّ أخیک الحسین علیه السلام »

در شب یازدهم محرّم، ایشان 133 بار این ذکر را می خواند، حال عجیبی به او دست می دهد، در بین عزاداری که همه سر پا ایستاده اند و خطیب مجلس مصایب امام حسین علیه السلام را می خواند، شخصیت بسیار نورانی وارد مجلس

ص: 48

می شود و به ایشان می فرماید: «بلند شو».

ایشان می گوید: یک طرف بدنم از کار افتاده و قدرت بلند شدن ندارم.

آن حضرت می فرماید: «به شانه ام تکیه کن و بلند شو».

ایشان به شانه ی حضرت تکیه می کند و بلند می شود و احساس می کند که بعد از هشت سال، بهبودی کامل یافته است.

این کرامت باهره در شب دوشنبه 11 محرم 1426 قمری برابر 3/12/83 شمسی، 21 فوریه 2005 میلادی اتّفاق افتاد.

پس از این کرامت امام حسین علیه السلام، همسر بیمار که مسیحی بود، به خدمت حجه الاسلام حاج شیخ حبیب اللّه صادقی می رسد، در مورد اسلام تحقیق می کند، او نیز داستان زهیر بن قین را تعریف می کند که عثمانی بود، با تشویق

همسرش به امام حسین علیه السلام پیوست و روز عاشورا به شهادت رسید و داستان وهب، همسر و مادرش را نقل می کند که مسیحی بود و به شرف اسلام و شهادت نایل شد، سرانجام وی روز دوازدهم محرم رسماً به شرف اسلام مشرّف می شود.

این داستان در همان ایام از سوی دفتر حضرت آیه اللّه فاضل لنکرانی قدس سره به نقل از آقای صادقی چاپ و منتشر شد.

3) روز چهارشنبه 21/11/88 برابر 25 صفر 1431 قمری، خطیب توانا آقای سید محمدباقر فالی در مشهد مقدس در مدرسه ی امام رضا علیه السلام در جمع اهل وِلا فرمود: امسال در «نبطیّه» (جنوب لبنان)، دختر بچه ای شب می خوابد، صبح بیدار می شود و می بیند که همه ی استخوان هایش نرم شده، مثل یک تکه گوشت شده است.

دکترها می گویند: از چند میلیون نفر، یک نفر به چنین بیماری مبتلا می شود، این بیماری هیچ درمانی ندارد، خود را به زحمت نیندازید، باید بسازید.

شب او را به حسینیه می برند و روی زمین می خوابانند.

شخصی به نام سید حسین، علم امام حسین علیه السلام از کربلا آورده بود، آن علم را به پدر دختر می دهد و می گوید:

ص: 49

امشب بچه را در این علم بپیچید.

این کار انجام می شود، شب امام حسین علیه السلام به خواب بچه می آید و می فرماید: چرا خود را به علم پیچیده ای، تو که باکت نیست.

دختر بیدار می شود و می بیند سالم سالم شده است و هیچ گونه مشکلی ندارد.

نجات حاج ماشاء اللّه از مرگ حتمی با عنایت امام حسین علیه السلام

از سال ها پیش داستان شفا یافتن حاج ماشاء اللّه خدا دادپور، به طریق

اعجازآمیز و اعجاب انگیز را از دوستان کرمانی شنیده بودم تا در سال گذشته روز چهارشنبه 23/1/91 برابر 19 جمادی الاولی 1433 قمری که به مناسبت ایام شهادت حضرت فاطمه علیهاالسلام در کرمان بودم، در حضور حجه الاسلام والمسلمین آقای پاکزاد و میزبان محترم آقای مهدی ضرّابی، به منزل آقای حاج ماشاءاللّه رفتیم و داستان شفایافتن او را از زبان خودش شنیدیم.

این حادثه در روز پنج شنبه، 1/6/1335 شمسی برابر 16 محرم 1376 قمری، اتفاق افتاده و اینک آقای حاج ماشاء اللّه در 93 سالگی بسیار شاداب و سر حال از عنایات سالار شهیدان پس از گذشت نزدیک به شصت سال از آن بیماری حادّ و کمرشکن، زندگی سراسر امید و افتخارش را سپری می کند.

حاج ماشاء اللّه خدادادپور، مشهور به حاج ماشاءاللّه نجّار، که معجزه زنده امام حسین علیه السلام است، داستان خود را به شرح زیر بیان کرد:

32 سال از عمرم می گذشت، در کارگاه نجاری خود مشغول کار بودم که احساس تهوّع شدیدی به من رخ داد، به مطبّ آقای دکتر میرحسین وکیلی رفتم، پس از معاینات، نارسایی و مشکل کلیه تشخیص داد و داروهایی تجویز کرد و دستور استراحت داد.

هر روز وضعم بدتر می شد، تمام بدنم ورم کرده بود، ادرار دفع نمی شد، از آب هم منع شده بودم، فقط گاهی لب هایم را تر می کردند.

دو سال تمام در منزل به پشت خوابیدم، هنگامی که مرا بلند کردند که به

بیمارستان ببرند، دیدند که موریانه تخت و تشک و قسمتی از پشتم را خورده بود که در اثر بی حس شدن بدنم متوجه نشده بودم.

در آن ایام دیالیز وجود نداشت، داروهای مختلفی را روی من آزمایش می کردند و هر روز دو بار بدنم را زیر برق می گذاشتند و آب بدنم را با سرنگ

می کشیدند.

پس از یک دوره درمان شش ماهه، بدون هیچ بهبودی مرخص شدم.

در منزل نیز هر روز وضعم بدتر شد تا به وساطت پزشک معالجم یک بار دیگر در بیمارستان بستری شدم.

پس از شش ماه مرخص شدم، حالم بدتر شد و یک بار دیگر در بیمارستان بستری شدم.

روزی آقای صمصام استاندار کرمان از بیمارستان دیدار کرد، حال بسیار وخیم مرا مشاهده کرد، به پزشک معالجم آقای دکتر هِرمان ابراشر که اهل آلمان بود، گفت:

این مریض را به خارج بفرستید، کل هزینه اش را من می پردازم. دکتر هرمان گفت: این مریض در هیچ جای دنیا قابل معالجه نیست. آنگاه جلو آمد، پلک های چشمم را بالا زد و گفت: این مریض بیش از 24 ساعت زنده نیست، ولی سه تا فرزند دارد، اگر لطف کنید آنها را به پرورشگاه بدهید.

پس از اظهارنظر دکتر هرمان خانواده ام مرا به منزل بردند که لحظات آخر را در کنار من باشند.

برخی از آشنایان به من شراب کهنه تجویز می کردند، گفتم: به فرموده امام صادق علیه السلام خداوند در حرام شفا قرار نداده است. اگر بمیرم لب به شراب نمی زنم. همه ی دوستان برای من دعا می کردند، حتی در مساجد نیز برای شفای من دعا و تضرّع می کردند.

من از همه جا قطع امید کرده بودم، ولی ماه محرم بود و من چشم انتظار عنایت امام حسین علیه السلام بودم. روز هشتم محرم بود، کبوتر سفیدی بر لب بام خانه

نشست.

گفتم: خدایا اگر این کبوتر قاصد امام حسین علیه السلام است، بیاید به کنار تخت من، ناگاه کبوتر آمد و رفت زیر تخت من.

ساعتی بعد مادرم آمد، دستمالی در دست داشت، گفت: پسرم این دستمال به اشک بر امام حسین علیه السلام آغشته است، آن را بر سینه ام مالید.

من قدرت تکلّم نداشتم، با اشاره به مادرم فهمانیدم که من مهمان دارم. او رفت و برای کبوتر آب و دانه آورد، ولی کبوتر چیزی نخورد.

شب شانزدهم محرم (1376 ق) خیلی دلم شکست و گفتم: مولاجان، عاشورا گذشت و عنایتی به من نشد.

چشم هایم را روی هم نهادم، یک مرتبه در حال بیداری مکاشفه شد و دیدم:

سقف اطاق شکافته شد، آقای بزرگواری که یکپارچه نور بود، تشریف فرما شد، روی صندلی چوبی که در کنار بسترم بود، نشست.

با یک زحمت طاقت فرسا از جای خود برخاستم، با یک دست بازوی حضرت را گرفتم و بازوی دیگرم را روی شانه ی حضرت قرار دادم و مکرر می گفتم: بَه بَه، به صورت عالم نگاه کردن عبادت است و ایشان لبخند می زدند.

عرض کردم: شما کی هستید؟ فرمودند: شما چه کسی را صدا می زدید؟ گفتم: من آقا امام حسین علیه السلام را.

فرمودند: من امام حسین علیه السلام هستم، از من چه می خواهی؟ گفتم: شما می دانید که من چه می خواهم.

در همین حال یک بار دیگر سقف اطاق شکافته شد و دو دست قطع شده در داخل بشقابی در برابر حضرت حسین علیه السلام قرار گرفت.

حضرت فرمودند: آنچه می خواستی ما به تو دادیم. سپس فرمودند: بلند شو برویم. پس دست مرا گرفتند و در آن حال مکاشفه به مسجد خواجه

خضر کرمان رفتیم، مسجد پر از جمعیت بود، آنها نیز همه نور بودند. چون حضرت وارد شدند، همه ی آنها به احترام حضرت از جای برخاستند.

ص: 52

یک مرتبه از آن حال بیرون آمدم و دیدم در اطاق هستم، بوی عطر و گلاب فضا را پُر کرده است. کبوتر نیز از زیر تخت بیرون آمده می خواند. دست به شکمم زدم، دیدم ورم رفع شده، کاملاً سالم هستم.

درب اطاق از بیرون بسته بود، در زدم مادرم آمد، در را باز کرد و مرا در بغل گرفت و گفت: اینجا چه خبر است؟ این همه بوی عطر و گلاب از کجا می آید؟ گفتم: آقا امام حسین علیه السلام مرا شفا داد.

به حیاط منزل آمدم، پس از چهار سال برای اولین بار احساس کردم که محصور هستم، به دستشویی رفتم، مقدار زیادی چرک و خون از من دفع شد و بدنم کاملاً راحت شد.

صبح کسانی که به قصد دیدار و احیاناً تشییع جنازه ام آمدند، دیدند که من کاملاً سالم هستم.

ظهر به مسجد جامع کرمان رفتم و در نماز جماعت مرحوم آیه اللّه صالحی شرکت کردم.

یکی از افرادی که در کنار من نشسته بود، گفت: این جوان چقدر شبیه حاج ماشاء اللّه نجار می باشد، دیگری گفت: بیچاره حاج ماشاء اللّه در بستر مرگ است، کارش تمام است. گفتم: من حاج ماشاء اللّه هستم، امام حسین علیه السلام مرا شفا داده است. مردم جمع شدند که لباس هایم را تکه تکه کنند، آیه اللّه صالحی مانع شد.

دکتر وکیلی که چهار سال پزشک معالج من بود، مطلع شد، مرا به بیمارستان برد و آزمایش کامل از من گرفت، همه پزشکان تعجب کردند و دکتر هرمان به دکتر وکیلی گفت: برای این مریض چه دارویی تجویز کردی؟ به من بگو من نیز

در موارد مشابه از آن استفاده کنم.

دکتر وکیلی که سیّد بود، گفت: من جدّی دارم به نام امام حسین علیه السلام ، جدّ من او را شفا داده است.

دکترها و پرستارها که دو دوره شش ماهه در آن بیمارستان وضع مرا دیده بودند، شروع به گریه کردند.

دکتر هرمان پس از دیدن جواب آزمایش ها گفت: این آقا از یک نوزاد تازه تولّد یافته سالم تر است.

یک سال بعد، شب تاسوعا امام حسین علیه السلام را در خواب دیده، دستور روضه خوانی دادند، اینک بیش از نیم قرن است که در منزل آقای حاج ماشاء اللّه که به عزاخانه و شفاخانه شهرت یافته، مجلس عزا برپا می باشد، افراد زیادی در این شفاخانه شفا یافته اند، یک جوان زرتشتی شفا گرفته، چندین بانو که سال ها بچه دار نمی شدند، در این عزاخانه متوسل شده، بچه دار شده اند. اطاقی که آقای حاج ماشاء اللّه در آن شفا گرفته، به حال خود باقی است آن صندلی چوبی که امام حسین علیه السلام روی آن نشسته، در همان نقطه از اطاق قرار دارد.

داستان شفا گرفتن ایشان را همه ی اهل کرمان می دانند، دوست دانشمندم آقای قاضی زاده مشروح شفا گرفتنش را در کتابی به نام: «کلید سعادت» از زبان خودش نقل کرده، اشعار شاعر متعهّد آقای سازگار را در این رابطه نقل کرده، سپس اشعار غلامرضا کپتان دیلمی متخلّص به «طوفان» را آورده که داستان آقای خدادادپور را در 180 بیت به نظم کشیده است.

در پایان، دستخط آیه اللّه شیخ عباس شیخ الرئیس را آورده که در سال 1335 شمسی در منزل آقای دکتر علی اکبر وکیلی یک دهه منبر می رفته، شبی آقای حاج ماشاء اللّه را برای شفا آورده بودند، مشاهده کرده و دکتر وکیلی به ایشان گفته: این

آقا ماشاء اللّه خدادادپور است که کلیه هایش از کار افتاده و در آستانه ی مرگ حتمی است، بعدها که شفا یافته اش را مشاهده کرده، برایش باورناکردنی بود.

حاج ماشاءاللّه تاکنون بیش از یکصد منبر ساخته، به شهرهای مختلف در داخل و خارج فرستاده که در مساجد و تکایا بر فراز آن روضه ی حضرت سیدالشهداء علیه السلام خوانده شود.

عمر دوباره با توسل به امام حسین علیه السلام

شب سه شنبه 15/12/85 برابر 15 صفر 1428 قمری، واعظ توانا آقای محمودی بهبهانی بر فراز منبر نقل کرد که روزی یک خانم هندی، مبتلا به خوره، به مطب میرزا خلیل تهرانی می آید. میرزا خلیل از دیدن چهره ی او دچار ناراحتی می شود و به او می گوید: ببخشید من از معالجه ی شما معذور هستم.

آن زن آهی می کشد و برمی خیزد.

مرحوم میرزا خلیل از ناراحتی او دچار ناراحتی می شود و از همراه او می پرسد: این خانم کیست؟

او می گوید: این خانم علویّه است، شوهرش نیز از سادات است. وی یکی از ثروتمندترین خانواده های هند بود که همه ی ثروتش را در راه امام حسین علیه السلام خرج کرده، اینک چنین مبتلا شده است.

میرزا خلیل می گوید: من او را معالجه می کنم.

شش ماه تمام برای او معالجه می کند و کاملاً خوب می شود.

روزی در عالم روءیا به میرزا خلیل گفته می شود که فقط ده روز فرصت داری، هر کاری داری انجام بده.

او متوجه می شود که روءیای صادقه است، چند روز بعد مریض می شود، هر روز شدیدتر می شود و روز دهم به حال احتضار می افتد و جمعی از اقوامش جمع شده، فکر محلّ قبر می کنند.

مرحوم میرزا خلیل می بیند که دو نفر موکَّل به قبض روح او شدند، یک مرتبه کسی می آید و می گوید: دست نگهدارید. می پرسند: چرا؟. می گوید: امام حسین علیه السلام فرمان داده است. آنها رها می کنند و می روند.

در این اثناء آن علویّه وارد می شود و می گوید: مژده، مژده، حاجی می ماند.

می پرسند: از کجا؟ می گوید: به حرم امام حسین علیه السلام مشرّف شدم، آن قدر گریه کردم که مطمئن شدم که حاجتم را گرفتم.

ص: 55

به منزل آمدم، استراحت کردم. امام حسین علیه السلام را در عالم روءیا دیدم، فرمود: دخترم اجل او فرا رسیده است.

عرض کردم: من نمی دانم، فقط می دانم که او به من عمر دوباره داده است، شما نیز باید به او عمر دوباره عطا کنید.

آنگاه امام حسین علیه السلام دست های مبارکش را به سوی آسمان برافراشت و برای ایشان دعا کرد و خداوند اجابت فرمود.

نجات از مرگ با توسل به امام حسین علیه السلام

1) در سال 1324 شمسی که آذربایجان در اشغال شوروی بود و دموکرات ها حکومت می کردند، ده نفر از روءسای هیئت ها را دستگیر می کنند، در محلی در نزدیکی کوه قافلانکوه آنها را زندانی می کنند.

پس از مدتی آنها محکوم به اعدام می شوند، ده چوبه ی دار در آنجا نصب می شود و حکم اعدام ابلاغ می گردد.

این ها به مسئولین می گویند: ما جرمی نداریم جز اینکه رئیس دسته جات حسینی بودیم، حالا که قرار است ما اعدام بشویم، اجازه بدهید ما برای امام حسین علیه السلام سیر گریه کنیم، سپس ما را اعدام کنید.

می گویند: مانعی ندارد.

این ده نفر که عاشق شیدای امام حسین علیه السلام بودند و به این جرم اعدام می شدند، برای آخرین بار توسل و تضرع پرشوری انجام می دهند.

یک مرتبه قاصدی از راه می رسد و حکم آزادی آنها را از طرف پیشه وری می آورد.

اگر آنها این تقاضا را نکرده بودند، در نخستین ساعت اعدام شده بودند، ولی به برکت توسل و تضرع به سالار شهیدان، از مرگ حتمی نجات یافتند و آزاد شدند.

دو نفر از این افراد اهل باغمیشه و هم محلّی ما بودند، یکی به نام کربلایی

محمدعلی نعلبند و دیگری به نام کربلایی سید علی؛ من هر دو را می شناختم و مأنوس بودم و داستان فوق را از کربلایی محمدعلی نعلبند در مغازه مرحوم پدرم بارها شنیدم.

2) مرحوم سید اسماعیل رسول زاده (1300 - 1384 شمسی) در مهرماه 1373 شمسی در مسجد الغدیر تهران بر فراز منبر نقل کرد:

در لنگرود یک شخص سنّی یکی از شیعیان را به قتل رسانید، در دادگاه به قتل اعتراف کرد و محکوم به قصاص شد.

اقوام قاتل هر چه تلاش کردند که رضایت ولیّ مقتول را به دست آورند،

موفّق نشدند.

پدر قاتل به زندان رفته، به پسرش اعلام می کند که سه روز بعد اعدام خواهی شد. روز سوم چوبه ی دار آماده می شود، خانواده های قاتل و مقتول حاضر می شوند. قاتل را به جایگاه می آورند و ریسمان به دور گردنش می بندند. به پدر مقتول می گویند: بیا و حکم را اجرا کن.

پدر مقتول پیش آمده طناب را از گردن قاتل باز نموده او را آزاد می کند. در این حال قاتل به شدت گریه می کند و مردم کف می زنند.

وقتی سبب گریه را از قاتل می پرسند، می گوید: من به امام حسین علیه السلام شیعیان متوسّل شدم و نذر کردم که اگر نجاتم دهد، شیعه بشوم.

وقتی طناب به گردنم انداختند، گفتم: حسین جان! چرا مرا قبول نکردی، چرا نومیدم نمودی؟

این توسل من در روح ولیّ مقتول تأثیر کرد و آزادم نمود.(1)

3) حضرت حجه الاسلام و المسلمین آقای حاج آقا جعفر شیرازی روز شنبه 24/4/91 برابر 24 شعبان 1433 قمری نقل فرمود که:

یک وقت برای عمویم شهید سید حسن شیرازی حکم اعدام صادر شد، تا

1- 1. بصیری، کرامات و حکایات پندآموز، ص 51.

کنار چوبه ی دار بردند، طناب به گردنش آویختند، تا لحظه ی آخر محکم و باصلابت ایستاده بود، هنگامی که شرطه شماره معکوس را می شمارد و می گوید: 3، 2، یک مرتبه هول مرگ او را می گیرد و در دلش متوسل می شود، شرطه پس از گفتن 3 و 2، دیگر یک را نمی گوید.

مرحوم شیرازی احساس می کند که سر و صدا شد، چشم هایش را باز می کند

و می بیند که سقف قسمت مرکز شرطه فرو ریخت و همه به دنبال آن حادثه رفتند او نیز طناب را از گردنش باز می کند و فرار می کند.

4) ایشان مورد دیگری را نیز نقل کردند که در صف اعدامی ها بوده، یک یک می بردند و اعدام می کردند، پیش از آنکه نوبت به آن شخص برسد، سقف آن محل فرو می ریزد، سر شرطه ها مشغول می شود، او نیز فرار می کند.

5) صدیق ارجمندم حجه الاسلام والمسلمین آقای سید حسین شاهین از دوستش آقای خدادادپور اهل رشت نقل کرد که شخصی در مشهد مقدس تعهد می کند که نماز بخواند، در رشت مرگ مغزی می شود، فرشته ای می آید و مشغول قبض روح می شود، تا حدود کمر بدن سرد می شود، یک مرتبه می بیند که بانویی تشریف فرما شد، پشت سرش بانویی دیگر، پشت سرشان یازده بزرگوار آمدند.

آن بانو خطاب به همراهان خود فرمود:

برای ایشان دعا کنید که برای فرزندم حسین عزاداری کرده است. سپس به آن فرشته امر می کنند که شما دیگر بروید و خطاب به آن شخص محتضر می فرماید:

تو دیگر خوب شدی، برو به دنبال زندگی و تعهّدت یادت نرود.

می پرسد: چه تعهّدی؟ می فرماید:

تعهد کردی که نماز بخوانی.

ایشان برمی خیزد و به آن بانو اصرار می کند که مرا نیز با خودتان ببرید.

صحنه ای جلو چشمش ظاهر می شود که همسرش و دو بچه اش در کنارش گریه می کنند و او داد می زند که من نمی خواهم بمیرم.

ص: 58

عنایت امام حسین علیه السلام به شاعران مرثیه سرای

شاعری در رثای امام حسین علیه السلام این مصرع را می سراید:

«در زمین کرب و بلا چون فتاد گل بدنش»

برای مصرع دوم چیزی به ذهنش نمی رسد.

شب در عالم روءیا حضرت زهرا علیهاالسلام می فرماید:

چرا شعر خود را تمام نمی کنی؟

عرض می کند: پدر و مادرم به فدای شما، نتوانستم و ندانستم که چه بگویم؟

فرمود: بگو:

«حریر شعشعه ی آفتاب شد کفنش»(1)

عنایت امام حسین علیه السلام به مدیحه سرایان

1) پسر حاج علی احتسابی نقل کرد: در تهران در مسافرخانه ای مبلغی پول گم شد. یکی از کارکنان مسافرخانه دیگری را متهم کرد.

شخص متهم که مداح اهل بیت بود به فرد تهمت زننده گفت: اگر امام حسین علیه السلام تا روز عاشورای امسال تو را رسوا نکند، من دیگر در این آستان خدمت نخواهم کرد.

آن شخص چند روز مانده به عاشورا با سه نفر زد و خورد می کند، مجروح می شود و روز عاشورا جان می سپارد.(2)

2) یکی از مداحان به نام شبستری مبتلا به قند بود، در یکی از مجالس عزاداری در تهران توسل می کند، شور برمی دارد، قندش بالا می رود، همانجا فوت می کند.

پس از دفن، همسرش سر خاکش می رود و می گوید: من می دانم تو خادم

1- 1. بصیری، کرامات و حکایات پندآموز، ص 43.
2- 2. بصیری، کرامات و حکایات پندآموز، ص 48.

حقیقی و نوکر راستین امام حسین بودی، من سی سال تو را خدمت کردم و هر شب منتظر بودم که از مجالس حسینی برگردی و پذیرایی کنم.

من قدرت تحمل فراق تو را ندارم، تو را به امام حسین علیه السلام قسم می دهم که مرگ مرا از خدا بخواه.

به خانه برمی گردد، دراز می کشد و فوت می کند و آخرین ساعات همان روز دفن می شود.(1)

3) آقای حاج محسن شیرازی مداح اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام برای اینجانب نقل کرد که چند نفر از من لوازم خانگی خریدند و پولش را خوردند و مرا با مشکل جدّی روبه رو کردند، شبی در مجلس روضه ی امام حسین علیه السلام به آن حضرت متوسّل شدم، به منزل برگشتم، در عالم روءیا دیدم که مجلس بسیار باعظمتی است، بیش از هزار نفر از افراد متشخّص در مجلس هستند و من مدّاحی می کنم، مجلس حال خوبی دارد و من نیز به شدّت گریه می کنم، یک مرتبه خانواده بیدارم کرد که چه شده؟

گفتم: خواب می دیدم، چرا بیدارم کردی؟

فردا خوابم را به آیه اللّه سید محمدعلی روحانی گفتم، فرمود: به زودی کربلا مشرف می شوی و همه ی مشکلاتت حل می شود.

در آن ایام کربلا حدود یک میلیون هزینه داشت، به یک ماه نکشید که سفر عتبات درست شد، به کربلا مشرّف شدم و همه ی مشکلات اقتصادی ام به عنایت امام حسین علیه السلام رفع شد.

4) ایشان نقل کرد که مادری دارم 80 ساله، چند سال پیش سکته کرد، در بیمارستان بستری شد، آن شب هیئت منزل ما بود، بعد از توسل و مدیحه سرایی و سینه زنی، به بیمارستان رفتم و از مادرم سراغ گرفتم. خانم پرستار گفت: این خانم چه کاره است؟ گفتم: خانه دار، گفت: دیگر؟ گفتم: گریه کن امام حسین علیه السلام ؛

1- 1. همان، ص 49.

گفت: خدا را شاهد می گیرم که حدود نیمه شب تمام کرد، به دکتر زنگ زدیم، گفت: شوک بدهید، هر چه شوک دادیم جواب نداد. دیگر خسته شدیم، آخرین بار که شوک دادیم چشمش را باز کرد.

اینک مادرم در آن سن بالا تنها به کربلا مشرف می شود، در آن گرما با آن مشکلات ماه ها در آنجا می ماند، به هنگام بازگشت نیز به سن و سالش نگاه می کنند و جریمه اش نمی کنند.

5) ایشان نقل کرد که همسرم حامله بود، چندین مشکل پیدا کرد و بستری شد، جنین هشت ماهه بود که روز هشتم محرم به شدت مریض شد و بستری گردید. پس از معاینات گفتند: باید عمل شود، بچه حتماً تلف می شود، اگر بماند باید مدتی در دستگاه نگهداری شود، امید به سلامتی مادر نیز 50 - 50 است باید امضا بدهی تا عمل کنیم. من امضا دادم و بیرون آمدم، گفتم: یا اباالفضل من به شما واگذار می کنم و به دنبال مدیحه سرایی ام می روم.

موبایل خود را خاموش کردم، مجالس عصر و شب را رفتم، در حدود نیمه شب به منزل برگشتم، تلفن منزل به صدا درآمد، گفتند: چرا موبایل خود را خاموش کرده ای؟ گفتم: توی مجالس بودم و نمی توانستم پاسخ دهم. گفتند: زود بیا بیمارستان.

رفتم، دیدم دکتر فوق تخصّص از تهران آمده برای بازدید از بیمارستان وضع همسرم را دیده، گفته: من او را عمل می کنم و قول می دهم که هم خودش سالم

بماند، همه بچه اش.

من امضا دادم و ایشان عمل کرد، عمل بدون هیچ مشکلی انجام شد، هم خانواده به سلامت از عمل بیرون آمد و هم بچه بدون هیچ عارضه ای، حتی بدون نیاز به دستگاه.

6) چند سالی دهه ی عاشورا در نجف آباد مداحی می کردم، رسم آن هیئت این بود که روز اول محرم گوسنفدی را ذبح می کردند، نصف آن را به مداح می دادند و نصف دیگرش را برای هیئت اطعام می کردند.

یک شقّه ی آن را در یخچال گذاشتند و بعد از عاشورا به من دادند، آوردیم قم، چندین ماه از آن استفاده کردیم، روزی خانمم گفت: مگر این چند تا گوسفند بود که چندین ماه از آن خورده ایم و هنوز هم هست؟ پس از چند روز تمام شد!

این چهار کرامت را آقای حاج محسن شیرازی روز پنج شنبه 11/7/92 شمسی در منزل آقای سید کاظم شاهوردی برای اینجانب نقل کرد که همه اش برای خودش اتفاق افتاده بود.

عنایت امام حسین علیه السلام به یک روضه خوان

روز سه شنبه 23/4/83 برابر 24 جمادی الاولی 1425 ق در مجلس شام غریبان مرحوم حاج شیخ احمد خردمند، در بیت مرحوم آیه اللّه حاج سید محمد روحانی، خطیب توانا حضرت حجه الاسلام والمسلمین آقای حاج شیخ اسداللّه جوانمرد بر فراز منبر فرمود:

شخصی به نام آقای مشرفی اهل یزد، رئیس مخابرات خوی شده بود. وی با اهل علم مأنوس بود.

روزی به ایشان اطّلاع می دهند که فلان سید روضه خوان فوت کرده است.

ایشان خیلی متأثّر می شود که دوستان یکی پس از دیگری فوت می کنند و من در یزد نیستم که در تشییع و مجالس ترحیم آنان شرکت کنم.

دو رکعت نماز می خواند و به روح آن سید هدیه می کند، شب او را در خواب می بیند، انگشتش را محکم می گیرد و از اوضاعش می پرسد.

او اصرار می کند که مرا رها کن، تا رها می کند به شوخی طعنه می زند و می رود. برخاسته وضو می گیرد و دو رکعت دیگر نماز می خواند و می خوابد. باز هم او را در خواب می بیند، انگشتش را محکم می گیرد و از وضعش می پرسد:

تا مرا دفن کردند، نکیر و منکر به سراغم آمدند، یکی گفت: اعتقاداتش درست است، دیگری گفت: در فروع دین فضولی کرده! با حربه به سویم

حمله کردند، یک مرتبه اربابم امام حسین علیه السلام ظاهر شد و فرمود: او به من مربوط است، رهایش

کنید. پس مرا رها کردند و رفتند.

عنایت ویژه به روضه خوان

1) صدیق ارجمند آقای حاج شیخ حسین غفّارنژاد نقل کرد که کسی را در عالم روءیا دیدند که در جای خود نشسته، دیگران می روند و چیزی می گیرند و برمی گردند، ولی او از جای خود تکان نمی خورد.

از او می پرسند، می گوید: آنها می روند که سهم خودشان را بگیرند و بیایند، ولی من چون پسرم روضه خوان است، سهم من از طرف حضرت سیدالشهداء می رسد.

بعدها می بینند که او نیز همانند دیگران می رود و سهمیه اش را خودش می گیرد. علت را که می پرسند، می گوید: پسرم فوت کرد و سهمیه ام قطع شد.

2) مرحوم میرعباس محدّث می گوید:

در نجف اشرف سید روضه خوانی بود به نام «میرزا هادی» که در مجالس او صدای گریه و شیون طنین انداز می شد و افرادی پای روضه اش غش می کردند.

در اواخر عمر صدایش گرفت و از این رخداد خیلی ناراحت بود. روزی پای منبرش بودم، گفت: دیشب جدّه ام حضرت زهرا علیهاالسلام را خواب دیدم، گله مند شدم، فرمود: تو که نیاز به صدا نداری، ما بهتر از آن قدرت بیان به تو داده ایم.

من به دقت به چهره حضرت نگاه می کردم، فرمود: چرا تند نگاه می کنی؟

گفتم: مگر مادر سادات نیستی؟!

فرمود: خیال کردم می خواهی جای سیلی را ببینی، که الآن هم اثر سیلی بر صورتم باقی است.

«الا لعنه اللّه علی القوم الظالمین»(1)

3) مرحوم شیخ محمدصادق نجمی پس از تألیف کتاب: «سیری در

1- 1. بصیری، کرامات و حکایات، ص 32.

صحیحین» به پدرش می گوید: آیا به جز تألیف، انتظار دیگری از من دارید؟ او در پاسخ می گوید: تا منبر نرفته، «السلام علیک یا اباعبداللّه» نگفته باشی، من تو را نوکر امام حسین علیه السلام نخواهم دانست. زیرا من پدرم را که مداح اهل بیت علیهم السلام بود در خواب دیدم و گفتم: آیا آن همه روضه که خواندی، به دردتان خورد؟ گفت: آری، چه جور هم.(1)

4) روز چهارشنبه 9/5/81 برابر 20 جمادی الاولی 1423 قمری، مرحوم حاج میرزا عبدالرحیم قائمی، از مرحوم ناظم آقا، از مرحوم ملا صادق مرزآبادی نقل کرد که در روز عاشورا صدایم به کلی گرفت، به کسی که اسبم را تیمار می کرد، گفتم: من امروز عصر به هیچ مجلسی نخواهم رفت.

رفتم، نهار خوردم و خوابیدم، در عالم روءیا محضر مقدّس حضرت زهرا علیهاالسلام رسیدم، فرمودند:

چرا به مجالس نرفتی؟!

عرض کردم: بی بی جان! سینه ام خسته است. فرمودند:

ما سینه ی خسته می خواهیم.

برخیز و برو، که گریه کن های فرزندم آمده اند و نشسته اند و منتظر روضه خوان هستند.

5) در همان تاریخ و در همان جلسه صدیق ارجمند آقای مقامی گفتند:

در خدمت مرحوم وحدت و مرحوم سید رضا آل محمد به خدمت مرحوم ناظم آقا رسیدیم، ایشان نقل کرد که به پرستات مبتلا شدم، گفتند: باید عمل شود، گفتم: پس امام حسین علیه السلام چه کاره است؟

رفتم متوسّل شدم و به عنایت ارباب رفع شد و نیازی به عمل و درمان پیدا نکردم.

6) خطیب توانا حجه الاسلام والمسلمین آقای شیخ حسن یوسفی روز

1- 2. همان، ص 153.

جمعه 6/11/85 برابر ششم محرم الحرام 1428 قمری در اصفهان بر فراز منبر گفت:

خطیب توانای جهان عرب آقای شیخ حمید مهاجر سه سال تمام در بغداد زندانی بود، شب تاسوعا از او می خواهند که برای زندانی ها روضه بخواند، قبول نمی کند و می گوید:

سه سال است که امام حسین علیه السلام از ما یاد نکرده است. هر چه اصرار می کنند، قبول نمی کند.

شب در عالم روءیا مرحوم شیخ عبدالزّهرا را می بیند که یک دیس غذا آورده و

می گوید: امام حسین علیه السلام این غذا را برای تو فرستاده است.

ایشان از خوردن غذا امتناع می کند و می گوید: من قهر هستم، مگر اینکه خود حضرت تشریف بیاورند.

آنگاه امام حسین علیه السلام شخصاً تشریف فرما می شوند و آن غذا را لقمه لقمه به ایشان محبت می کنند و می فرمایند: سه روز دیگر آزاد می شوید.

سه روز بعد اسامی هفده تن از طلاب نجف اشرف را که در زندان بودند، صدا می کنند و می گویند که همگی آزاد هستید. مینی بوس آماده است شما را به نجف می برد و در مقابل حرم پیاده می کند.

7) شب یکشنبه 19/8/87 برابر 10 ذیقعده الحرام 1429 قمری، آیه اللّه سید صادق شیرازی در مورد عموی بزرگوارشان مرحوم سید جعفر شیرازی، متوفای 1370 قمری، مدفون در حرم حضرت عبدالعظیم سخن گفتند، سپس فرمودند:

چند شب قبل آیه اللّه وحید خراسانی اینجا تشریف داشتند، فرمودند:

من درس مرحوم آیه اللّه سید عبدالهادی شیرازی می رفتم، یک روز سر درس خبر آوردند که برادر خانمشان مرحوم سید جعفر شیرازی وفات کرد.

ایشان فرمودند: حالا که ایشان وفات کرده اند بگویم:

شبی که شب اول محرم بود، در عالم روءیا دیدم که در اطاق خود هستم، دو نفر

ص: 65

ملک وارد شدند، دو تا صندلی نهادند، آن گاه حضرت امام حسین علیه السلام و حضرت قمربنی هاشم علیه السلام تشریف فرما شدند و بر فراز صندلی نشستند.

در دست حضرت ابوالفضل علیه السلام لیست خطبا بود، امام حسین علیه السلام نام یکی از خطبا را بردند و فرمودند: نام او را خط بزن و نام آقای سید جعفر را به جای ایشان بنویس.

آنگاه تشریف بردند و ملک ها آمدند و صندلی ها را بردند.

صبح که آقای سید جعفر آمد، پرسیدم: روضه خوان شده ای گفت: نه.

داستان را نقل کردم، خیلی گریه کرد و گفت: دیشب که از حرم برمی گشتم به یاد این حدیث شریف افتادم که: «من بکی أو أبکی أو تباکی وجبت له الجنّه»؛ یعنی هر کس گریه کند، یا بگریاند، یا خود را وادار به گریه کند، بهشت برای او واجب می شود.

با خود گفتم من اهل گریه هستم، ولی دیگران را نمی گریانم، به نظرم رسید کتاب مقتلی تهیّه کنم و در طول این دهه برای اعضای خانواده ام مقتل بخوانم.

چون در خانه نداشتم، به تعدادی از دوستان سر زدم، آنها نیز نداشتند، تا یکی از آنها گفت: من «جلاء العیون» مجلسی را دارم که در آن مقتل هست. آن را برای مدت دَه شب امانت گرفتم و آوردم، به خانواده گفتم: من از امشب به مدت دَه شب برای شما روضه می خوانم، آنها خوشحال شدند، برای همسرم و دو دخترم که خردسال بودند روضه خواندم.

آن روضه خوانی که حضرت فرمودند نامش را خط بزنند، همان شب تصمیم گرفته بود که دیگر روضه نخواند.

8) روز سه شنبه 30/8/91 برابر 5 محرم 1434 قمری فرزند مرحوم حاج آقا افضل، برادر حاج آقا رضا هرندی، در جمع اهل ولا نقل کردند که پدرشان در اصفهان ظهرها در یک مسجد و شب ها در مسجد دیگر اقامه نماز می کرد، یک وقت از هر دو مسجد خداحافظی می کند که من می خواهم به هرند بروم. می پرسند: کی برمی گردی؟ می گوید: دیگر برنمی گردم.

به هرند می رود، یک هفته در هرند می ماند، پس از یک هفته منبر می رود، خطبه می خواند و می گوید: صلوات بفرستید.

مردم صلوات می فرستند و منتظر می مانند که سخنرانی اش را آغاز کند، ولی او ساکت می ماند. می بینند که روی منبر جان به جان آفرین تسلیم کرده است.

دکتر می آورند، می گوید: خیلی وقت است که تمام کرده است.

بعدها ایشان را خواب می بینند، می پرسند: چه شد؟ می گوید: تا خطبه را خواندم، خمسه ی طیبه تشریف آوردند و فرمودند:

آمدیم که شما را ببریم.

9) خطیب ارزشمند، ذاکر با اخلاص اهل بیت علیهم السلام مرحوم شیخ محمد مهدی خورشیدی، در روز اربعین امام حسین علیه السلام 16/11/88 برابر 20 صفر 1431 قمری، بعد از نماز مغرب و عشاء در حسینیه ی کربلایی های مشهد مقدس وسط سخنرانی یک مرتبه به طرف درِ حسینیه نگاه می کند و می گوید: صلوات بفرستید.

مردم صلوات می فرستند و به سوی در نگاه می کنند و چیزی نمی بینند، یک مرتبه می بینند که مرحوم خورشیدی از روی منبر افتاد و تمام کرد. به عبارت صحیح تر تمام کرد و افتاد.

جالب اینکه ظهر همان روز در مدرسه ی امام رضا علیه السلام با ایشان دیدار داشتم، مثل همیشه تبسّم بر لب داشت و هیچ عارضه ای نداشت.

10) مرحوم آیه اللّه حاج شیخ محمدرضا مهدوی دامغانی نیز شب شهادت امام صادق علیه السلام بر فراز منبر تمام کرد.

11) مرحوم خندق آبادی نیز شب 21 رمضان در تهران بر فراز منبر تمام کرد.

12) مرحوم حاج میرزا علی اصغر قناد نیز در تبریز عصر تاسوعا بر فراز منبر تمام کرد.

این ها عنایت خاصّ حضرت سیدالشهداء علیه السلام به عالمان، واعظان و ذاکران

اهل بیت علیهم السلام می باشد که چنین مرگ مبارکی به ندرت پیدا می شود و به هر کسی

ص: 67

نصیب نمی شود.

اخلاص یک ذاکر امام حسین علیه السلام

روز شنبه 4/8/92 برابر 20 ذی حجّه الحرام 1434 ق. حضرت حجه الاسلام والمسلمین آقای حاج شیخ عباس شیخ الرئیس در مورد جدّ خود حاج آخوند ملاّ حسینعلی نقل کرد که سالیان دراز در روستای «زنگی آباد» از توابع کرمان منبر می رفت، در اثر کهولت سن و افتادن دندان هایش، اهالی روستا یک واعظ جوان خوش صدا را دعوت می کنند، او نیز شب اول ماه محرّم یک منبر جالب با صدای خوش و لحن دلپذیر ارایه می دهد، فردا مریض می شود و تا آخر دهه در بستر بیماری می افتد و مجلس را آقای ملاحسینعلی اداره می کند.

مرحوم ملا حسینعلی از شب دوم تا شب عاشورا وقتی به منبر می رود، خطبه می خواند، چند تا مسأله می گوید، آیات و احادیث می خواند، مرثیه می خواند، باز خطبه ای خوانده، مسئله ای گفته، آیات و احادیث و مرثیه ی مجدّد خوانده، منبر را به پایان می رساند.

روز عاشورا که مجالس پایان می پذیرد، اهالی روستا پولی جمع کرده، به ایشان تقدیم می کنند، ایشان آنرا دقیقاً نصف می کند، نصفش را برمی دارد و نصف دیگر را به آن روحانی جوان می دهند.

اهالی روستا می گویند: او که منبر نرفته، مرحوم ملا حسینعلی می فرماید: من هر شب دو منبر رفته ام، منبر اول را به نیت خودم و منبر دوم را به نیابت از طرف ایشان رفته ام و لذا نصف این پول به ایشان اختصاص دارد.

وی عملاً اخلاص خود را در نوکری سالار شهیدان به اثبات می رساند و

اشتباه اهالی روستا را در تصمیم خود برای آوردن رقیب برای ایشان آشکار می سازد.

عنایت خاص امام حسین علیه السلام به عزاداران

مرحوم آیه اللّه حاج سید محمد کاظم قزوینی، از یک پزشک عراقی مقیم کربلا نقل فرمود که در کربلا مطب داشت، و مطبّ او متّصل به خانه اش بود و راه ورود منزلش از داخل مطب بود.

او همه ساله معجونی درست می کرد و آن را به سرِ عزاداران می زد تا در بهبودی جراحتشان موءثّر باشد.

یک سال در ایّام عاشورا به شدّت مریض می شود و در منزل بستری می شود.

روز عاشورا به یکی از دوستانش تلفن می کند که این معجون را او ببرد و بر سر عزاداران بمالد.

به همسرش می گوید که در مطب یک ظرف پنج لیتری هست، آن را به آن شخص بدهد.

آن شخص می آید و آن معجون را می گیرد و بر سر عزاداران می مالد.

طرف عصر تا حدّی بهبودی حاصل می کند و با تکیه به عصا به سوی حرم حضرت سیّدالشّهدا علیه السلام عزیمت می کند.

وقتی از مطب عبور می کند، می بیند که آن معجون بر سر جایش هست.

از همسرش می پرسد: مگر این ظرف را به آن شخص ندادی؟ می گوید: چرا؟ می گوید: این ظرف که سرِ جایش هست.

همسرش می گوید: آن ظرف که در این طاقچه بود من به او دادم.

یک مرتبه فریاد می کشد: ای وای! آن تیزاب بود.

از شدّت ناراحتی زانوهایش سست می شود و روی زمین می نشیند، به دوستش تلفن می زند و با ترس و لرز از او می پرسد: آن معجون را چه کردی؟ می گوید: طبق روال بر سر عزاداران مالیدم، می پرسد: نتیجه را چگونه دیدی؟ می گوید: بسیار خوب و سریع بود و بهتر از سال های قبل!!

1) در ایام اقامت مرجع اعلای تشیّع، مرحوم آیه اللّه حاج آقا حسین طباطبایی بروجردی قدس سره (1292 - 1380 قمری) در بروجرد، به بیماری شدید چشم مبتلا می شود، روز عاشورا هیئت عزاداری امام حسین علیه السلام در حال حرکت بوده، مرحوم آیه اللّه بروجردی از پیشانی یکی از عزاداران که گل مالیده بود، مقدرای گِل برمی دارد و به دیدگان خود می مالد، در همان لحظه درد چشمش رفع می شود، تا آخر عمر هرگز به درد چشم مبتلا نشدند، حتی به عینک هم نیاز پیدا نکردند.

2) شخصی به نام حیرتی در محله ی امامزاده شهرستان خوی زندگی می کرد، ازدواج نمود، تا ده سال صاحب فرزند نشد، اختلاف خانوادگی پیش آمد و تا مرز طلاق رسید.

روز عاشورا هیئت حضرت رقیه طبق معمول سنواتی به مسجد جامع آمدند، مشاهده کردند که خانمی روی پله های مسجد دراز کشیده و با حالت گریه می گوید: باید اهل هیئت از روی من عبور کنند.

سرانجام او را راضی می کنند که روسری اش را روی پله پهن کند و اهل هیئت از روی آن عبور کنند.

سال دیگر روز عاشورا بچه ای را به دست مداح می دهند، او خیال می کند که مریض است، شروع می کند به دعا برای شفای بچه، مادر کودک می گوید:

این بچه مریض نیست، این ثمره توسل سال گذشته من است، الآن آورده ام که این هیئت نام او را «رقیّه» بگذارد.(1)

3) روز پنج نشبه 11/7/92 شمسی، آقای محسن شیرازی مداح اهل بیت علیهم السلام نقل کرد که روزی در هیئت، اطعام داشتیم. هنگامی که غذا تمام شد، یک نفر آمد

1- 1. بصیری، کرامات و حکایات عبرت آموز، ص 49.

و گفت: مادرم مریض است، آمدم از غذای امام حسین علیه السلام برایش ببرم، گفتیم: تمام شده، گفت: امکان ندارد، باید من برای مادرم غذا ببرم. در این اثناء کودکی بیرون آمد که غذا گرفته بود و نخورده بود.

به او گفت که این غذا را به من بفروش، گفت: نمی فروشم. گفت: من این غذا را به صد هزار تومان می خرم، گفت: نمی فروشم، قیمت را بالا برد، به دویست هزار تومان، به سیصد هزار تومان، به پانصد هزار تومان، گفت: نمی فروشم.

گفت: من این غذا را به یک میلیون تومان می خرم.

صدای بچه به گریه بلند شد، پرسید: چه شد؟ گفت: مادرم مریض است، باید عمل شود، دکتر گفته: یک میلیون هزینه ی عمل می باشد و ما نداشتیم، من به مادرم گفتم: من امشب به مجلس امام حسین علیه السلام می روم و هزینه ی عمل تو را از امام حسین علیه السلام می گیرم.

آن شخص یک میلیون داد و غذا را از او گرفت و به این طریق مشکل هر دو

حل شد.

4) ایشان در همان روز نقل کرد که بچه ی 6 - 7 ماهه داشتیم، روزی به او غذا می دادیم که نخود در گلویش گیر کرد و به سختی نفس می کشید، روز عاشورا او را در کربلا به خیمه ی قمی ها بردیم و علی اصغر کردیم، یک مرتبه عطسه کرد و نخود از گلویش بیرون پرید.

دفع بلا با گلبانگ یا حسین

در ایام اقامت اینجانب در استانبول (1354 - 1359 شمسی) در چهل مسیر، کشتی به جای اتوبوس کار می کرد و مسافران را بین بخش اروپایی و آسیایی استانبول جا به جا می کرد.

این کشتی ها سه طبقه بودند و در هر مسیر سه هزار نفر حمل می کردند.

روزی مرحوم پدرم به استانبول آمده بود، روز یک شنبه که مسجد ما تعطیل بود، خواستیم ایشان را به جزیره های دریای مرمره ببریم.

در میان دریای مرمره، پنج جزیره مسکونی بود که در میان آنها کشتی کار می کرد. پدرم، مادرم و اعضای خانواده را برداشتیم، سوار کشتی شدیم، یک ساعت و نیم از استانبول تا یالووا راه بود، بین دو جزیره هیبه لی و بیوک آدا دریا طوفانی شد، طبقه ی زیرین کشتی پر از آب شد و مسافرین آن قسمت به دو طبقه ی وسط و فوقانی آمدند. شدّت طوفان در حدّی بود که کشتی در میان امواج دریا به چپ و راست کج می شد و نزدیک بود که وارونه شود.

من بدون توجه به این که غالب مسافران از اهل سنّت هستند، یک مرتبه فریاد زدم: «یا حسین»!

دیگر مسافران نیز به خیال این که این دعای نجات از طوفان است، همه

یک صدا فریاد زدند: «یاحسین!»

یک مرتبه دریا آرام شد و طوفان قطع شد، مسافران دور مرا گرفتند و گفتند: این چه ذکری بود؟ به ما نیز یاد بده! گفتم: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده که: امام حسین مشعل هدایت و کشتی نجات است. شما نیز هر وقت گرفتار شدید، به این کشتی نجات چنگ بزنید.

صاحب فرزند شدن به عنایت امام حسین علیه السلام

آقای سجّاد بصیری از جوانان متدیّن اصفهان، روز پنج شنبه 4/7/92 تلفنی گفت:

پس از ازدواج به مدّت سه سال صاحب فرزند نشدیم، پس از معاینات و آزمایشات فراوان معلوم شد که عیب از من است و هرگز صاحب اولاد نخواهم شد.

به عتبات عالیات مشرّف شدیم، شب جمعه ای در حرم امام حسین علیه السلام به آن حضرت متوسّل شدم و عرضه داشتم: اگر به من دختری عنایت کنید او را به کنیزی حضرت رقیه علیهاالسلام مفتخرش می کنم و اگر پسر عنایت کنید، به غلامی حضرت علی اکبر و حضرت علی اصغر مفتخرش می سازم.

ص: 72

در آن گیر و دار و شلوغی حرم احساس کردم که زیر پایم چیزی افتاده است، به زحمت آن را از زیر پایم برداشتم، دیدم لباس نوزاد است، همانجا متوجه شدم که به حاجت خود رسیده ام.

همان سال خداوند دختری به ما عنایت فرمود که نامش را رقیّه نهادیم.

عمر دوباره به برکت توسّل به امام حسین علیه السلام

حجه الاسلام والمسلمین آقای سید کاظم شاهرودی، روز پنج شنبه 4/7/92 شمسی نقل فرمود که پیرمردی در نجف اشرف بود به نام شیخ صادق قاموسی.

شبی پدرش را خواب دید، گفت: پسرم کارهایت را جمع و جور کن که اجلت فرا رسیده است.

وی اعتنا نکرد، تا بار دوم به خوابش آمد و همان جمله را گفت، باز هم اعتنا نکرد.

بار سوم گفت: پسرم فلان روز خواهی مرد.

شیخ صادق احساس کرد که مسأله جدّی است، همسایه ای داشت روضه خوان، به نام: شیخ عباس شیبانی.

روز موعود فرا رسید. بعد از نماز صبح همسایه اش را دعوت کرد و گفت: برای من روضه ای بخوان. بعد برایش صبحانه آورد و بعد از صبحانه تقاضای روضه مجدد کرد. پس از روضه، چای و میوه آورد، باز هم تقاضای روضه کرد. تا ظهر شد، گفت: همینجا نماز بخوان، بعد از نماز نهار آورد و تقاضای روضه کرد.

تا نیمه ی شب او را در منزل نگه داشت و مرتّب از او تقاضا کرد که برایش روضه بخواند.

نیمه های شب آقای شیبانی رفت و آقای قاموسی خوابید. پدرش را در عالم روءیا دید، گفت: پسرم به برکت روضه ای که امروز برای حضرت سیدالشهدا برپا کردی، خداوند سی سال دیگر به تو عمر داد.

آقای شاهرودی این داستان را به دو طریق نقل کرد:

1) حضرت حجه الاسلام والمسلمین آقای سید ریاض حکیم.

2) آقای سید فاضل زُوَین

شیخ صادق قاموسی سی سال دیگر عمر کرد، به ایران آمد، در قم فوت کرد و

در قبرستان شیخان به خاک سپرده شد.

نغمه ی: «ولدی یا حسین»

خطیب توانا و مقتل خوان شهیر، مرحوم شیخ عبدالزهراء کعبی، که نامش «عبدالزهراء» بود، در روز میلاد مسعود حضرت زهراء متولّد شد و در شب شهادت حضرت زهرا علیهاالسلام در سال 1394 قمری وفات کرد.

ایشان در عراق، خلیج و دیگر کشورهای عربی منبر می رفت، روز عاشورا در دسته ی عزادرای طُوَیرِج شرکت می کرد و مقتل می خواند.

پس از گذشت چهل سال هنوز نوارهای مقتل خوانی اش روزهای عاشورا و اربعین از رادیو و تلویزیون کشورهای عربی پخش می شود.

صدیق ارجمند حضرت حجه الاسلام والمسلمین اقای سید کاظم شاهرودی، روز پنج شنبه 4/7/92 شمسی فرمودند:

من در حدود 25 سال پیش از اهالی کربلا شنیدم که مرحوم کعبی دختری داشت که همواره به پدرش می گفت: شما یک عمر برای امام حسین علیه السلام نوکری کردی، حتماً عنایاتی شده است، از آن عنایات برای من بگو، ایشان تحاشی می کرد و چیزی نمی گفت.

روزی این دختر چاره ای اندیشید، عبا و عمامه ی پدر را در جایی مخفی کرد. مرحوم کعبی وقت منبر شد، دنبال لباس گشت و پیدا نکرد، از دخترش پرسید: لباس های من چه شده؟ گفت: لباس بی لباس. گفت: منبر دارم، دیر شده است.

دختر گفت: چیزی از عنایات امام حسین علیه السلام را بگو، تا جای لباس ها را بگویم.

گفت: الآن دیر شده، وقتی برگشتم می گویم.

گفت: قول می دهی؟ پاسخ داد: بله قول می دهم.

ص: 74

دختر لباس های بابا را به او داد، به منبرش رفت و برگشت. دختر گفت: بابا قول دادی.

مرحوم کعبی گفت:

من در مجالس عزاداری، هنگامی که مصیبت می خوانم، از پشت منبر ناله ی جانسوزی می شنوم که فریاد می کشد:

«ولدی یا حسین! ولدی یا حسین»!

گوشه ای از عنایات امام حسین علیه السلام

1) در حدود سی سال پیش با دوست دانشمندم آقای حاج شیخ یعقوب جعفری به شیراز رفتیم، مهمان آقای دکتر ثقفی بودیم که در آن ایّام در دانشگاه شیراز تدریس می کرد و در ساختمان بیمارستان نمازی شیراز اقامت داشت.

روز سوم شعبان بود، آیه اللّه محلاتی راننده اش را فرستاد، ما را به زیارت شاهچراغ، علاء الدین حسین و علی ابن حمزه برد.

استاد ثقفی چهار پسر داشت و خداوند دختری عنایت فرموده بود که حدوداً دو ساله بود و مورد علاقه ی خاص پدر و مادر بود.

منزل ایشان در طبقه ی پنجم بود و این دختر در بالکن منزل مشغول بازی بوده، از معجر جلو بالکن بالا می رود و از آن ارتفاع بلند (حدود 15 متر) به روی زمین می افتد.

همسایه ها می بینند و او را برداشته و به بیمارستان می برند، پس از معاینه می گویند: هیچ آسیبی ندیده است، ولی چون احتمال ضربه مغزی هست، باید چند ساعت تحت مراقبت باشد. پس از مراقبت ویژه مرخّص شد و با عنایت امام حسین علیه السلام هیچ آسیبی به او نرسید.

2) روز جمعه 11 محرم 1422 برابر 17/1/80 شمسی اولین روز مجلس دهگی مداح اهل بیت حاج آقای بساطچی، باند بلندگو از ارتفاع بلند بر سر یکی از بچه ها می افتد، از آنجا روی زمین می افتد و شیشه ی نشکن زیر فرش

پودر می شود.

از گلوی بچه در اثر شدت ضربه خون می آید، کمرش به درد می آید، ولی از عنایت امام حسین علیه السلام هیچ آسیبی به او نمی رسد.

3) برادرزاده مرحوم شیخ قاسم واعظ مهاجر (1292 - 1362 ق) با یکی از دوستانش به روسیه می رود، مدتی در روسیه کار می کند، مقداری طلا و وسایل به دست می آورد و عازم خوی می شود.

چون اسب دوستش قوی بود، طلا و وسایل خود را بر اسب او می بندد، به هنگام عبور از رود ارس، رفیقش عبور می کند، ولی چون اسب او ناتوان بوده، آب آنها را با خودش می برد.

در این حال به رفیقش می گوید: که وسایل مرا به پدرم بده.

رفیقش داستان را به پدرش نقل می کند و آنها برایش مجلس ترحیم برگزار می کنند.

او در وسط ارس به سوی کربلا روی آورده، عرض می کند: مولاجان! آقای میرهادی را برای نجات من بفرست، من از دو رأس گوسفندی که دارم، هر کدام را بخواهد به او تقدیم می کنم.

یک لحظه آقای میرهادی جلو چشمش مجسّم می شود، او را نجات می دهد و ناپدید می شود.

در میان راه یکی از همسایگان او را می بیند و به مجلس ترحیم وارد شده خبر می دهد که او زنده است، جمعی به استقبالش می شتابند و او را به خانه اش

می آورند.

در این میان آقای میرهادی می آید و می گوید: نذری مرا بده، می گوید: هر کدام را می خواهی انتخاب کن. او نیز یکی از گوسفندان را انتخاب می کند و به شانزده ریال می فروشد، دو ریال آن را خودش برمی دارد، دو ریالش را برای خرید نان به سگ های محلّه ی امامزاده جدا می کند و دوازده ریالش را در میان

فقرای محل تقسیم می کند.(1)

دفع وبا با توسّل به حضرت سیدالشهداء علیه السلام

روز پنج شنبه 27 ذیقعده الحرام 1434 برابر 11/7/92 شمسی، حضرت حجه الاسلام والمسلمین آقای سید کاظم شاهرودی از پدر بزرگوارشان آیه اللّه حاج سید محمد شاهرودی، از مراجع بزرگوار تقلید، نقل کرد که در گذشته هنگامی که در نجف اشرف وبا شیوع پیدا می کرد، مردم مقابل درب خانه شان را جارو می کردند، حصیر می انداختند و روضه برگزار می کردند و وبا کاملاً رفع می شد و احدی به وبا مبتلا نمی شد.

عنایت خاص امام حسین علیه السلام به یک بانو

آیه اللّه سید صادق شیرازی فرمودند: اطراف حرم امام حسین علیه السلام مقبره هایی هست که زیر همه ی آنها خالی است.

این سرداب محل دفن علما و صلحا بود، راه ورود به این سرداب همواره با یک سنگ بزرگ مسدود می شد، هنگامی که جنازه ای می آوردند، شخصی به نام

حاج عبدالرّضا، مشهور به: «دفّان» جنازه را به پایین می برد، آن را رو به قبله، بر روی پهلوی راستش قرار می داد و صورتش را روی خاک می گذاشت و یک عدد آجر به پشت میّت تکیه می داد که برنگردد.

اگر میّت زن بود، یک نفر از محارم او نیز همراه حاج عبدالرّضا می رفت، که آن محرم صورت میّت را بر روی خاک بگذارد.

این کار معمولاً پنج دقیقه طول می کشید.

روزی یک خانمی از روستاهای اطراف را برای دفن آوردند، تنها محرم او پسر 22 ساله اش بود که آشنایانش گفتند: او هنوز جوان است، اگر پایین برود،

1- 1. بصیری، کرامات و حکایات پندآموز، ص 133.

احتمالاً دچار وحشت می شود، شما خودتان جنازه را ببرید.

آقای حاج عبدالرّضا جنازه را برد،به جای پنج دقیقه ده بیست دقیقه طول کشید، همه نگران شدند، فانوسی برداشته به سرداب رفتند و آمدند، گفتند که حاج عبدالرضا بیهوش افتاده است.

دو نفر رفتند و حاج عبدالرضا را بیرون آوردند، به صورتش آب پاشیدند تا به هوش آمد.

به مجرد این که به هوش آمد، گفت: آن پسر کجاست؟ پسر متوفّی آمد و گفت: من اینجا هستم.

پرسید: مادر شما چه کاره بود؟ گفت: خانه دار.

پرسید: با امام حسین علیه السلام چه رابطه ای داشت؟ گفت: به روضه می رفت و گریه می کرد.

پرسید: غیر از این؟ گفت: هیچ.

پرسید: آیا مجلس عزاداری برگزار می کرد؟ گفت: نه؛ چنین امکاناتی نداشتیم.

گفتند: داستان چیست؟

گفت: همانند هر میّت دیگر او را به محل دفن بردم، خواستم صورتش را باز کنم و روی خاک بگذارم، چون نامحرم بود، کفن را از زیر صورتش کشیدم و مواظب بودم که چهره اش آشکار نشود.

در این اثناء دیدم که نوری از زیر ضریح مطهّر آشکار شد و به سوی این متوفّی آمد.

گویی خورشید از آنجا طلوع کرد. من با دیدن آن نور از هوش رفتم.

پسر متوفی گفت: مادرم با امام حسین علیه السلام عهد کرده بود که درآمد روزهای پنج شنبه اش را در راه امام حسین علیه السلام خرج کند.

روز پنج شنبه شیر گاو را می دوشید، نگه می داشت، به زائران پیاده می داد.

تخم مرغ، خرما و هر چیزی که روز پنج شنبه به دست ما می رسید، به زائران

ص: 78

می دادیم. حتی اگر به آن نیاز داشتیم، از همسایه قرض می کردیم و به آن دست نمی زدیم.

آن گاه آیه اللّه شیرازی نکته جالبی را اشاره کردند و آن نکته این بود که: در این سرداب، صدها نفر مدفون هستند، یکی دیروز، یکی دو روز پیش، یکی یک ماه پیش، یکی یک سال پیش، دیگری ده سال پیش در آنجا نهاده شده است.

با توجه به این که روی جنازه ها خاک ریخته نمی شد، وقتی راه ورودی باز می شد، می بایست بوی تعفّن همه جا را فرا بگیرد، ولی هرگز بوی تعفّنی احساس نمی شد.

عنایت امام حسین علیه السلام به یک فرد مسیحی

محدث نوری نقل فرموده که یک نفر تاجر مسیحی در بصره زندگی می کرد.

دوستانش از بغداد به او نوشتند که برای تو بغداد بهتر است، او نیز همه ی مال التّجاره اش را برداشت به طرف بغداد حرکت کرد، در مسیر دزدان بر او تاختند و همه ی اموالش را گرفتند.

او خجالت کشید که با آن وضع به بغداد برود، در برخی از چادرها اقامت نمود و با اهالی آنجا مأنوس شد.

در ایام عاشورا آنها عازم کربلا بودند، او را نیز به همراه خود به نجف اشرف سپس به کربلا بردند.

شب عاشورا او را در نزد وسایل خود گذاشتند و گفتند: ما فردا بعد از ظهر به نزد تو می آییم.

پاسی از شب گذشت و او را خواب برد، در عالم روءیا دید که سه نفر شخص جلیل القدر از حرم مطهر بیرون آمدند، یکی از آنها به یکی دیگر امر فرمود که در شهر بگردد و اسامی زائران را در دفتری ثبت کرده به نزد او بیاورد و شخص دیگر امر فرمود که اسامی زائرانی را که در صحن هستند بنویسد و بیاورد.

پس از مدتی آن دو نفر آمدند و لیست زائران را به آن حضرت ارائه دادند.

آن حضرت اسامی زائران را ملاحظه کردند و فرمودند:

بقیّه دارد.

آن دو نفر رفتند و گشتند و آمدند و گفتند:

ما همه را نوشتیم، کسی نمانده است.

آن حضرت فرمود:

نه، بقیّه دارد.

یک بار دیگر رفتند و همه جا را گشتند و آمدند و گفتند:

همه جا را گشتیم، کسی از قلم نیفتاده است.

فرمود:

نخیر، بقیّه دارد.

بار سوم همه جا را گشتند و برگشتند و گفتند:

به جز یک نفر مسیحی، احدی باقی نمانده است.

آن حضرت فرمود:

پس چرا نام او را ننوشتید؟!

ألیس قد حلّ بساحتنا؟!

مگر او قدم در آستانه ی ما ننهاده است؟!

اینجا بود که آن مسیحی از بطلان آیین خود آگاه شده و به نور اسلام منوّر شد و در زمره مسلمانان قرار گرفت.

خداوند بدین سان از ثروت به سرقت رفته اش، سعادت ابدی و نعمت های جاویدان الهی را به او ارزانی نمود.(1)

نظیر همین روءیا برای حاج میرزا محمد جرّاح پیش آمده، در این داستان امام حسین علیه السلام محل فرود آن مسیحی را خبر داده که در خانه ی امین الدوله در داخل اسطبل جای گرفته است.

1- 1. محدث نوری، دارالسلام، ج 2، ص 144.

وی صبح به آن خانه رفته، آن مسیحی را همانجا مشاهده کرده، روءیای خود را به او خبر داده، او نیز به شرف اسلام مشرف شده است.

در این داستان نیز تعبیر: «أما حلّ بساحتنا» آمده است.(1)

شفای جوان مسیحی به برکت عزاداری برای امام حسین علیه السلام

یک نفر روحانی همه ساله از قراملک تبریز به یکی از روستاهای قفقاز می رفت. یک سال طبق سنوات قبل، روز اول محرم به آن روستا وارد می شود و می بیند روحانی دیگری قبلاً آمده و مشغول تبلیغ است.

اهالی روستا به ایشان می گویند: شما نیز همین جا بمانید، ما هر دوی شما را تأمین می کنیم.

ولی ایشان قبول نمی کند و برمی گردد. در مسیر بازگشت در یکی از شهرها در کاروانسرایی منزلی اجاره می کند و با خود می گوید: قصّاب، بقال، بزاز و عطار که طلبکار هستند، همگی امیدوار هستند که من برمی گردم و طلب آنها را پرداخت می کنم.

در همان حال درب کوبیده می شود و از ایشان دعوت می کنند که به خانه ی آنها رفته، در اطاقی اقامت کند و برای آنها روضه بخواند.

این روحانی مشاهده می کند که فقط اهل منزل پای روضه ی او می نشینند و به سخنانش گوش می دهند، ولی کسی از آنها گریه نمی کند و حالت تأثّر هم نشان نمی دهد.

شب عاشورا پس از منبر، صاحب خانه می گوید: ما مسیحی هستیم، جوان هجده ساله ای داریم که فلج است، این مجلس را برای شفای ایشان برگزار کردیم. اگر او شفا پیدا کند، ما همگی مسلمان می شویم.

آن روحانی آن شب تا صبح به حضرت صدّیقه ی طاهره متوسّل می شود و

1- 2. همان، ص 146.

شفای آن جوان را مسئلت می کند.

نزدیک صبح فریاد «یاحسین» بلند می شود.

چون وارد اطاق آن جوان می شود، می بیند که جوان سرپا ایستاده مرتّب یاحسین می گوید.

همه ی اهل خانه به دست و پای آن روحانی افتاده، بی نهایت احترام می کنند.

وی ماجرا را از جوان می پرسد، او می گوید:

خانمی به همراه آقایی وارد اطاق شدند و از حال من تفقّد نمودند، من حالم را عرضه کردم.

خانم به آن آقا فرمود: عنایتی بفرمایید.

سپس دست مرا گرفت و فرمود: برخیز.

گفتم: من قادر به حرکت نیستم. فرمود:

یاحسین بگو و برخیز!

جوان مسیحی یک مرتبه یاحسین می گوید و برمی خیزد و آن دو بزرگوار غایب می شوند.

بعد از شفای آن جوان همه ی قبیله ی آنها مسلمان می شوند و ده برابر سال های قبل به او کمک مالی می کنند و از او دعوت می کنند که همه ساله به محلّ آنها برود. او نیز همه ساله دهه ی عاشورا به آنجا می رود. دو سال پیش از حکومت کمونیستی به تبریز کوچ می کنند و در تبریز اقامت می کنند و می گویند: امام حسین علیه السلام در عالم روءیا به ما امر فرمود که آنجا را ترک کرده به تبریز بیاییم. پس از دو سال مسأله ی کمونیستی پیش می آید.(1)

صدیق ارجمند حجه الاسلام والمسلمین آقای سیاح روز چهارشنبه 21/11/88 برابر 25 صفر 1431 قمری، همین داستان را به نقل از همان

روحانی قراملکی نقل کرد و گفت: حدود بیست سال پیش او را در مشهد دیدم و حدوداً

ص: 82

1- 1. بصیری، کرامات و حکایات پندآموز، ص 43.

85 سال داشت و این داستان را برای من نقل کرد.

عزاداری برای امام حسین علیه السلام

آیه اللّه حاج سید صادق شیرازی روز سه شنبه 21/12/80 برابر 27 ذی حجه الحرام 1422 قمری فرمود:

در حدود 44 سال پیش، ظاهراً شب تاسوعا بود، در خدمت والد معظّم وارد حرم مطهّر حضرت سیدالشهداء علیه السلام شدیم.

یک آقایی که با وجود مرحوم آیه اللّه بروجردی و آیه اللّه سید عبدالهادی شیرازی شبهه ی اعلمیّت داشت، او نیز وارد حرم شد. او در مورد یکی از مظاهر شعائر حسینی شبهه داشت.

یکی از خواصّ اصحابش در حضور جمع از والد معظّم پرسید: نظر شما در مورد این نوع از عزاداری چیست؟

پدرم همواره در پاسخ به سوءال اگرچه خیلی ساده بود، لحظه ای تأمّل می کرد. پس از اندکی تأمّل فرمود:

من کسی را دیدم که از نظر علم و تقوا از این آقایان کمتر نبود، بلکه بالاتر بود، او را دیدم که این کار را انجام می داد.

منظورش مرحوم آیه اللّه شیخ محمد تقی شیرازی (1258 - 1338 قمری) بود.

ختم زیارت عاشورا

اشاره

غالب آثار و عنایات حضرت سیدالشهداء علیه السلام بر مداوم های زیارت عاشورا در مورد افرادی اتّفاق افتاده که چهل روز بر آن مداومت داشته اند.

این عمل در عرف به ختم زیارت عاشورا شهرت یافته است.

از این رهگذر به کیفیّت ختم زیارت عاشورا در اینجا مبادرت می کنیم با تقدیم چند مقدّمه:

1.ختومات و جایگاه آنها در اسلام

«ختوم» جمع «ختم» و آن در لغت به معنای رسیدن به پایان یک چیز است.

مشهورترین واژه ختم، در مورد «ختم قرآن» به کار رفته است.

در احادیث فراوان پیرامون آداب ختم قرآن، زمان و مکان آن سخن رفته است:

1) دعای ختم قرآن از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به روایت امیرموءمنان علیه السلام .(1)

2) دعای ختم قرآن مأثور از امام سجّاد علیه السلام .(2)

3) آداب تلاوت و ختم قرآن، از طهارت، ترتیل، تجوید و تدبّر در آن.(3)

4) ختم قرآن در مکّه ی معظّمه.(4)

1- 1. علامه مجلسی، بحارالانوار، ج 92، ص 206.
2- 2. سید ابن طاووس، اقبال الأعمال، ج 1، ص 450.
3- 3. مجلسی، همان.
4- 1. همان، ص 205.

5) ختم قرآن در روز جمعه.(1)

6) ختم قرآن در مدّت سه روز که امام رضا علیه السلام به آن ملتزم بود.(2)

7) ختم قرآن در یک شب، چنانکه حبیب بن مظاهر انجام می داد.(3)

8) ختم قرآن در یک هفته.(4)

9) چهل ختم قرآن در طول ماه رمضان.(5)

10) دعای امام صادق علیه السلام پیش از تلاوت قرآن و پس از ختم آن.(6)

2. ختم ادعیه و اذکار

ادعیه و اذکاری که از سوی پیشوایان معصوم به تلاوت آنها برای امور دینی یا دنیوی امر شده، بسیار فراوان است. ما در اینجا فقط به تعدادی از آنها که به خواندن آنها چهل بار، یا چهل روز و یا چهل هفته امر شده، اشاره می کنیم:

1) دعای عهد، مأثور از امام صادق علیه السلام در زمان غیبت به مدت چهل روز در بامدادان، برای درک حضور و یا رجعت به هنگام طلوع امام نور. (7)

2) دعای مروی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای آمرزش گناهان به مدت چهل شب

جمعه.(8)

3) دعای مروی از امیرموءمنان علیه السلام با همان ویژگی.(9)

4) دعای سریع الاجابه مروی از مولای متّقیان برای حل مشکلات به مدت

1- 2. همان.

2- 3. شیخ صدوق، عیون الأخبار، ج 2، ص 178.
3- 4. سید محسن امین، اعیان الشیعه، ج 4، ص 553.
4- 5. شیخ صدوق، ثواب الأعمال، ص 100.
5- 6. مجلسی، بحارالانوار، ج 98، ص 5.
6- 7. شیخ مفید، الاختصاص، ص 141.
7- 8. ابن المشهدی، مزار کبیر، ص 663.
8- 1. سید ابن طاووس، مهج الدعوات، ص 170.
9- 2. همان، ص 277.

چهل شب جمعه.(1)

5) دعای دیگری از امیرموٴمنان با همان ویژگی که به اویس قرنی تعلیم فرمود.(2)

6) ختم چهل حمد برای شفای بیمار مأثور از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله .(3)

7) ختم چهل حمد برای عقرب زدگی.(4)

8) دعای مروی از امام صادق علیه السلام برای شفای بیمار، چهل بار بعد از نماز صبح.(5)

9) ختم سوره حمد به مدّت چهل روز برای ادای دَین، که آغازش از روز جمعه باشد و بهترین ساعات آن بعد از نماز صبح است.(6)

10) ختم آیه شریفه ی: «آیه الکرسی» برای طلب ظهور حضرت ولی عصر ارواحنا فداه، به مدت چهل روز، به طریق مأثور از امیرموٴمنان علیه السلام .(7)

3. توسّلات چهل روزه

توسلات چهل روزه ریشه ی قرآنی دارد و جایگاه ویژه ای را در احادیث به خود اختصاص داده است:

1) خداوند منّان به حضرت موسی علیه السلام فرمان داد که چهل روز از قوم خود عزلت گزینند و در طور به عبادت، تهجّد و تهذیب نفس بپردازد، تا الواح را دریافت نماید که دقیقاً روز چهلم الواح را دریافت نمود.(8)

1- 3. همان، ص 219.
2- 4. همان، ص 221.
3- 5. علامه مجلسی، بحارالانوار، ج 62، ص 104.
4- 6. همان، ص 274.
5- 7. همان، ج 86، ص 153.

6- 8. کاشانی، الصحیفه المهدیّه، ص 12.
7- 9. همان، ص 20 - 23.
8- 1. سوره بقره، آیه 51 و سوره اعراف، آیه 142.

2) اشرف کاینات به مدّت چهل سال به عبادت پرداخت، تا به رسالت مبعوث شد، آنگاه مأموریّت یافت که چهل روز از حضرت خدیجه عزلت گزیند، به عبادت و تهجّد ویژه بپردازد، تا کوثر قرآن، حضرت صدیقه ی کبری به او اعطا شود.(1)

3) حضرت داود علیه السلام چهل روز مشغول تهجّد بود و همه ی اوقاتش به جز ساعات خاص در حال سجده بود و ذکر خاصّی در سجده می خواند.(2)

4) بهلول نبّاش چهل روز تمام به تضرّع و استغفار پرداخت، روز چهلم خداوند توبه اش را پذیرفت و به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله امر فرمود که پذیرش توبه اش را به وی ابلاغ فرماید.(3)

5) قوم بنی اسرائیل مقدّر بود که به مدّت چهارصد سال دچار سرگردانی و سردرگمی باشند، پس از گذشت 230 سال، به مدت چهل روز به گریه و تضرّع پرداختند، خداوند منّان توبه ی آنها را پذیرفت و فرج آنها را 170 سال جلو

انداخت.(4)

4. قداست عدد چهل

از مجموع آنچه گذشت، به این نتیجه می رسیم که عدد چهل ویژگی دارد، ریشه ی قرآنی دارد و در احادیث فراوان در مورد ادعیه و اذکار بر آن تأکید شده است.

ما در برخی از آثار خود، قداست عدد چهل را در تکوین و تشریع بر اساس روایات نقل کرده ایم.(5)

1- 2. محدث قمی، بیت الاحزان، ص 7.
2- 3. مجلسی، بحارالانوار، ج 14، ص 27.
3- 4. همان، ج 6، ص 25.
4- 1. تفسیر عیاشی، ج 2، ص 315.
5- 2. - نگارنده، از شب عاشور تا آدینه ی ظهور، ص 32 - 33.

بر این اساس شایسته است که ختم زیارت عاشورا به مدت چهل روز انجام شود که به استجابت نزدیک تر است.

5. ختم زیارت عاشورا از دیدگاه معصومین علیهم السلام

صفوان پس از نقل متن زیارت عاشورا و دعای علقمه، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود:

ای صفوان! به این زیارت مداومت کن، هرگز آن را ترک نکن و این دعا را بخوان، که من ضامن هستم هر کس این زیارت و این دعا را از دور یا نزدیک بخواند، زیارتش مقبول، سعی اش مشکور، سلامش واصل و حاجتش برآورده شود، سلامش رد نشود و امیدش نومید نشود، هر حاجتی که داشته باشد.

سپس فرمود:

ای صفوان! من این زیارت را با این ضمان از پدرم (امام باقر) از پدرش (امام

سجاد) از پدرش (امام حسین) از برادرش (امام حسن) از پدرش (امیرموءمنان) از پیامبر اکرم، از جبرئیل از خداوند متعال یافته ام.

سپس فرمود:

خداوند منّان به عزّت خود سوگند یاد کرده که هر کس این زیارت را به این صورت و با این دعا بخواند - از دور یا نزدیک - زیارتش را بپذیرد، حاجتش را برآورد، هر چه باشد، او را مأیوس برنگرداند، بلکه با چشم خندان و قلب شاداب، با حاجت برآورده شده، با فوز به بهشت، آزادی از آتش و شفاعت در حق هر کس که بخواهد، به شرط این که دشمن اهل بیت علیهم السلام نباشد.

سپس فرمود:

خداوند بر عزّت خود سوگند یاد کرد، ما را شاهد گرفت و فرشتگان ملکوتش را بر آن گواه گرفت.(1)

1- 1. شيخ طوسى، مصباح المتهجّد، ص 781.

6. آداب زیارت عاشورا

امام باقر علیه السلام برای کسی که نتواند روز عاشورا خود را به کربلا برساند، آدابی بیان فرموده که پس از رعایت آنها از راه دور این زیارت را بخواند و اینک آداب زیارت عاشورا از راه دور:

1) رفتن به صحرا، یا بر فراز پشت بام (زیر آسمان)

2) اشاره به سوی کربلا نمودن

3) درود به امام حسین علیه السلام فرستادن

4) تلاش در لعن و نفرین بر قاتلان آن حضرت نمودن

5) دو رکعت نماز خواندن(1)

6) انجام دادن آن در اول روز پیش از اذان ظهر

7) گریه و ندبه بر امام حسین نمودن

8) وادار کردن حاضران بر گریه و ناله اگر جای تقیّه نباشد

9) اقامه ی عزا در خانه اش با اظهار جزع در مصیبت آن حضرت

10) تسلیت گفتن اهل خانه به یکدیگر در این مصیبت بزرگ.(2)

7. دیگر آداب ختم زیارت عاشورا

در همه ی ختومات، از جمله ختم زیارت عاشورا علاوه بر آداب ده گانه رعایت چند نکته لازم است:

1) با وضو بودن

2) رو به قبله بودن

1- 1. مرحوم میرداماد دلایل فراوان آورده که اگر زیارت عاشورا در یکی از مشاهد مشرّفه خوانده شود، نماز زیارت پس از زیارت خوانده می شود، در غیر این صورت نماز زیارت پیش از زیارت خوانده می شود. میرداماد، اربعه ایّام، ص 62 66.

2- 2. شیخ طوسی، مصباح المتهجّد، ص 772.

3) به قصد قربت و توجّه کامل انجام دادن

4) به دور از هرگونه ریا و تظاهر انجام دادن

5) در صورت امکان در اماکن مقدّسه و مشاهد مشرّفه انجام دادن

6) در صورت امکان همه روزه در یک ساعت معیّن و مکان مشخّص انجام دادن

7) بدون تکلّم در وسط، با تن پاک، جامه ی نظیف و پرهیز از لقمه ی شبهه ناک.

8. سند زیارت عاشورا

متن زیارت عاشورا و دعای علقمه با سند معتبر در کتاب «مصباح المتهجّد» شیخ طوسی از محمد بن خالد طیالسی، از سیف بن عمیره، از صفوان بن مهران، از امام صادق علیه السلام و از علقمه بن محمد حضرمی از امام باقر علیه السلام روایت شده است.(1)

بسیاری از بزرگان به تفصیل پیرامون سند زیارت عاشورا بحث کرده، صحّت سند آن را به طور شفّاف اثبات کرده اند:

1) مرحوم حاج میرزا ابوالفضل تهرانی، متوفای 1316 ق، در کتاب «شفاء الصّدور» که مرحوم میرزای شیرازی (1230 - 1320 ق) آن را ستوده و در تقریظ خود بر آن، آن را بی نظیر توصیف کرده(2) به تفصیل در اثبات صحت سند آن سخن گفته است.(3)

2) مرحوم آیه اللّه حاج میرزا نصر اللّه شبستری (1333 - 1424 ق) در کتاب ارزشمند «اللّوءلوء النّضید» در حدود 50 صفحه در اثبات صحّت سند آن بحث کرده است. (4)

1- 1. شیخ طوسی، همان، ص 777 و 772.
2- 2. تهرانی، شفاء الصّدور، ج 1، ص 20.
3- 3. همان، ص 30 - 42.

4- 4. شبستری، اّللوءلوء النّضید، ص 23 - 71.

3) آیه اللّه حاج سید موسی شبیری زنجانی، از مراجع تقلید، در پاسخ استفتاء از سند زیارت عاشورا، به خط شریف خود، در تاریخ 28 ربیع الاول 1428 ق، به تفصیل بحث کرده، طریق شیخ طوسی به کتاب محمد بن خالد طیالسی را

صحیح، مورد وثوق و همه ی سلسله ی راویان را از بزرگان امامیّه و سند را در نهایت صحّت دانسته است.(1)

9. همسو با قرآن

برخی از روشنفکرنماها در مورد زیارت عاشورا از نظر متن تردید کرده گفته اند:

در زیارت عاشورا افرادی به اسم و افرادی به وصف مورد لعن قرار گرفته اند، در حالی که اهل بیت علیهم السلام اهل لعن نبودند!

در پاسخ باید گفت: آیا اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام راهی جز راه قرآن داشتند؟! قرآن کریم افرادی را به اسم و افرادی را به وصف لعن کرده است.

در قرآن کریم 37 بار واژه لعن به خدا نسبت داده شده، افرادی چون ابلیس، کافران، دروغگویان و ستمگران لعن شده اند.(2)

10. همسو با سنّت

بر اساس روایات معتبر که با سند صحیح در مجامع حدیثی اهل سنت آمده، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله افرادی را به نام و افرادی را به وصف لعن کرده است، که از آن جمله است:

1) حکم بن ابی العاص(3)

1- 1. استفتاء شماره: 4383، تاریخ وورد به دفتر 30/1/86.
2- 2. - سوره ص، آیه 78؛ سوره احزاب، آیه 64؛ سوره نور، آیه 7؛ سوره هود، آیه 18.

3- 3. حاکم، مستدرک صحیحین، ج 4، ص 481.

2) ابوسفیان(1)

3) معاویه(2)

4) مروان بن حکم(3)

روی این بیان محتوای زیارت عاشورا که شامل: لعن بر ستمگران، خاندان ابوسفیان، خاندان مروان، خاندان زیاد و دیگر ستمگران می باشد، دقیقاً با قرآن کریم و سیره رسول اکرم صلی الله علیه و آله همسو می باشد.

در پایان یادآوری این نکته لازم است که اگر کسی به ختم زیارت عاشورا با صد سلام، صد لعن و دعای علقمه موفق شود، حیف است که آن را برای حوائج جزئی انجام بدهد، بلکه شایسته است که آن را فقط برای تعجیل در امر فرج حضرت بقیه اللّه ارواحنا فداه انجام دهد که اگر این حاجت روا شود، دیگر مشکلی در جهان برای احدی نخواهد بود و اگر این حاجت روا نشود، برآورده شدن دیگر حوایج مشکلی را حل نخواهد کرد.

اللهُمَّ رَبَّ الحُسَینِ؛

اِشْفِ صَدْرَ الْحُسَیْنِ؛

وَاطْلُبْ بِثارِهِ.

اللهُمَّ انْتَقِمْ مِمَّنْ قَتَلَهُ وَأعانَ عَلَیْهِ.(4)

شب جمعه 4/8/80 برابر نهم شعبان 1422 قمری، در منزل مرحوم آیه اللّه

حاج شیخ محیی الدّین مامقانی، آقای آسوده از وعّاظ قم، بر فراز منبر فرمود:

مرحوم آیه اللّه کفایی، فرزند مرحوم آخوند از شخصی به نام «شیخ عباس

1- 4. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 3، ص 79.
2- 1. احمد حنبل، المسند، ج 4، ص 421.
3- 2. سیوطی، الدّر المنثور، ج 4، ص 191.
4- 3. کفعمی، البلد الأمین، ص 280.

چاووش» اهل شمال نقل کرد که چاووشی می کرد و کاروان زیارتی از مازندران به عتبات عالیات می برد.

یک سال مشکلی برای ایشان پیش آمد که تصمیم گرفت آن سال کسی را به کربلا نبرد.

32 نفر جوان عازم عتبات بودند. از او خواستند که آنها را مدیریت کند و به کربلا ببرد. او مشکلش را بازگو کرد، آنها مشکل او را رفع کردند و رهسپار عتبات شدند.

شب جمعه ای به یک منزلی کربلا رسیدند، خواستند آنجا استراحت کنند، چشمان او به چراغ های حرم امام حسین علیه السلام افتاد، گفت: اگر چه همه خسته اید، ولی حیف است که ما امشب اینجا منزل کنیم و از شب جمعه ی کربلا باز مانیم.

حرکت کردند، به کربلا رسیدند، به کاروانسرا رفتند، اسب ها را بستند و به حرم مشرّف شدند.

شیخ عباس در حرم دفترش را باز کرد که مصیبتی بخواند، شعری در مصیبت حضرت علی اکبر علیه السلام آمد، آن را خواند، متوسّل شدند و پس از زیارت به منزل بازگشتند و استراحت کردند.

شیخ عبّاس در عالم روءیا دید که کسی آمد و گفت:

مهیّا شوید که امام حسین علیه السلام به بازدید شما می آید.

لحظه ای گذشت و وجود مقدّس امام حسین علیه السلام تشریف فرما شدند و فرمودند:

من برای سه موضوع به دیدن شما آمدم:

1) هر کس به دیدن من بیاید، من از او بازدید به عمل می آورم.

2) در محل شما پیرمردی هست که کفش های مجلس روضه را جفت می کند، سلام مرا به او برسانید.

3) شب های جمعه حضرت زهرا علیهاالسلام به دیدار من می آید، هرگز در شب های جمعه، در حرم من روضه ی حضرت علی اکبر علیه السلام نخوانید، که مادرم طاقت

ص: 94

شنیدن روضه ی علی اکبر علیه السلام را ندارد.

مرغ "یا حسین" گو

روز یک شنبه 26/12/80 برابر دوّم محرم 1422 ق، در حسینیّه ی مرحوم آیه اللّه سید محمدعلی موحّد ابطحی، خطیب توانا حجه الاسلام والمسلمین آقای میرهندی بر فراز منبر فرمود:

17 بار موفّق شدم که شب عاشورا در کربلا باشم.

روزی در ایّام عاشورا سوار اتوبوس بودم و به زیارت جناب حرّ می رفتم، غالب مسافران خواب بودند، صدای: «یاحسین» در فضا طنین انداز بود. در تکاپو بودم که ببینم این صدا از کجا می آید؟ راننده متوجّه شد و مرا به پیش خود خواند و گفت: دنبال صدای «یاحسین» هستی؟ گفتم: آری. گفت: نگاه کن.

نگاه کردم و دیدم همه ی سیم های تلفن و تلگراف کنار جاده پر از مرغ هایی است که مرتب یاحسین می گویند.

سپس راننده گفت: این مرغ ها همه ساله در ایّام عاشورا سه روز به کربلا می آیند و همه اش «یاحسین» می گویند.

آزمون انبیا و اولیا در مورد امام حسین علیه السلام

سید ابن طاووس در فرازی از قنوت امام حسین علیه السلام نقل کرده که آن حضرت در قنوت خود عرضه می داشت:

وَأعِذْ أولیاءَکَ مِن الإفتِتانِ بی؛

بار خدایا! اولیای خود را از امتحان شدن به وسیله ی من نگهدار.(1)

شب پنج شنبه 23/12/80 برابر 29 ذی حجه الحرام 1422 قمری، آیه اللّه حاج سید صادق شیرازی در ضمن سخنرانی اش برای وعّاظ اصفهان، فراز بالا را

1- 1. سید ابن طاووس، مهج الدّعوات، ص 115.

عنوان کردند و فرمودند: به نظر می رسد که همه ی انبیاء و اولیاء در مورد امام حسین علیه السلام امتحان شدند:

1) حضرت آدم علیه السلام در برابر نام آن حضرت امتحان شد، اشکش جاری شد.

2) حضرت نوح علیه السلام چون وارد دشت کربلا شد، کشتی دچار اضطراب شد تا جایی که حضرت نوح علیه السلام ترسید که کشتی غرق شود.

کربلا دشت همواری بود و امکان نداشت که آنجا حالت گرداب پیش آید و حضرت نوح علیه السلام کسی نبود که بدون دلیل دچار خوف شود.

حضرت نوح علیه السلام امتحان شد و فهمید که کشتی او کشتی نجات نیست، امام حسین علیه السلام کشتی نجات است.

3) حضرت ابراهیم علیه السلام امتحان شد که آیا اسماعیل خود را فدا کند، یا ذبح عظیم، حضرت حسین علیه السلام را؟

4) رسول اکرم صلی الله علیه و آله امتحان شد که آیا ابراهیم را برگزیند یا امام حسین علیه السلام را؟ سرانجام ابراهیم را فدا کرد و امام حسین علیه السلام را برگزید.

5) حضرت ابوالفضل علیه السلام امتحان شد که آیا پیش از امام حسین علیه السلام آب بنوشد،

تا بتواند با صلابت بیشتر در برابر دشمن مقاومت کند یا نه؟

6) حضرت زینب علیهاالسلام امتحان شد که آیا امر امام را اطاعت کند یا از پیکر مقدس آن حضرت جدا نشود.

عنایت امام حسین علیه السلام به مجالس حسینی

1) یکی از علمای بزرگ حوزه علمیّه ی قم نقل می کرد:

چند نفر از رفقا قصد زیارت عتبات را داشتند، علاقه مند بودم که من نیز در معیّت آنها مشرّف شوم، ولی پول نداشتم.

تعدادی از کتاب هایم را به نزد یکی از کتاب فروشی ها بردم که در نزد او رهن بگذارم و سیصد تومان قرض بگیرم. او قبول نکرد، رفقا رفتند و من ماندم.

بسیار دلتنگ شدم، شب در عالم روءیا به محضر امام حسین علیه السلام رسیدم، از

علّت ناراحتی ام پرسیدند، عرض کردم: رفقا رفتند و من ماندم.

فرمودند:

ناراحت نباش، من هفته ای یک بار ناظر شما هستم.

بیدار شدم و در مورد بیان امام علیه السلام فکر کردم، یادم آمد که پدرم در شهرمان روضه ی هفتگی دارد و این مجلس مورد عنایت حضرت قرار گرفته است.(1)

2) مردی به نام اسداللّه از اعضای هیأت امنای دسته ی درق خوی فوت می کند. اعضای هیئت در شب شام غریبانش در منزل او جلسه ی عزاداری برپا می کنند.

همان شب کسی او را خواب می بیند و از احوالش جویا می شود، در جواب

می گوید: دو نفر ملک برای سوءال و جواب آمدند، یکی به دیگری گفت:

الآن در منزل این شخص مجلس عزا برپاست و صدای یاحسین بلند است. کافی است، برگردیم.

پس از نقل این خواب، تصمیم می گیرند که هر کدام از هیأت امنای آن دسته فوت کند، در شب شام غریبانش در منزل او جلسه ی عزا برپا کنند.(2)

3) حضرت حجه الاسلام والمسلمین آقای سید کاظم شاهرودی، روز پنج شنبه 4/7/92 شمسی، نقل فرمود که مرحوم آیه اللّه شیخ نوری مشکور مرد بزرگواری بود که در نجف اشرف صبح ها در ایوان طلا نماز جماعت اقامه می کرد، چون به ایران آمد، در قم، در کوچه ارک، کوی مرحوم آیه اللّه زنجانی اقامت داشت و روضه هفتگی داشت.

روزی با پدرم برای روضه به منزل ایشان رفتیم، در ضمن صحبت از مجالس امام حسین علیه السلام گفت:

در نجف اشرف روضه داشتم، از یک نفر روضه خوان دعوت کردم، وقتی آمد کسی نیامده بود، گفت: می روم و برمی گردم.

1- 1. بصیری، کرامات و حکایات پندآموز، ص 47.
2- 1. همان، ص 49.

متوجّه شدم که اگر برود برنمی گردد، گفتم: مگر شما روضه خوان ها به دروغ می گویید که در مجالس امام حسین علیه السلام فرشته ها شرکت می کنند؟ گفت: نخیر، راست است. گفتم: پس روضه ات را بخوان.

ایشان شروع به روضه کرد و من تنها مستمع روضه بودم.

من عادت دارم وقتی روضه خوان شروع به روضه می کند، من دستم را روی صورتم می گذارم و به اهل مجلس نگاه نمی کنم.

همین طور دستم روی صورتم بود، آن قدر جمعیّت آمد که اطاق پُر شد.

من مرتّب خودم را جمع می کردم که در کنار من برای یک نفر دیگر جا باز شود.

وقتی روضه تمام شد، دیدم فقط من مستمع هستم و شخص دیگری در مجلس نیست.

مرحوم آیه اللّه شیخ نورالدین مشکور، مشهور به «نوری مشکور» در حدود 1424 قمری در قم وفات کرد و در قبرستان شیخان شیخان دفن گردید.

4) مرحوم حاج رضا قلی اخروی در شهر خوی بیش از پنجاه سال مجلس عزای امام حسین در ایام عاشورا، جمعه ها و وفیات برگزار می کرد، پس از فوت او، پسرش حاج مهدی اخروی (متوفای 1377 شمسی) تصمیم می گیرد که آن را تعطیل کند، روزی به هنگام بازگشت از زیارت اهل قبور با فرد ناشناسی روبه رو می شود، به او می گوید: مجالس عزا را تعطیل نکن.(1)

5) مرحوم حاج رضا قلی اخروی شبی در عالم روءیا به محضر حضرت فاطمه علیهاالسلام مشرف می شود، حضرت به او می فرماید:

به حاج حسین فرزند آقای میرفتّاح بگو در این حسینیّه ده روز عزاداری کند.

مرحوم اخروی پیام حضرت را به ایشان ابلاغ می کند و ایشان در دهه ی آخر صفر به مدت ده شب در حسینیه ی ایشان اقامه ی عزا می کند.(2)

1- 1. همان، ص 63.
2- 2. همان، ص 64.

6) روز جمعه 6/2/87 برابر 18 ربیع الثانی 1429 قمری، صدیق ارجمند آقای سرهنگ ظفرخواه گفت: سال گذشته سکته نمودم، در بیمارستان به هوش آمدم، شنیدم که همسرم می گوید: تو چگونه هیئتی هستی که نمی توانی شفای خود را

بگیری؟

من قدرت تکلّم نداشتم، در دلم به امام رضا علیه السلام متوسّل شدم، احساس نیرو کردم، چشمم را باز کردم و حالم بهتر شد.

دکتر پس از دیدن نتیجه ی آزمایش ها گفت: این آزمایش ها نشان می دهد که شما هیچ عارضه ای ندارید. گفتم: آری امام رضا علیه السلام عنایت فرموده اند.

چند روز بعد وضع مشابهی پیدا کردم، با امام حسین علیه السلام راز دل گفتم و عرضه داشتم: مولا جان! مرگ حق است، ولی من یک عمر به دنبال پرچم شما از این هیئت به آن هیئت رفته ام، آیا دم آخر عنایتی نمی فرمایید؟

شب در عالم روءیا دیدم دو بزرگوار نقابدار تشریف فرما شدند و فرمودند:

من آمدم و ابوالفضل را نیز آوردم.

همان لحظه به کلّی آن عارضه رفع شد.

7) روز جمعه 13/9/88 برابر 16 ذیحجه الحرام 1430 قمری، صدیق ارجمند، خطیب توانمند جناب آقای معرفت، در مجلس چهلم مرحوم شورید، در حسینیه ی ایشان در قم، فرمود: در محله ی نوبر تبریز یک نفر در حال احتضار بود، دوستان هیأتی اش گرداگرد او نشسته عقاید حقّه را برایش تلقین می کردند، اسامی ائمه علیهم السلام را برایش می گفتند، ایشان نیز همراهی می کرد، وقتی به نام مقدّس امام حسین علیه السلام می رسیدند، ساکت می شد.

چند بار این موضوع تکرار شد، همه دچار شگفت شدند، یک مرتبه چشم باز کرد و گفت: گمان بد نبرید، من 60 سال تمام «یاحسین» گفته ام، به خدا

اگر نیاید، نامش را بر زبان نخواهم راند.

یکی از حاضران مدّاح بود، شروع به مدّاحی می کند، یک مرتبه شخص محتضر برمی خیزد و می گوید: «السلام علیک یا اباعبداللّه» و جان به جان آفرین

تسلیم می کند.

8) شب پنج شنبه 16/9/91 برابر 21 محرم 1434 قمری، آیه اللّه حاج سید صادق شیرازی پیرامون عنایات اهل بیت علیهم السلام به مجالس عزاداری مطالبی فرمودند از جمله یادآور شدند که پیش از رضاشاه تعداد مجالس روضه خوانی در تهران 40 - 50 مجلس بود، در اولین سال سقوط رضاشاه، تعداد مجالس تهران به 4500 مجلس رسید، یعنی در حدود صد برابر شد.

9) آنگاه در مورد هیئت طویرج فرمودند: پیش از صدام همه ساله هیئت طویرج در حدود ساعت 12 ظهر به کربلا می رسیدند، از یک در وارد می شدند، از درب شهدا خارج می شدند و به حرم حضرت ابوالفضل علیه السلام مشرّف می شدند.

ورود و خروج آنها در حدود 20 الی 30 دقیقه طول می کشید.

پس از سقوط صدام به جای یک در، از سه در وارد می شوند و در حدود چهار الی پنج ساعت طول می کشد.

«یُرِیدُونَ أن یُطفِئوا نُورَ اللّه بِأفْواهِهِم وَاللّه مُتِمُّ نُورِهِ وَلَو کَرِهَ الکاَفِرون»(1)

عنایت امام حسین علیه السلام به عزاداران

1) در یکی از مساجد شهرستان خوی مجلس روضه برگزار بود، بچه ها شلوغ می کردند، به رئیس مجلس گفته شد که این بچه ها را از مسجد بیرون کن. گفت: نمی توانم. هر چه اصرار کردند، گفت: من نمی توانم، سپس توضیح داد:

روزی یکی از جوانان هم هیئتی موقع عزاداری از صف زنجیرزنان خارج شد، در کنار دیواری ادرار کرد، دوباره برگشت و مشغول عزاداری شد.

من عصبانی شدم، او را از صف زنجیرزنان بیرون کردم.

شب در عالم روءیا به محضر امام حسین علیه السلام رسیدم، از من روی گردانید.

عرض کردم: مولا جان! من یک عمر با جان و مال شما را خدمت کردم، چرا از

1- 1. سوره صف، آیه 8.

من روی برمی گردانید؟

فرمود: چرا یکی از زنجیرزن های مرا ناراحت کردی و از ما دور کردی؟

صبح زود به خانه ی آن جوان رفتم و عذرخواهی کردم و لذا من نمی توانم کسی را از مسجد بیرون کنم.(1)

2) سید روضه خوانی عصر روز هفتم محرم الحرام به افراد بدمستی در تهران برخورد می کند، از او تقاضا می کنند که برایشان روضه بخواند.

وی از روی ناچاری می پذیرد و می گوید: اینجا محل مناسبی برای روضه نیست. یکی از آنها او را به ماشین خودش سوار می کند، به بیرون شهر می برد، خود را به حالت صندلی درمی آورد و می گوید: بنشین و روضه بخوان.

وی ایستاده روضه می خواند و آنها به شدت گریه می کنند.

سید از فرصت استفاده می کند و آنها را تشویق به توبه می کند. یکی از آنها با چشم گریان توبه می کند.

سید همان شب او را در حال شادابی و شادکامی می بیند که در باغ های بهشت سیر می کند. صبح که از خواب بیدار می شود، از اهالی محل می شنود که آن شخص مرده است.

سید جریان آن شب، روضه، گریه و توبه ی آن شخص را نقل می کند و خودش در مراسم تشییع شرکت می کند.

سید شب بعد او را در عالم روءیا در حال بهجت و سرور می بیند، از علت خوشحالی اش می پرسد، در پاسخ می گوید:

امام حسین علیه السلام این باغ را در مقابل عزاداری و توبه ی آن شب به من عنایت فرمود.(2)

3) روز یک شنبه 24/12/81 برابر 11 محرم الحرام 1424 قمری، برای روضه به منزل صدیق ارجمندم آقای حاج سید ضیاء الدین مجد رفتم، شخصی به نام

1- 1. بصیری، کرامات و حکایات پندآموز، ص 50.
2- 1. بصیری، کرامات و حکایات پندآموز، ص 52.

آقای حاج مهدی آقاجانی همسایه ی سابق آقای مجد آنجا بود، آقای مجد به من گفت: از ایشان در مورد حاج عرب بپرس.

ایشان گفت: در قم کسی به نام حاج عرب بود که روزهای عاشورا شبیه شمر می شد و مردم را می گریانید و روزهای یازدهم محرم شبیه ازرق شامی می شد و شخصی به نام حسن بود که هنگامی که سه ساله بود، شبیه حضرت رقیّه می شد.

این حسن بزرگ شد، 13 ساله شد و شبیه حضرت قاسم می شد.

بعدها بزرگ تر شد و شبیه حضرت علی اکبر علیه السلام می شد و به حاج میرزا حسن مشهور شده بود.

روزی حاج عرب به مغازه او می رود و می گوید: فردا فلان ساعت بیا به منزل ما، می پرسد: چه خبر است؟ می گوید: وقتی آمدی معلوم می شود. پس از اصرار می گوید: من قرار است فردا در آن ساعت بمیرم. حاج میرزا حسن می گوید: به شرط این که از امام حسین علیه السلام بخواهی که در حق من نیز شفاعت کند.

حاج میرزا حسن در ساعت معیّن می رود و می بیند که حاج عرب در حال احتضار است.

دقیقاً در همان ساعت حاج عرب از جای خود برمی خیزد و می گوید:

السلام علیک یا ابا عبداللّه!

سپس به حاضران می گوید:

برخیزید، احترام کنید، آقا اباعبداللّه تشریف آوردند.

آنگاه خطاب به حضرت عرض می کند:

مولاجان! آقای حاج میرزا حسن از شما تقاضا می کند که در حق ایشان نیز شفاعت کنید.

سپس رو به قبله می خوابد و جان می سپارد.

4) آیه اللّه سید محمد کاظم طباطبایی یزدی مشهور به صاحب عروه (1253 - 1337 ق) برای صله ی ارحام عازم یزد بود، یک قطعه کفن برای خودش خریده، در حرم امیرموءمنان علیه السلام همه ی قرآن را بر آن نوشته، سپس در حرم امام حسین علیه السلام

ص: 102

زیارت عاشورا را با تربت بر اطراف آن نوشته بود، در این سفر این کفن را با خودش به یزد می برد، در شب اول ورودش به یزد، در منزل یکی از دخترانش استراحت می کند، حضرت سیدالشهداء علیه السلام به خوابش آمده می فرماید:

یکی از دوستان ما فوت کرده، در مزار یزد منتظر کفن است، ما دوست داریم این کفن به او اهداء شود.

بیدار می شود و می خوابد، دو بار دیگر این روءیا تکرار می شود، لباس پوشیده به قبرستان یزد می رود و می بیند شخصی به نام «کریم سیاه» فوت کرده، او را غسل داده روی سنگ نهاده منتظر کفن هستند.

تا ایشان می رسد، می گویند: کفن را آوردند.

مرحوم یزدی از آنها می پرسد: شما کی هستید؟ می گویند: همان آقایی که به شما امر فرموده کفن بیاورید، به ما نیز امر فرموده که برای تجهیز و دفن ایشان به

اینجا بیاییم.

مرحوم یزدی می پرسد: این شخص کیست؟ می گویند: او شخصی به نام «کریم سیاه» است، یک فرد معمولی، ولی عاشق امام حسین علیه السلام بود، در هر کجا مجلسی به نام امام حسین علیه السلام برگزار می شد، او بدون هیچ تکلّفی حاضر می شد.

در یزد، در کنار مسجد امیرچخماق بازاری به نام او هست.

این داستان را یکی از وعّاظ بر فراز منبر گفت، ولی آنچه الآن در یزد هست، بازار غلامعلی سیاه می باشد، نه کریم سیاه.

5) روز چهارشنبه 21/11/88 برابر 25 صفر 1431 قمری، در مشهد مقدس، در مدرسه ی امام رضا علیه السلام آقای سید محمد باقر فالی، در جمع دوستان اهل وِلا فرمودند:

در سال 2002 میلادی، در امارات منبر می رفتم، مهرجان امارات با ایام عاشورا مصادف بود، شب عاشورا بر فراز منبر گفتم:

فردا همه ی شما بدون عبا، بدون کفش و پابرهنه بیایید از میان پایکوبی ها و رقّاصی ها عبور کنید و عزاداری خود را به شب برسانید.

ص: 103

در میان شیعیان جوانی بود که سروان بود، 22 سال بود که ازدواج کرده بود و صاحب فرزند نشده بود، پزشکان گفته بودند که هم خودش عقیم است و هم خانمش!

او نیز که برای مردم چهره شناخته شده ای بود، بدون عبا و بدون کفش، با لباس مشکی، در دسته جات امام حسین علیه السلام شرکت کرد، مردم مسخره اش کردند و او نیز دلش شکست. خطاب به امام حسین علیه السلام گفت:

یا حسین! اگر این کار من درست بود، به من یک فرزند بده!

همسرش نیز بدون کفش بیرون می آید، او را نیز مسخره می کنند، او بدون

اطلاع از آنچه بر دل شوهرش گذشته، می گوید: یا حسین! اگر این کار ما درست است، من از شما یک بچّه می خواهم.

پس از پنج ماه دل درد شدید می گیرد و حالت تهوع به او دست می دهد، به دکتر می رود، دکتر می گوید: آپاندیس داری، باید زود عمل شوی.

وقتی آزمایش می کنند، می گویند: حامله هستی و این تهوّع مربوط به حاملگی می باشد. سپس دختری به دنیا می آورد که نامش را فاطمه می گذارد.

آقای فالی می گفت: من این داستان را در تلویزیون کویت گفتم و اظهار تأسّف کردم از اینکه نام آن سروان را من نپرسیدم.

سال بعد در ایام حج در آسانسور با او مصادف شدم، گفت: مرا می شناسی؟ من ابوفاطمه هستم.

خداوند بعد از فاطمه بچه ی دیگری به ما داد و سومی نیز در راه است!

عنایت امام حسین علیه السلام به زایران ایام عاشورا

آقای سید حسین مولوی روز پنج شنبه 4/7/92 شمسی تعدادی از عنایات حضرت را در مورد ایّام عاشورا برای اینجانب نقل کرد که شماری از آنها را نقل می کنیم:

1) ما سابقاً صبح عاشورا در کربلا نزدیک مغتسل شربت توزیع می کردیم،

20 - 25 کیلو شکر می ریختیم، از همسایه آب می گرفتیم و به عزاداران تقدیم می کردیم.

گاهی مشاهده می کردیم که برخی از عزاداران صورتشان خونی است و لیوان خونی می شود، از جهت طهارت و نجاست شبهه کردیم و تصمیم گرفتیم که از سال بعد اطعام بدهیم.

از سابق هیئت نجفی ها در حسینیه ی نجفی ها در بیرون شهر در محله سُوّاق اطعام می دادند.

علامه ی گرانقدر مرحوم سید عبدالرّزاق مقرم (1316 - 1391 ق) برای آنها مقتل می خواند، سپس شیخ محمد کاشی برای آنها روضه می خواند.

آن قدر ازدحام می شد که گاهی در و پنجره حسینیه می شکست.

ما تصمیم گرفتیم که شب عاشورا در کربلا اطعام کنیم، تا برای حسینیه نجفی ها تخفیف حاصل شود.

مرحوم مقرّم با پدرم دوست صمیمی بود، به پدرم گفته بود: پسرت از امام حسین علیه السلام نمی ترسد که می خواهد در میان عزاداران اختلاف بیندازد؟

پدرم گفته بود: اگر پسر من بخواهد اختلاف بیندازد، امام حسین کمرش را بشکند.

من گفتم: نه فقط کمرم را بشکند، بلکه جوان مرگم کند.

آقای سید هاشم صراف، سرکرده هیئت نجفی ها بود، آنها شب عاشورا به حالت سینه زنی از خیمه گاه به حرم امام حسین علیه السلام مشرف می شدند، سپس به صحن حضرت قمر بنی هاشم علیه السلام می رفتند، از این جهت دو سه ساعت بعد از مغرب اطعام می کردند، ما بلافاصله بعد از نماز مغرب اطعام نمودیم.

مرحوم مقرّم پس از مشاهده برنامه ی ما سال دوم خودش آمد در هیئت ما که به هیئت: «جمهور الغَرِیّ» مرسوم بود، شام خورد و به من فرمود: بارک اللّه، پسرم کار حسابی کردی.

ما یک شب عاشورا 25 کیلو برنج پخت کردیم و اطعام دادیم، گفتند: هیئت

ص: 105

نجفی ها به سوی هیئت شما می آید، یک قابلمه ی 30 کیلویی بار گذاشته ایم، من غذا می کشیدم، سرِ دیگ را بر نمی داشتم، در سینی های 4 - 5 نفری غذا می ریختم

و می دادم.

محل اطعام ما بسیار بزرگ بود، دو برابر مسجد امام رضای قم.

در تمام این محل سفره پهن بود، هیئت نجفی ها نشستند و اطعام شدند. یکی از دوستان جلو آمد و سر دیگ را برداشت که از این دیگ شما چقدر غذا کشیدید؟! دیدیم هنوز یک چهارم دیگ خالی نشده است!

پس از آن 10 - 15 سینی غذا کشیدیم، غذا تمام شد.

2) ما در طول سال برای اطعام کربلا هر جمعه پول جمع می کردیم، یکی پنج فلس می داد، دیگری پنجاه فلس.

گاهی به مغازه یکی از رفقا سر می زدم، آن هفته نمی داد، در دفتر می نوشتم: این هفته فلانی را ابلیس گول زد.

پیش از محرم تعدادی گوسفند می خریدیم، با وسیله ای که اساس ما را به کربلا حمل می کرد، می فرستادیم، در خیابان قبله ی حرم حضرت ابوالفضل علیه السلام به موکب حسینیه ی کریمخان، آنجا روبه روی شهرداری مسجد بزرگی بود، همان جا اقامت می کردیم.

یک سال هوا خیلی گرم بود، یکی از جوان ها به نام صالح رفت بالای شیروانی یکی از تخته ها شکست و ایشان از ارتفاع 5 - 6 متری به سر افتاد به زمین، جوان دیگری که او را کمک می کرد نیز روی وی افتاد.

تخته ای به طول چهار متر بر سرش افتاد.

خطاب به امام حسین علیه السلام عرض کردیم که مولا جان! ما برای شما آمده ایم، یک مرتبه صالح از جای برخاست، چکش خود را برداشت که از نردبان بالا برود، دستش را گرفتیم و مانع شدیم، تا شب خوابید و هیچ مشکلی برایش پیش نیامد.

حضور حضرت فاطمه علیها سلام برای زایران

1) امام صادق علیه السلام فرمود:

حضرت فاطمه علیهاالسلام دختر محمد صلی الله علیه و آله برای زائران قبر فرزندش امام حسین علیه السلام حضور پیدا می کند و برای آنها طلب آمرزش می کند.(1)

2) در حدیث دیگری آمده است:

هیچ بانوی موءمنه ای در روی زمین نیست، جز اینکه برای او واجب است که با زیارت امام حسین علیه السلام حضرت فاطمه علیهاالسلام را یاری نماید.(2)

3) صدیق ارجمند آقای شیخ حسین یوسفی، از شخصی به نام آقای شهرکی در روز سه شنبه، 20/12/81 برابر هفتم محرم 1424 قمری، در اصفهان نقل کرد که در اوّلین روزهایی که راه کربلا باز شد، به عتبات عالیات مشرّف شده، در نجف اشرف با دوستانش بحث کرده که وقتی وارد کربلا شدیم، آیا اول به حرم سالار شهیدان مشرّف بشویم، یا حرم حضرت قمر بنی هاشم؟

در بین خواب و بیداری به محضر مولای متّقیان شرفیاب می شود که بسیار با ابهّت بوده، به طوری که خواسته فرار کند، حضرت به محضر طلبیده می فرماید:

1. شما که به زیارت کربلا آمده اید، حضرت فاطمه را خوشحال کرده اید.

2. به شیعیان بگویید: از این فرصت استفاده کنند، خیلی به زیارت بیایند.

3. دو تن از همراهان شما فلانی و فلانی حامله هستند، که بعداً معلوم می شود همین طور بوده است.

4. به فلانی نیز اولاد خواهیم داد که تا آن موقع اولاددار نمی شد.

5. در کربلا اول به زیارت فرزندم حسین بروید که حضرت عبّاس تا نجف به استقبال شما آمده است.

6. فرزندم مهدی خیلی غریب است، به غربت او دلم می سوزد.

ص: 107

1- 1. ابن قولویه، کامل الزیارات، ص 118.
2- 2. علی ابن اسباط، النّوادر، ص 123.

اشاره

مشروع بودن زیارت اهل قبور، پدر، مادر، اولیای الهی، پیشوایان معصوم و در رأس آنها رسول اکرم صلی الله علیه و آله ، از مسلّمات دین مقدّس اسلام است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در احادیث فراوان به زیارت اهل قبور امر فرموده و علّت آورده که زیارت اهل قبور:

1) مرگ را به یاد آدمی می آورد.(1)

2) انسان را به یاد آخرت می اندازد.(2)

3) به انسان رقّت قلب و اشک چشم و یاد آخرت به ارمغان می آورد.(3)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مورد زیارت قبر خود می فرماید:

1) هر کس پس از مرگ مرا زیارت کند، همانند کسی است که در دوران حیاتم مرا زیارت کند.(4)

2) هر کس قبر مرا زیارت کند، شفاعتم بر او واجب می شود.(5)

3) هر کس حج بگذارد، آنگاه قبر مرا پس از مرگم زیارت کند، همانند کسی

است که مرا در حال حیاتم زیارت کند.(6)

سیره رسول اکرم صلی الله علیه و آله این بود که همواره برای زیارت اهل قبور به بقیع

1- 1. حاکم، مستدرک صحیحین، ج 1، ص 475.
2- 2. ترمذی، السنن، ج 3، ص 370.
3- 3. متقی هندی، کنز العمّال، ج 15، ص 646.
4- 4. دار قطنی، السنن، ج 2، ص 278.
5- 5. همان.

6- 1. بیهقی، السنن الکبری، ج 5، ص 246.

تشریف می برد و برای اهل بقیع استغفار می نمود و می فرمود:

أمَرَنِی رَبِّی أنْ آتیَ البَقیعَ فَأسْتَغْفِرَ لَهُم؛

پروردگارم به من امر فرموده که به بقیع بیایم و برای اهل بقیع استغفار کنم.(1)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همواره برای زیارت شهدای اُحد تشریف فرما می شد و می فرمود:

این ها قبر برادران ما می باشد.(2)

رسول اکرم صلی الله علیه و آله در مورد شهدای اُحد می فرمود:

من شهادت می دهم که این ها در روز قیامت در نزد خدا، گواهان می باشند. پس به زیارت این ها بیایید. سوگند به خدایی که جان من در دست قدرت اوست، کسی تا روز قیامت به این ها سلام نمی کند، جز اینکه به او پاسخ می دهند.(3)

در مورد حضرت فاطمه علیهاالسلام نیز روایت شده که:

حضرت فاطمه هر هفته به زیارت قبر عمویش حضرت حمزه تشریف می برد.(4)

سیره اصحاب و سلف صالح نیز این بود که به زیارت قبر شریف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مشرّف می شدند و بزرگان اهل سنّت نیز بر رجحان آن فتوا داده اند و استحباب آن را اجماعی دانسته اند.(5)

در این میان زیارت قبر امام حسین علیه السلام ویژگی هایی دارد که به شماری از آنها اشاره می کنیم:

ص: 110

1- 2. نسائی، السنن، ج 4، ص 93.
2- 3. ابوداود، السّنن، ج 1، ص 319.
3- 4. حاکم، مستدرک صحیحین، ج 2، ص 248.

4- 5. بيهقى، السنن الكبرى، ج 4، ص 78.
5- 6. ابن عابدين، ردّ المحتار على الدّرّ المختار، ج 2، ص 257.

1. وجوب زیارت امام حسین علیه السلام

در بسیاری از روایات پیشوایان معصوم علیهم السلام بر وجوب زیارت قبر امام حسین علیه السلام تصریح شده، که از آن جمله است:

1) امام صادق علیه السلام فرمود:

زیارت حسین بن علی علیهماالسلام بر هر کسی که آن حضرت را امام از جانب خدا می داند واجب است.(1)

2) امام باقر علیه السلام فرمود:

شیعیان ما را به زیارت قبر امام حسین علیه السلام فرمان دهید که انجام آن بر هر کسی که آن حضرت را امام از سوی خدا بداند، واجب است.(2)

3) امام صادق علیه السلام فرمود:

اگر یکی از شما در تمام عمر هر سال به زیارت خانه ی خدا برود، ولی حسین بن علی علیهماالسلام را زیارت نکند، یکی از حقوق پیامبر خدا را ترک کرده است، زیرا حق حسین علیه السلام از سوی خدا بر هر مسلمانی واجب است.(3)

4) آن حضرت خطاب به امّ سعید فرمود:

حتماً به زیارت آن حضرت بروید، زیرا زیارت حسین علیه السلام بر هر مرد و زن واجب است.(4)

2. جایگاه رفیع حرم امام حسین علیه السلام

در این رابطه احادیث فراوان از رئیس مذهب، امام صادق علیه السلام رسیده، که از آن جمله است:

1- 1. شیخ مفید، الارشاد، ج 2، ص 133.
2- 2. ابن قولویه، کامل الزّیارات، ص 121.
3- 3. شیخ طوسی، تهذیب الاحکام، ج 6، ص 42.

4- 1. شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج 14، ص 347.

1) محل قبر امام حسین علیه السلام از روزی که آن حضرت در آن دفن شده، باغی از باغ های بهشت است.(1)

2) از محلّ قبر امام حسین علیه السلام تا آسمان هفتم، محلّ آمد و شد فرشتگان است.(2)

3) هیچ موجودی در آسمان ها نیست، جز اینکه از خداوند منّان اذن می طلبد برای زیارت امام حسین علیه السلام ، پس گروهی فرود آمده، گروه دیگری عروج می کنند.(3)

4) در اطراف قبر آن حضرت هفتاد هزار فرشته ی غبارآلود و موی پریشان هستند که تا روز قیامت بر آن حضرت گریه می کنند.(4)

5) خداوند منّان چهار هزار فرشته ی غبارآلود و موی پریشان به قبر امام حسین علیه السلام موکّل نموده که بر آن حضرت گریه کنند تا روز قیامت.

هر کس آن حضرت را عارفاً بحقّه زیارت کند، او را مشایعت می کنند تا به محلّ امن خود برسانند، اگر بیمار شود هر صبح و شام از او عیادت می کنند، اگر بمیرد، در تشییع جنازه اش شرکت می کنند و تا روز قیامت برایش استغفار می کنند.(5)

6) چهار هزار فرشته روز عاشورا از خداوند اذن طلبیدند که به آن حضرت یاری برسانند، وقتی آمدند که آن حضرت به شهادت رسیده بود، آنها با چهره ای غبارآلود و موهایی پریشان در کنار قبرش گریه می کنند تا روز قیامت و در انتظار خروج حضرت قائم علیه السلام می باشند.(6)

ص: 112

1- 2. شیخ صدوق، الفقیه، ج 2، ص 346.
2- 3. شیخ حرّ، همان، ص 416.
3- 4. شیخ طوسی، همان، ص 46.
4- 5. حموینی، فرائد السّمطین، ج 2، ص 174.
5- 1. کلینی، الکافی، ج 4، ص 581.
6- 2. نعمانی، الغیبه، ص 310.

3. آثار زیارت امام حسین علیه السلام در دنیا

در روایات فراوان به آثار زیارت امام حسین علیه السلام اشاره شده که از آن جمله است:

1) امام صادق علیه السلام فرمود:

ایام زیارت امام حسین علیه السلام از اجل زائران به حساب نمی آید.(1)

2) امام باقر علیه السلام فرمود:

شیعیان ما را به زیارت قبر امام حسین علیه السلام فرمان دهید که انجام آن روزی را افزون کند، بر طول عمر بیفزاید و ناملایمات را از انسان دور می نماید.(2)

3) امام صادق علیه السلام فرمود:

زیارت امام حسین علیه السلام را رها نکن و دوستانت را به آن فرمان بده، تا خداوند بر عمرت بیفزاید، روزی ات را افزون سازد، تو را سعادتمندانه زنده بدارد، با شهادت از دنیا ببرد و از نیک بختان ثبت نماید.(3)

4) امام باقر علیه السلام فرمود:

شیعیان ما را به زیارت امام حسین علیه السلام فرمان دهید، که از غرق شدن، زیر آوار ماندن، طعمه ی حریق شدن و خوراک درندگان شدن باز می دارد.(4)

5) امام صادق علیه السلام فرمود:

کمترین چیزی که به زائر امام حسین علیه السلام می رسد این است که تا برگشتن به نزد خانواده اش جان و مالش محفوظ می ماند و در روز قیامت در حفاظت خداوند می باشد.(5)

1- 3. شیخ طوسی، تهذیب الاحکام، ج 6، ص 43.
2- 4. شیخ حرّ، وسائل الشّیعه، ج 14، ص 413.

3- 1. ابن قولویه، کامل الزیارات، ص 152.
4- 2. شیخ صدوق، الأمالی، ص 123.
5- 3. همو، ثواب الأعمال، ص 91.

4. آثار زیارت امام حسین علیه السلام در آخرت

در احادیث فراوان به آثار زیارت حضرت سیدالشهداء در آخرت اشاره شده که شماری از آنها را می آوریم:

1) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خطاب به امام حسین علیه السلام فرمود:

هر کس پس از وفات تو به زیارت تو بیاید، بهشت از آنِ اوست.(1)

2) امام صادق علیه السلام فرمود:

هر کس بخواهد در جوار پیامبر اکرم، امیرموءمنان و حضرت فاطمه باشد، زیارت امام حسین علیه السلام را رها نکند.(2)

3) در حدیث دیگری فرمود:

برای زائران امام حسین علیه السلام در روز قیامت بر دیگران برتری هست.

زراره پرسید: چه برتری؟ فرمود:

چهل سال پیش از دیگران وارد بهشت می شوند، در حالی که دیگران هنوز در محشر هستند. (3)

4) امام کاظم علیه السلام فرمود:

هر کس عارفاً بحقّه به زیارت امام حسین علیه السلام برود، خداوند گناهان گذشته و اخیرش را بیامرزد.(4)

5) امام رضا علیه السلام به ریّان فرمود:

این پسر شبیب! اگر می خواهی خدا را در حالی ملاقات کنی، که گناهی بر تو نباشد، امام حسین علیه السلام را زیارت کن.(5)

1- 4. شيخ مفيد، المزار، ص 31.
2- 1. ابن قولويه، كامل الزيارات، ص 137.
3- 2. شيخ حرّ، وسائل الشيعه، ج 14، ص 425.
4- 3. كلينى، الكافى، ج 4، ص 582.
5- 4. شيخ صدوق، الأمالى، ص 113.

5. پاداش زیارت امام حسین علیه السلام

در این رابطه احادیث بیرون از شمار است، به تعدادی از آنها اشاره می کنیم:

1) رسول اکرم صلی الله علیه و آله خطاب به ابن عبّاس فرمود:

ای پسر عباس! هر کس او را عارفاً بحقّه زیارت کند، برای او پاداش هزار حج

و هزار عمره می باشد.(1)

2) امام صادق علیه السلام فرمود:

هر کس به زیارت قبر امام حسین علیه السلام برود، از افرادی نوشته می شود که در امان است و نامه ی عملش به دست راستش داده می شود و زیر پرچم امام حسین خواهد بود، تا وارد بهشت شده در جایگاهش قرار بگیرد.(2)

3) در حدیث دیگری فرمود:

هر کس امام حسین علیه السلام را با معرفت زیارت کند، خداوند اجر کسی که هزار برده آزاد کرده باشد را به او می دهد.(3)

4) امام رضا علیه السلام فرمود:

هر کس امام حسین علیه السلام را در کنار شط فرات زیارت کند، همانند کسی است که خدا را بر فراز عرش زیارت کند. (4)

5) امام صادق علیه السلام فرمود:

روز قیامت منادی ندا می کند: زائران قبر امام حسین کجایند؟

پس گروهی برمی خیزند. به آنها گفته می شود:

هر کسی را که دوست دارید، دستش را بگیرید و با خود به بهشت ببرید. (5)

1- 1. خزّاز، كفايه الأثر، ص 17.
2- 2. اصطهباناتى، نورالعين، ص 47.
3- 3. كلينى، الكافى، ج 4، ص 581.
4- 4. شيخ طوسى، تهذيب الأحكام، ج 6، ص 46.
5- 5. ابن قولويه، كامل الزّيارات، ص 167.

6. حسرت ترک زیارت امام حسین علیه السلام

در مورد حسرت و ندامت کسانی که زیارت امام حسین علیه السلام را ترک کنند،

احادیث فراوان آمده، از جمله:

1) امام صادق علیه السلام در پاسخ این پرسش که پاداش زائر آن حضرت چیست؟ فرمود: بهشت، به شرط این که به امامتش معتقد باشد.

راوی پرسید: اگر کسی از روی بی اعتنایی ترک کند، چه طور؟ فرمود:

الحَسْرَةُ یَوْمَ الحَسْرَةِ؛

حسرت در روز قیامت (1)

2) در حدیث دیگری فرمود:

هر کس به زیارت قبر امام حسین علیه السلام نرود و از دنیا برود، ایمانش ناقص و دینش ناقص خواهد بود.

اگر اهل بهشت باشد، درجه اش از موءمنان پایین تر خواهد بود.(2)

3) در حدیث دیگری فرمود:

کسی که خود را از شیعیان ما بداند و به زیارت قبر امام حسین علیه السلام نرود تا بمیرد، از شیعیان ما نیست، اگر داخل بهشت شود، مهمان اهل بهشت خواهد بود.(3)

4) و در حدیث دیگری فرمود:

هر کس قبر امام حسین علیه السلام را زیارت نکند، از خیر کثیر محروم خواهد بود و یک سال از عمرش کم خواهد شد.(4)

5) و در حدیثی دیگر فرمود:

1- 1. همان، ص 123.
2- 2. شیخ حرّ، وسائل الشّیعه، ج 14، ص 430.
3- 3. ابن قولویه، همان، ص 193.
4- 4. شیخ حرّ، همان، ص 431.

احدی در روز قیامت نیست جز اینکه آرزو می کند ای کاش از زائران قبر امام حسین علیه السلام می بود، زیرا می بیند که خداوند چقدر به زائران امام حسین علیه السلام عنایت می کند.(1)

7. زائران پیاده امام حسین علیه السلام

بنیانگذار زیارت با پای پیاده حضرت فاطمه بنت اسد می باشد که از مکّه ی معظّمه، تا مدینه ی منوّره با پای پیاده رفت، زیرا وجود مقدّس رسول اکرم صلی الله علیه و آله در مدینه بود.(2)

در مورد زیارت امام حسین علیه السلام با پای پیاده، احادیث فراوان از امام صادق علیه السلام روایت شده که به چند نمونه از آنها اشاره می کنیم:

1) هر کس با پای پیاده به زیارت قبر امام حسین علیه السلام برود، خداوند برای هر قدمش هزار حسنه می نویسد، هزار سیّئه از او محو می کند و هزار درجه برای او بالا می برد.(3)

2) هر کس با پای پیاده به زیارت امام حسین علیه السلام برود، برای هر قدمی که برمی دارد و بر زمین می گذارد، خداوند پاداش آزاد کردن یک برده از اولاد حضرت اسماعیل به او می دهد.(4)

3) هر کس با پای پیاده به قصد زیارت امام حسین علیه السلام از خانه اش بیرون برود، خداوند برای هر قدمش حسنه ای می نویسد، سیّئه ای از او محو می کند، هنگامی

که به حایر برسد، او را از رستگاران می نویسد، چون از زیارت فارغ شد، او را از نیک بختان ثبت می کند، هنگامی که خواست به وطن خود برگردد، فرشته به او می گوید:

1- 1. ابن قولویه، همان، ص 135.
2- 2. کلینی، الکافی، ج 1، ص 453.
3- 3. شیخ حرّ، وسائل الشیعه، ج 14، ص 440.
4- 4. ابن قولویه، کامل الزّیارات، ص 134.

من فرستاده خداوند هستم، پروردگارت به تو سلام می رساند و می فرماید:

اِسْتَأنِفِ العَمَلَ، فَقَدْ غُفِرَ لَکَ ما مَضی؛

عمل خود را از نو شروع کن، که آنچه گذشته بخشیده شد.(1)

8. اوقات زیارتی خاصّ امام حسین علیه السلام

در طول سال، در هر ساعتی از ساعات شبانه روز، زیارت امام حسین علیه السلام مطلوب است، جز اینکه در ایّام خاصّی استحباب بیشتری دارد که به تعدادی از آنها اشاره می کنیم:

1) هر ماه، که پاداش صد هزار شهید از شهدای بدر دارد.(2)

2) هر هفته که موجب آمرزش و مجاورت امام حسین علیه السلام در آخرت می باشد.(3)

3) روز اول ماه رجب که آمرزش حتمی گناهان را در پی دارد(4) و زیارت مخصوصی برای آن نقل شده است.(5)

4) روز نیمه ی ماه رجب(6) که زیارت مخصوص دارد.(7)

5) روز سوم شعبان که دعای مخصوص دارد.(8)

6) شب نیمه ی شعبان که معادل هزار حج است و 124 هزار پیامبر با او مصافحه می کند.(9)

7) شب اول، نیمه و آخر ماه رمضان که از گناهان بیرون آید، همانند روزی که

1- 1. شیخ طوسی، تهذیب الاحکام، ج 6، ص 43.
2- 2. شیخ مفید، المزار، ص 62.
3- 3. ابن قولویه، کامل الزّیارات، ص 183.
4- 4. شیخ مفید، همان، ص 48.

5- 5. شهید اول، المزار، ص 171.
6- 6. ابن قولویه، همان، ص 182.
7- 7. شهید، همان، ص 187.
8- 1. مشهدی، مزار کبیر، ص 397.
9- 2. سید ابن طاووس، اقبال، ص 710؛ همو، مصباح الزّائر، ص 312.

از مادر متولّد شده است.(1)

8) شب های قدر، به ویژه شب 23 رمضان که روح 124 هزار پیامبر با او مصافحه می کند.(2)

9) شب عید فطر که موجب آمرزش گناهان گذشته و اخیر می شود.(3)

10) روز عرفه، که ثواب هزار هزار (یک میلیون) حج در رکاب قائم آل محمد علیهم السلام و هزار هزار (یک میلیون) عمره در خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و آزاد نمودن هزار هزار (یک میلیون) برده و راه انداختن هزار هزار (یک میلیون) اسب در راه خدا می باشد.(4)

11) شب عید قربان که خداوند در آن شب به زائران قبر امام حسین علیه السلام پیش از زائران خانه ی خودش عنایت می کند(5) و برای آن شب دو زیارتنامه نقل شده است.(6)

12) روز عید قربان که معادل یک صد حج و عمره می باشد.(7)

13) شب عاشورا که همانند کسی است که در کربلا به خون خود آغشته شده باشد.(8)

14) روز عاشورا که همانند کسی است که خدا را بر فراز عرش زیارت کرده باشد.(9)

15) روز اربعین که از نشانه های موءمن است(10) دو زیارت مخصوص دارد(11)

1- 3. مجلسی، بحارالانوار، ج 11، ص 99.
2- 4. سید ابن طاووس، اقبال، ج 1، ص 383.
3- 5. شیخ مفید، المزار، ص 53.
4- 6. شیخ طوسی، تهذیب الاحکام، ج 6، ص 49.
5- 7. همو، مصباح المتهجّد، ص 715.
6- 8. شهید اول، المزار، ص 182 و 192.
7- 1. کلینی، الکافی، ج 4، ص 580.

8- 2. شیخ طوسی، مصباح المتهجّد، ص 771.
9- 3. شیخ مفید، مسارّ الشّیعه، ص 25.
10- 4. همو، المزار، ص 60.
11- 5. سید ابن طاووس، الاقبال، ص 591؛ همو، مصباح الزّائر، ص 286.

و در آن روز اهل بیت امام حسین علیه السلام وارد کربلا شده(1) با جابر مصادف شده اند(2) و در آن روز رأس مطهّر به بدن مقدّس ملحق شده است.(3)

16) در هر شب جمعه و روز جمعه که هفتاد هزار فرشته در کربلا فرود آمده آن حضرت را زیارت می کنند.(4) خواندن دعای مظلوم در شب جمعه در حرم امام حسین علیه السلام مستحب است.(5)

17) در روز جمعه از راه دور، غسل کرده، پشت بام یا صحرا رفته، رو به کربلا نموده، زیارت کند.(6)

در پایان یادآور می شود که آنچه در اینجا آوردیم، نمی از یم، اندکی از بسیار و

مشتی از خروار می باشد و گرنه بیان فضیلت زیارت آن حضرت در این کتاب نمی گنجد.

پاداش زیارت پیاده امام حسین علیه السلام

صدیق ارجمند حضرت حجه الاسلام والمسلمین آقای سید کاظم شاهرودی، داستانی را در مورد جدّ بزرگوارش، مرجع عالیقدر شیعه، مرحوم آیه اللّه سید محمود شاهرودی قدس سره نقل فرمودند، سپس متنی را که 15 سال پیش نوشته بودند را پیدا کردند و به حقیر دادند، این گونه است:

حضرت حجه الاسلام والمسلمین آقای سید کاظم بادکوبی نجفی فرمودند که مرحوم پدرم آیه اللّه سید محمد باقر بادکوبی نقل کردند که سفری در خدمت آیه اللّه سید محمود شاهرودی پیاده به کربلا رفتیم.

1- 6. شیخ بهائی، توضیح المقاصد، ص 7.
2- 7. شیخ طوسی، مصباح المتهجّد، ص 787.
3- 8. بیرونی، الآثار الباقیه، ص 331.
4- 9. خوارزمی، مقتل الحسین، ج 2، ص 170.
5- 10. علامه مجلسی، بحارالانوار، ج 89، ص 306.
6- 11. شیخ طوسی، مصباح المتهجّد، ص 289.

وسایل سفر را در مدرسه ی بادکوبه ای گذاشتیم، برای زیارت امام حسین علیه السلام با همان حال خستگی و پاهای تاول زده وارد صحن حضرت اباعبداللّه شدیم.

یک زائر ایرانی متوجه شده بود که ایشان با پای پیاده به کربلا مشرّف شده اند، با اصرار زیاد التماس می کرد که ثواب این زیارت پیاده را به او بفروشند.

مرحوم آیه اللّه شاهرودی به تقاضای ایشان اعتنا نکردند و به سوی حرم مطهر حرکت کردند.

بعد از زیارت به مدرسه ی بادکوبه ای آمدیم و استراحت نمودیم.

فردا صبح خادم مدرسه آمد و گفت: سید محمود شاهرودی و سید محمدباقر بادکوبه ای کجا هستند؟ یک نفر کارشان دارد.

بعد از ملاقات متوجّه شدیم که او همان شخص دیروزی است که می خواست ثواب زیارت ما را بخرد.

او گفت: دیشب حضرت اباعبداللّه علیه السلام را در عالم روءیا دیدم که در مجلسی تشریف دارند و جمعی در اطراف آن حضرت هستند.

من با گریه خدمت حضرت رسیدم و عرض کردم که من می خواستم ثواب زیارت پیاده ی دو سید را بخرم و آن دو سید قبول نکردند.

حضرت اباعبداللّه علیه السلام به کسی روی کردند و فرمودند:

برو به نزد برادرم حضرت عباس و بگو: ثواب زیارت پیاده سید محمود شاهرودی و سید محمدباقر بادکوبه ای چقدر می باشد؟

من با آن شخص به محضر حضرت عباس علیه السلام رفتم. ایشان نیز در صحن نشسته بودند و جمعی در اطراف ایشان بودند.

آن شخص این مطلب را از حضرت عباس علیه السلام پرسید. حضرت روی کردند به ملائکه ای که در آنجا حضور داشتند و فرمودند:

ثواب زیارت پیاده آن دو سید را چقدر می نویسید؟

ملائکه مرا با خود بردند و از من پرسیدند: چه می بینی؟

نگاه کردم دیدم که آسمان در حال بارش است، گفتم: باران می بینم که در حال

بارش می باشد.

به من فرمودند: اگر خداوند به ما امر بفرماید که قطرات این باران را حساب کنیم، می توانیم آن را حساب کنیم، ولی ما قدرت نداریم که ثواب زیارت پیاده ی این دو سید را حساب کنیم.

این متن را آقای سید کاظم شاهرودی، روز جمعه، پنجم ربیع المولود 1418 قمری ثبت کرده بودند و روز جمعه 16 صفر 1432 قمری، برابر 2/11/89 شمسی در اختیار اینجانب قرار دادند.

عنایت امام حسین علیه السلام به زائران پیاده

آقای سید حسین مولوی، روز پنج شنبه 4/7/92 شمسی تعدادی از عنایات حضرت امام حسین علیه السلام را برای اینجانب نقل کرد:

1) ما همه ساله روز شانزدهم صفر از نجف اشرف پیاده به سوی کربلا حرکت می کردیم. شب هفدهم بود که از عبّاسیّات عبور کردیم، نزدیک مغرب بود، هوا متغیّر شد، یک ماشین خاور همراه ما بود که وسایل خود را بر آن نهاده بودیم، ماشین را زیر پل نگه داشتیم، چادر زدیم، یک طرف چادر را به پل و طرف دیگرش را به ماشین بستیم، ما هشتاد نفر بودیم در زیر چادر قرار گرفتیم، باران رحمت گرفت.

آن طرف پل دیگ بزرگی را برای اطعام زائران روی اجاق نهاده بودند، باد به قدری شدید بود که آن دیگ را بلند کرد و به رودخانه انداخت.

کسی خود را به آب انداخت، یک تنه آن دیگ را برداشت، بیرون آورد و روی اجاق گذاشت.

چه کسی بود که توانست یک دیگ 40 - 50 کیلویی را یک تنه بلند کند، از آب بیرون بیاورد و روی اجاق بگذارد؟!

2) حضرت حجه الاسلام والمسلمین آقای شیخ حسین سیبویه با ما بود، در این مسیر امامت می کرد و ما اقتدا می کردیم، کنار رودخانه رفت، باران به قدری

شدید بود که وقتی برگشت، همه ی لباس هایش خیس شده بود، گفتیم: لباس هایت را عوض کن، انجام نداد، تا در بدنش خشک شد.

نماز صبح را خواندیم، به طرف کِفِل حرکت کردیم، در کفل آب جمع شده بود و همانند دریاچه ای شده بود.

یک قالی دوازده متری روی خاور داشتیم که کاملاً گِلی شده بود. دوستان

گفتند: قالی را اینجا بشوییم، گفتیم: کِی خشک می شود؟ بالاخره شستند، یک ساعته خشک شد.

سر رودخانه ی کفل نهار خوردیم، به طرف طویرج حرکت کردیم.

آب و گِل باعث شده بود که ماشین تندتند از حرکت می ماند و ما آن را هُل می دادیم و لذا نتوانستیم خود را به جایی برسانیم، ناچار شدیم در وسط راه چادر بزنیم و شب هجدهم را در آنجا بیتوته کنیم.

برخی جلوتر رفتند که خود را به مُضیف عبدالحسن برسانند.

آقای سیبویه و سادات حکیم همه رفتند.

یکی از همراهان آقای حاج عبدالحسین نعلین فروش بود که الآن ساکن مشهد است و به حاج عبدالحسین بغدادی معروف است. پسری داشت به نام کاظم گم شد. گفتیم: حتماً با دوستان جلوتر رفته است.

شب را آنجا بیتوته کردیم، صبح حرکت کردیم و رفتیم به مضیف عبدالحسن، دیدیم که کاظم آنجا نیست، خیلی نگران شدیم، آقای حاج عبدالحسین به منزل زنگ زد، گفتند: کاظم ساعت 8 شب آمد منزل.

از کاظم پرسید: چه شد؟ گفت: توی راه خوابم گرفت. از قافله عقب ماندم، یک ماشین آبی رنگ آمد، مرا سوار کرد به نجف آورد، سرِ بازار قبله پیاده کرد، من آمدم منزل.

ساعت هفت شب ما او را گُم کردیم، او ساعت هشت در نجف بود، چگونه ماشین بنز در یک ساعت آن مسیر را پیموده است.

در شرایطی که خاور قادر به حرکت نبود، ماشین بنز چگونه می تواند آن مسیر

ص: 123

را آن هم در یک ساعت طی کند؟!

ما از مضیف عبدالحسن یک تراکتور آوردیم، خاور را از وسط گل و لای

بیرون کشیدیم، هُل دادیم تا راه افتاد.

کاظم و پدرش حاج عبدالحسین در قید حیات هستند و در مشهد مقدس زندگی می کنند.

3) روز 16 صفر حرکت کردیم، بعد از هفدهم صفر از طرف راست پل دوم بین عبدالحسن و طویرج عبور کردیم، طرف راست همه اش خار بود، حتی یک نخل درخت خرما نبود.

ما نوار قصیده مدّاحی گذاشته بودیم و این ابیات را می خواند:

أنا امّ البنین ودهری ذَبْنی حَقّی لو صِحْتُ یا حسینُ یابْنی

فقدُ الاربعهِ یَهونُ حتی لو صِحتُ أو لو نُحتُ یا حسینُ یابْنی یعنی:

- من ام البنین هستم، روزگار مرا از پا انداخت. من حق دارم که بگویم: یا حسین! ای فرزند من.

- از دست دادن چهار فرزند بر من آسان می شود اگر بتوانم یا حسین، ای فرزند من صدا بزنم، یا برای حسین به عنوان فرزند خود ندبه بسرایم.

بانوی مجلّله ای در کنار جاده روی کاه ها نشست و ندبه سرداده، چون به بند: «یا حسین! یابنی» می رسید، آن قدر گریه می کرد که به سکسکه می افتاد.

چون نوار به پایان رسید، یک مرتبه این بانو ناپدید شد.

سمت راست جادّه دشت همواری بود و سمت چپ رودخانه بود و تا مسافت زیاد همه جا هموار بود. هیچ کس نفهمید که این بانو چه کسی بود؟ جز اینکه بگوییم حضرت ام البنین عنایت کرده برای زائران فرزندش تجلّی نموده است.

4) در مسیر زیارت اربعین بین پل دوّم و پل سوّم گفتند که یک راه میان بُر هست از میان باغستان که بسیار نزدیک است.

اساس خود را بر فراز استری نهاده بودیم، از این راه به سوی کربلا حرکت

ص: 124

کردیم.

در اثنای راه دیدیم که یک گاومیش نر بر دو گاومیش ماده حمله ور شده، ما فرار کردیم و آنها نیز ما را دنبال کردند، در حدود دو ساعت ما دویدیم تا به حدود کربلا رسیدیم، گنبد مقدّس امام حسین علیه السلام را مشاهده کردیم، به حضرت متوسّل شدیم، یک مرتبه این گاومیش ها ایستادند، درست همانند ماشینی که یک مرتبه ترمز کند.

نگاه کردیم دیدیم که همه ی وسایلی که بر استر بار کرده بودیم، جلوی پای ماست. آنها را برداشتیم و بر فراز استر نهادیم و با آرامش خاطر وارد شهر مقدّس کربلا شدیم.

5) روز شانزدهم صفر از نجف اشرف حرکت کردیم، در حدود 50 - 60 نفر بودیم، به سر پل کِفِل (ذوالکِفل) رسیدیم، همیشه در آن طرف پل صیّادها بودند، ماهی صید می کردند و می فروختند.

شط طغیان کرده بود، امکان صید نبود، نه صیّادی بود و نه صیدی.

گفتم: ما مهمان امام حسین علیه السلام هستیم، سهمیه ی ما می رسد.

دیدیم یک قایق بزرگی روی امواج آب بالا و پایین می رود، دقیقاً به طرف ما آمد.

صیّاد 16 عدد ماهی از قایق به ما داد و به من گفت: سید! کافی است؟ گفتم: آری. از نوع ماهی بِنّی (قطّان) بود.

ظهر کباب کردیم، دقیقاً به مقدار نیاز ما بود، شب نیز از سرهای آنها خورشت کله ماهی درست کردیم، آن نیز دقیقاً به مقدار نیاز ما بود.

زیارت عاشورا و آثار معجزه آسای آن

امام حسین علیه السلام هر چه داشت در طبق اخلاص نهاد و همه را یک جا در راه خدا داد. خدا نیز به فراخور خداوندی اش به او پاداش داد:

1) شفا در تربت او

2) استجابت دعا تحت قبّه ی او

3) دوای هر دردی را در گرو یک نگاه او قرار داد.

یکی از وسایل مجرّب برای توسّل به امام حسین علیه السلام «زیارت عاشوراست».

زیارت عاشورا و مداومت بر آن بسیار سهل و آسان است. در هر مکان و در هر زمانی، با دلی پاک و نیّتی خالص، می توان این زیارت را طبق دستور معصوم خواند و نتیجه گرفت.

چقدر فراوان هستند کسانی که اولاددار نمی شدند، با خواندن زیارت عاشورا صاحب فرزند شدند.

چقدر زیاد است کسانی که به بیماری سخت و کمرشکن سرطان مبتلا بودند، با زیارت عاشورا بهبودی یافتند.

چقدر فراوان است کسانی که سرپناهی نداشتند، در پرتو زیارت عاشورا صاحب خانه و کاشانه شدند.

آثار فراوان، اعجاب انگیز و اعجازآمیز زیارت عاشورا در این صفحات نمی گنجد، ولی به حکم: «آب دریا را گر نتوان کشید، به قدر تشنگی باید چشید» به نمی از یم و اندکی از بسیار از آنها اشاره می کنیم:

1. مرحوم آیه اللّه حاج شیخ عبدالکریم حائری، موءسّس حوزه علمیه ی قم (1276 - 1355 ق) می نویسد:

در ایّام اقامتم در سامرا، بیماری وبا شایع شد، روزی در محضر آیه اللّه میرزا

محمد تقی شیرازی (1252 - 1338 ق) بودم که استادم آیه اللّه سید محمد فشارکی (متوفای 1316 ق) آمدند و به میرزا گفتند: آیا مرا مجتهد می دانی؟ گفت: آری. آیا مرا عادل می دانی؟ گفت: آری، گفت:

من حکم کردم بر همه ی مردان و زنان شیعه ی مقیم سامرا که زیارت عاشورا بخوانند و ثواب آن را به روح مطهّر حضرت نرجس خاتون اهداء کنند و ایشان را نزد فرزندش حضرت حجت ارواحنا فداه شفیع قرار دهند.

من ضامن می شوم هر کس این عمل را انجام دهد به بیماری وبا مبتلا نشود.

ص: 126

این حکم منتشر شد و همه ی شیعیان سامرا عمل کردند و کسی از آنها مبتلا نشد. در این ایام تعداد زیادی از سنی ها به وبا مبتلا شدند و در گذشتند، ولی از روی خجلت جنازه های خود را شبانه دفن می کردند.

برخی از اهل تسنن به حرم مطهر عسکریین می آمدند و می گفتند:

ما به شما سلام می کنیم، همان گونه که شیعیان سلام می کنند.

مرحوم آیه اللّه حاج شیخ مرتضی حائری این داستان را از پدر بزرگوارش نقل کرده و دستخط ایشان در کتابخانه ی نگارنده موجود است.

یادداشت های ایشان بعد از وفاتشان به نام: «سرّ دلبران» چاپ شده و این داستان در صفحه ی 88 - 90 آن آمده است.

2. در عهد زعامت مرحوم آیه اللّه سید محمد حجت کوه کمری (1310 - 1372ق) قحطی عجیبی پدید آمد، تا جایی که نان به یک تومان رسید، در حالی که 10 شاهی بود.

آن مرجع دردآشنا چهل نفر از فضلای مهذّب حوزه را انتخاب کرد و آنها را به مسجد مقدس جمکران فرستاد و امر فرمود: در پشت بام مسجد جمکران زیر آسمان به صورت دسته جمعی، زیارت عاشورا را با صد سلام، صد لعن و دعای

علقمه بخوانند، آنگاه به سه باب الحوائج: 1) حضرت موسی بن جعفر علیه السلام ؛ 2) حضرت ابوالفضل علیه السلام ؛ 3) حضرت علی اصغر علیه السلام متوسل شوند، رفع گرانی و نزول باران را از خداوند بخواهند.

چهل تن از فضلای مهذّب، فاضل و متدیّن به امر مرجعیّت اعلای تشیّع به میعادگاه عاشقان شرفیاب شدند، زیارت عاشورا و توسل را طبق فرمان آن مرجع بزرگوار انجام دادند، به سوی قم حرکت کردند.

هنوز به دِه جمکران نرسیده بودند که باران رحمت سیل آسا فرو ریخت و طلاب ناچار شدند که لباس های خود را درآورند، کفش های خود را به دست بگیرند، از میان سیلاب ها عبور کنند.

این حادثه ی تاریخی را نخستین بار از مرحوم محمد امین رضوی سلدوزی،

صاحب کتاب «تجسّم اعمال» که از چهل تن بود، شنیدم و در کتاب کریمه نقل کردم.(1)

سپس این داستان توسط اخوان مرعشی که هر دو برادر از چهل تن بودند، در برخی از منابع منتشر شد.

فاضل ارجمند آقای گل محمدی ابهری که از چهل نفر بود، برای نگارنده نقل کرد که در همان روز قیمت نان از یک تومان به شش ریال رسید، یعنی: 40 درصد تنزّل کرد.

مرحوم آیه اللّه سید حسین هشترودی نیز از چهل نفری بود که به امر آیه اللّه حجت برای این مهم انتخاب شده بود.

ای کاش مراجع دردآشنا به هنگام بروز مشکلات، همگان را برای انجام

زیارت عاشورا فرمان دهند و بسیج عمومی نمایند.

3. داستان همسر صالحه ی استاد «اشرف حدّاد» را همه شنیده اند، که به زیارت عاشورا مداومت داشت، در شب رحلتش سه بار امام حسین علیه السلام به دیدارش تشریف فرما شده، در بار سوم امر فرمودند که عذاب از اهل قبرستان برداشته شود.

این داستان را مرحوم حاج میرزا ابوالفضل تهرانی با سند معتبر نقل کرده است.(2)

4. سید احمد رشتی هنگامی که از قافله عقب می ماند و از زندگی مأیوس می شود، توسل فراوان نموده، سرانجام حجت خدا بر او ظاهر شده، او را به قافله می رساند و بعد از تأکید بر نماز شب و زیارت جامعه ی کبیره می فرماید:

شما چرا زیارت عاشورا نمی خوانید؟!

عاشورا، عاشورا، عاشورا

این تشرّف و این سفارش را مرحوم محدّث نوری بدون واسطه از سید احمد

ص: 128

1- 1. نگارنده، کریمه اهل بیت، ص 481.
2- 1. تهرانی، شفاء الصدر، ج 1، ص 126.

رشتی نقل کرده است.(1)

5. مرحوم آیه اللّه میرزا ابراهیم محلاّتی، عموی مرحوم آیه اللّه حاج شیخ بهاء الدین محلاّتی، در شب 24 صفر 1336 قمری در شیراز رحلت کرد، در همان شب مرحوم شیخ مشکور در نجف اشرف حضرت عزرائیل را در خواب دید و از او پرسید: از کجا تشریف می آورید؟

فرمود: از شیراز، از قبض روح میرزا ابراهیم محلاّتی می آیم.

از وضع آن مرحوم در عالم برزخ پرسید، فرمود:

در بهترین حالت است، خداوند هزار فرشته موکّل نموده که از وی اطاعت کنند.

شیخ مشکور خوابش را به میرزا محمدتقی شیرازی نقل کرد، او به شدّت گریست.

گفته شد: خواب است، فرمود: بلی، لکن خواب شیخ مشکور است.

فردای آن روز تلگرافی از شیراز رسید و صادقانه بودن خواب شیخ مشکور ثابت شد.

شرح حال مرحوم محلاتی در کتاب «مردی بزرگ از خطه فارس» به تفصیل آمده و این داستان در منابع فراوان آمده است.

شیخ مشکور (1287 - 1353 ق) فرزند شیخ محمدجواد (متوفای 1335 ق) فرزند شیخ مشکور حولائی (1201 - 1272 ق) از حضرت عزرائیل می پرسد، میرزا ابراهیم محلاتی از کجا به این مقام رسیده است؟ می فرماید:

با مداومت به زیارت عاشورا به مدت سی سال.(2)

از مرحوم آیه اللّه ملک حسینی نقل شده که مرحوم حاج شیخ ابوالحسن حدایق (1259 - 1347 شمسی) فرمود:

هر وقت مرحوم میرزا ابراهیم محلاّتی مریض می شد و نمی توانست زیارت

1- 2. نوری، نجم ثاقب، ص 342.
2- 1. دست غیب، داستان های شگفت، ص 273.

عاشورا را بخواند به من امر می فرمود که به نیابت از طرف ایشان بخوانم.(1)

6. مرحوم آیه اللّه شیخ صدرا بادکوبه ای به زیارت عاشورا مداومت داشت. در 11 شعبان 1392 قمری، درگذشت. پس از 23 سال هنگامی که قبر شریفش به هنگام تخریب وادی السلام، توسّط رژیم عفلقی شکافته شد، پیکر پاکش تر و

تازه مشاهده شد.

مشروح این داستان به روایت شاهدان عینی در اجساد جاویدان آمده است.(2)

7. مرحوم حاج شیخ حسن فرید، از علمای مقیم تهران، گرفتاری سختی برایش پیش می آید، به یاد داستان مرحوم محلاّتی می افتد، از روز اوّل محرم به ختم زیارت عاشورا آغاز می کند، روز هشتم محرم به طور خارق العاده مشکلش حل می شود.(3)

8. مرحوم شیخ علی اکبر سعیدی، متوفای 70 شمسی و مدفون در امامزاده جعفر یزد، نقل کرده که یک دختر زرتشتی مسلمان شد، با مرحوم حاج ابوالقاسم بلورفروش ازدواج کرد، بیست سال گذشت و صاحب فرزند نشد.

پیشنهاد شد که زیارت عاشورا بخواند، به مدت چهل روز زیارت عاشورا با صد سلام و صد لعن و دعای علقمه خواند، خداوند فرزند پسری به او عنایت کرد که بزرگ شده، ازدواج کرده، مقیم یزد می باشد.(4)

9. مرحوم سید حسن قوچانی (1295 - 1363 ق) مشهور به: آقا نجفی قوچانی می نویسد:

جهت حاجت شرعی دوچلّه (دو چهل روز) زیارت عاشورا خواندم و نتیجه

1- 2. همان.
2- 1. نگارنده، اجساد جاویدان، ص 355.

3- 2. دست غیب، همان، ص 494.
4- 3. ابطحی، زیارت عاشورا و آثار شگفت، ص 32.

گرفتم.(1)

10. مرحوم حاج شیخ عبدالنّبی اراکی، متوفای 1385 ق، کتابی پیرامون

زیارت عاشورا نوشته، انگیزه تألیف آن را برآورده شدن حاجتی به برکت زیارت عاشورا بیان کرده، که به نظر ایشان محال عادی بوده است.

11. مرحوم دکتر محمدهادی امینی می گوید: چهار سال بعد از وفات پدرم، شب جمعه ای پیش از اذان صبح پدرم را خواب دیدم، گفتم: پدر جان! در میان صدها خدمتی که انجام داده ای، کدامین عمل باعث نجات تو شد؟

فرمود: فقط زیارت اباعبداللّه الحسین علیه السلام .

گفتم: در این ایّام (1394 قمری) راه کربلا بسته است، فرمود: به مجالس عزای امام حسین برو، تا ثواب زیارت امام حسین علیه السلام را به تو بدهند.

سپس فرمود: پسر جان! من همواره مداومت بر زیارت عاشورا را توصیه می کردم، اینک به تو می گویم: هرگز تحت هیچ شرایطی زیارت عاشورا را ترک نکن.

12. صدیق ارجمند، ذاکر امام حسین علیه السلام مرحوم حاج میرزا مهدی عبایی، متوفای 26 شعبان 1420 برابر 14/9/78 شمسی که یک عمر برای امام حسین علیه السلام روضه خوانده، مجلس برپا کرده و بیش از نیم قرن در تحت هیچ شرایطی زیارت عاشورایش ترک نشده، تسبیح سفید درشت دانه ای داشت که پس از قرائت زیارت عاشورا در حال حرکت به لعن و سلام مشغول می شد و این تسبیحش برای همه ی دوستانش شناخته شده بود.

یکی از دوستان، ایشان را خواب می بیند و می پرسد: وضع تو چگونه است؟ دستی به دانه های تسبیح می کشد و می گوید: این مرا نجات داد. یعنی: زیارت عاشورا.

13. آقای گل محمدی ابهری، شب 13 رجب 1425 برابر 9/6/83 شمسی در

ص: 131

1- 4. آقانجفی، سیاحت شرق، ص 207.

مشهد مقدس در بیت مرحوم آیه اللّه قمی فرمود:

کسی سکته کرده بود، پیشنهاد کردم که سه چهل روز (120 روز) زیارت عاشورا بخواند. انجام داد، کاملاً شفا یافت.

14. صدیق ارجمند حجه الاسلام والمسلمین آقای معرفت در شب شنبه 7/8/84 برابر 24 رمضان 1426 قمری نقل کردند که در ایام اقامتم در مشهد مقدّس روزی مادرم زنگ زد که وضع پدرت بسیار وخیم است، باید زود بیایی به تبریز.

وضع دانشگاه طوری بود که به هیچ وجه امکان مسافرت نبود، به حرم مشرّف شدم، کلّی تضرّع کردم، سپس به خدمت مرحوم مولوی قندهاری رفتم و از ایشان التماس دعا کردم، فرمود: برو به خدمت شیخ حرّ عاملی و حاجت خود را از ایشان طلب کن.

ساعت شش و نیم بود به محضر شیخ حر مشرف شدم و متوسل شدم و گفتم: اگر تا ساعت 8 خبر بدهند که پدرت خوب شده، نیاز به آمدنت نیست، من به مدت ده روز به نیابت از طرف شیخ حرّ زیارت عاشورا می خوانم.

ساعت هفت و نیم پدرم زنگ زد و گفت: من خوب شدم، لازم نیست که به تبریز بیایی.

15. روز دوشنبه 21/1/85 برابر 11 ربیع الاول 1427 قمری، حضرت حجه الاسلام آقای سید محمد علی شیرازی، در مدرسه ی ابن فهد، در کربلا، از آقای سید محمدعلی قزوینی نقل کرد که از برخی از اقوامش نقل کرده که مادر شوهرش را در خواب دیده، همه اش سرش پایین بود، هر چه پرسیده پاسخ نداده، وقتی گفته بود: این زیارت عاشورا که برای تو می خوانم، آیا به تو می رسد؟ بسیار منبسط شده، گفته بود: آری.

16) روز چهارشنبه 1/9/91 برابر ششم محرم الحرام 1434 قمری، آقای

مداح از فضلای اصفهان، در حسینیه ی مرحوم آیه اللّه موحد ابطحی، از مرحوم آیه اللّه حاج آقا احمد امامی (1352 - 1414 قمری) نقل کرد که فرمود:

شبی امام حسین علیه السلام را در خواب دیدم، به من فرمود:

برو به خیابان جی، به فلان مغازه و چهل هزار تومان به او بده.

از خواب بیدار شدم، دولاب را نگاه کردم، دیدم دقیقاً چهل هزار تومان موجودی دارم. برداشتم و به آن آدرس رفتم، دیدم صاحب مغازه نشسته و بسیار اندوهگین است. پرسیدم: چرا اندوهناک هستی؟

گفت: مبلغ چهل هزار تومان مقروض هستم، چهل روز ختم زیارت عاشورا خواندم، امروز روز چهلم است و هیچ خبری نشده است. پس امر حضرت را اطاعت کردم و آن مبلغ را به آن شخص تقدیم نمودم.

یادی از لب تشنه ی امام حسین علیه السلام

1) زائر امام حسین علیه السلام در مسیر تشرّف خود به کربلا در «مصیّب» با یک مرد سنّی مصادف می شود. او می پرسد: به کجا می روی؟ زائر از ترس می گوید: به زیارت خلیفه ی چهارم.

مرد سنّی کلّی او را کتک می زند و می گوید: شما مرده پرست هستید.

آن زائر در نجف اشرف خطاب به مولای متّقیان عرض می کند: آن مرد سنّی علاوه بر اینکه به خاطر شما مرا کتک زد، به شما نیز جسارت نمود، چرا او را تنبیه نمی کنید؟!

شب در عالم روءیا به خدمت امیرموءمنان علیه السلام می رسد. حضرت می فرماید:

تو راست می گویی، ولی او حقّی به گردن ما دارد.

او روزی در مزرعه خود به هنگام آبیاری زمین زراعی اش به یاد عطش امام

حسین افتاد، رو به طرف کربلا کرد و گفت: من جاهلم، حقیقت را نمی دانم، اما اگر به تو آبی می دادند، آیا آب این دریا کم می شد؟!

آنگاه شروع به گریه کرد.

زائر به هنگام مراجعت در مصیّب با آن مرد سنی مصادف شد. آن مرد از او پرسید: آیا از من به امام خود گلایه کردی؟

ص: 133

گفت: آری، اگر حقّی بر آن بزرگواران نداشتی، تو را کیفر می دادند.

آنگاه خواب خودش را نقل کرد.

آن مرد سنّی منقلب شده با پای پیاده به کربلا رفته شیعه شد.(1)

2) مرحوم شیخ مرتضی ریزی اصفهانی نقل کرد:

در یکی از روزهای گرم تابستان با ماشین خود به روستایی در چهارفرسخی اصفهان می رفتم. به شدت عطش بر من غلبه کرد. به زحمت خود را به سرچشمه ای رسانیدم، دیدم چشمه خشک شده است.

با زحمت تمام خود را به چشمه ی دیگر رسانیدم.

در آن لحظه به یاد تشنگی امام حسین علیه السلام افتادم، برای تشنگی آن حضرت خیلی اشک ریختم.

در آن حال سه حاجت مهم از حوائج خود را به خاطر آوردم، که همه ی آنها روا شد.(2)

سپاس امام عصر ارواحنا فداه از مرحوم آیه اللّه محلاّتی

صدیق ارجمند حضرت حجه الاسلام والمسلمین حاج شیخ محمد خادمی

شیرازی (136 1378 شمسی) صاحب آثار ارزشمند فراوان، چون یاد مهدی، رجعت یا دولت کریمه خاندان وحی و فروغ بی نهایت، شبی در عالم روءیا به محضر مقدّس کعبه ی مقصود و قبله ی موعود، حضرت بقیه اللّه ارواحنافداه مشرّف می شود، حضرت به ایشان امر می فرماید که به خدمت آیه اللّه حاج شیخ بهاء الدین محلاتی برود و از طرف حضرت از ایشان تشکّر کند که از عطش جدّ بزرگوارش امام حسین علیه السلام نیکو یاد کرده است.

مرحوم خادمی پس از نماز صبح به منزل آیه اللّه محلاّتی می رود و از ایشان می پرسد که دیشب چه کردید؟ می فرماید: کاری انجام نداده ام.

1- 1. بصیری، کرامات و حکایات پندآموز، ص 33.
2- 2. همان، ص 50.

ایشان مراتب تقدیر و تشکّر حضرت را به ایشان معروض می دارد، مرحوم آیه اللّه محلاتی به شدت گریه می کند و می فرماید:

دیشب مهمان بودم، غذای چربی خوردم، به منزل آمدم، خانواده استراحت کرده بود، نخواستم مزاحم خانواده شوم، با اینکه تشنه بودم، خوابیدم.

در نیمه های شب در اثر شدّت تشنگی بیدار شدم، به سراغ یخچال رفتم، آب خنکی نوشیدم، به یاد عطش سالار شهیدان افتادم، در کنار یخچال مدّتی برای عطش آن حضرت گریستم.

اگر حضرت بقیه اللّه به خواب مرحوم آیه اللّه محلاّتی می آمد و مستقیماً از ایشان تشکّر می کرد، او هرگز به احدی نمی گفت و این عنایت مکتوم می ماند، ولی به خواب حاج آقای خادمی آمده، که ایشان این خواب را مطرح کند وعنایت حضرت برای یادآوری عطش امام حسین علیه السلام منتشر شود.

مرحوم آیه اللّه حاج شیخ بهاء الدین محلاتی به سال 1313 قمری در نجف متولّد شد. در محضر آیه اللّه اصفهانی، نائینی، عراقی و شیخ محمدکاظم شیرازی به بالاترین درجه اجتهاد رسیده، به سال 1349 قمری به شیراز بازگشت. پس از

ارتحال مرحوم آیه اللّه بروجردی بسیاری از علمای شیراز به ایشان ارجاع دادند و ایشان بر خلاف میل باطنی خود به چاپ رساله ناگزیر شد.

این مرجع عالیقدر سرانجام در مردادماه 1360 برابر ذیقعده الحرام 1401 قمری درگذشت و در کنار قبر پدر و نیاکانش در حرم حضرت علی ابن حمزه به خاک سپرده شد.

شرح حال ایشان در منابع فراوان، از جمله: «مردی بزرگ از خطه فارس» به قلم زنده یاد داود الهامی ثبت شده است.

فرزند برومندش مرحوم آیه اللّه مجد الدین محلاتی (1304 - 1379 شمسی) از مفاخر عصر بودند و مدرسه علمیه حضرت ولی عصر در شیراز یکی از آثار وجودی آن بزرگوار می باشد.

برادر بزرگوارش مرحوم جلال الدین آیه اللّه زاده (1330 - 1422 قمری) نیز

از رجال برجسته و بقیه السّلف بیت عریق محلاتی بود.

شب هفتم ربیع الاول 1422 قمری، برابر 10/3/1380 شمسی، در منزل صدیق ارجمند جناب آقای سخائی، خطیب توانا حضرت حجه الاسلام والمسلمین آقای آل طه، از مرحوم حاج میرزا علی محدّث زاده (فرزند محدّث قمی) نقل کردند که ایشان از مرحوم محققی نقل کرد که من مکرر به کربلا مشرف شده بودم. در یکی از سفرها به محضر مقدس امام حسین علیه السلام عرض کردم: مولاجان! من تاکنون به کربلا زیاد آمدم و حوایج زیادی از محضر مقدستان تقاضا نمودم ولی این بار فقط یک حاجت دارم و آن توفیق تشرّف به محضر مقدس حضرت بقیه اللّه می باشد ولو برای یک لحظه.

برای تکمیل زیارت به سمت پایین پا مشرّف می شود، مشاهده می کند که شخص بسیار بزرگواری در بالای سر حضرت علی اکبر علیه السلام ایستاده است و شخص بزرگوار دیگری کمی عقب تر از ایشان ایستاده و زائران را به محضر ایشان تقدیم می کند و ایشان با اشاره سر تأیید می فرماید.

این بزرگوار به قدری با عظمت و با ابهّت بوده که آقای محققی در جای خود میخکوب می شود و به هیچ وجه نمی تواند قدمی جلوتر بگذارد.

آقای محققی که محو جمال آن حضرت بوده متوجه می شود که دیگران توجهی به ایشان ندارند و از جایگاه ایشان غافل هستند.

آنگاه آن بزرگوار حرکت می کند و از حرم بیرون می رود، آقای محققی به دنبالش حرکت می کند و هر چه می دود و جستجو می کند، به او نمی رسد و متوجه می شود که با عنایت مولا لحظه ای به دیدار کعبه ی مقصود و قبله ی موعود تشرّف یافته است.

مسجد داش آغلیان

از مساجد معروف شهرستان خوی، مسجد بزرگی است به نام: مسجد داش آغلیان، یعنی: سنگ گریه کننده.

این سنگ در داخل مسجد، در جایگاه مخصوصی قرار دارد و مشهور است که در روزهای عاشورا گریه می کند.

پیرمردی به نام مشهدی جلیل نقل می کرد: وقتی من کوچک بودم با پدرم صبح های روز عاشورا برای مشاهده آن سنگ به مسجد می رفتیم و قطرات اشک

جاری شده از آن سنگ را می دیدم که قطره قطره از آن سنگ سرازیر می شود.

مرحوم شیخ حسن بصیری (1338 - 1428 ق) می نویسد:

شب شانزدهم رمضان 1408 قمری، در آن مسجد منبر رفته از حرمت و ویژگی آن مسجد سخن می گفتم، مرحوم مشهدی جلیل نیک نام و آقای حاج اسماعیل برومند، که شاعر و مدّاح اهل بیت است و أباً عن جدّ در آن محلّه ساکن می باشد، از پایین منبر گفتند:

بیش از پنجاه سال است که من با چشمان خود دیده ام که هر روز عاشورا صبح زود، قطرات اشک از این سنگ ظاهر شده، قطره قطره از آن می چکد.(1)

رعایت حریم عاشورای امام حسین علیه السلام

1) در ترکیه در حدود 25 میلیون شیعه ی علوی وجود دارد که به شدت به اهل بیت علیهم السلام عشق می ورزند، ولی در نماز و روزه مشکل دارند.

علوی های ترکیه در دهه ی عاشورا 12 روز روزه می گیرند، به احترام عطش امام حسین علیه السلام ، حتی شب ها نیز آب نمی خورند، البته از دیگر مایعات استفاده می کنند.

1- 1. بصیری، کرامات و حکایات پندآموز، ص 47.

2) بسیاری از علوی ها دو ماه محرم و صفر از روابط جنسی پرهیز می کنند، حتی جوان ها و تازه دامادها نیز این حریم را نگه می دارند.

3) جوانان علوی غالباً فوتبال بازی نمی کنند، زیرا شنیده اند که در مقاتل آمده است که رأس مقدس امام حسین علیه السلام را نعوذ باللّه با پا زده اند.

4) در محلّه ی ما در تبریز یک نفر سلمانی به نام مشهدی غلامحسین بود، او

در دهه ی عاشورا از روز هفتم تا دوازدهم محرم ریش نمی تراشید و کاغذی بر شیشه ی مغازه می زد که در این ایام از تراشیدن ریش معذورم.

برخی می گفتند: مسلمان پنج روزه. من می گفتم: دیگران 365 روز معصیت می کنند، ولی ایشان 360 روز.

یک وقت ایشان مشهد مشرّف شد و در حرم امام رضا علیه السلام توبه کرد و بعد از مراجعت از مشهد مقدس تابلو زد که در این مغازه از تراشیدن ریش معذوریم.

دو ماه بعد از دنیا رفت.

حفظ حریم امام حسین علیه السلام موجب شد که توبه کند و بدون ارتکاب گناه از دنیا برود.

5) روز پنج شنبه 27 ذیقعده الحرام 1434 برابر 11/7/92 شمسی، حضرت حجه الاسلام والمسلمین آقای حاج سید کاظم شاهرودی نقل فرمود که در علی آباد کتول مرد متدیّنی به نام حاج رحیم منتظری بود که وکیل جدّ ما مرحوم آیه اللّه سید محمود شاهرودی قدس سره بود. من و برادر آقای سید مصطفی به دیدنش رفته بودیم، گفت: در جوانی پیش از ماه محرم مسافرت رفته بودم، وقتی از سفر برگشتم شب هفتم محرم الحرام بود، به مقتضای جوانی در صدد بودم که با همسرم خلوت کنم، به یادم آمد که شب قمر منیر بنی هاشم است.(1)

به احترام قمر بنی هاشم از اطاق بیرون رفتم و در اطاق دیگری استراحت کردم. در عالم روءیا دیدم شخص جلیل القدری تشریف آوردند و در خدمتشان

ص: 138

1- 1. در آن منطقه شب هفتم را شب حضرت ابوالفضل علیه السلام می گیرند و در همه ی مجالس آن شب به دامن آن حضرت چنگ می زنند.

خادمی بود که دفتر در دست داشت، به خادم امر فرمودند که نام ایشان را نیز بنویس.

وقتی از خواب بیدار شدم، نشاط عجیبی در خود احساس کردم. اکنون که به سنّ هشتاد سالگی رسیده ام، هنوز آن نشاط خاص دوران جوانی را در خود احساس می کنم.

بی اعتنایی به مجالس حسینی

شب شنبه 30/10/85 برابر 30 ذی حجه الحرام 1427 قمری، آیه اللّه حاج سید صادق شیرازی از پدر بزرگوارشان مرحوم آیه اللّه میرزا مهدی شیرازی (1304 1380 قمری) نقل فرمودند که ما در جوانی ملتزم بودیم از روز اول محرم تا سیزدهم آن فقط به مجالس روضه برویم، اگر وقت اضافی داشتیم، کتاب مقتل مطالعه کنیم.

ولی طلبه ای بود که بسیار آدم خوبی بود، ولی این گونه می اندیشید که فقط در روضه ی مدرسه شرکت کند، بقیّه ی ساعاتش را به درس و بحث بپردازد. حتّی مباحثه اش را تعطیل نمی کرد که دیگران را نیز از شرکت در روضه ها مانع شود.

روز یازدهم محرم مبتلا به درد چشم عجیبی شد که حتی یک سطر هم نتوانست مطالعه کند.

درد چشم او دقیقاً ده روز طول کشید.

پیام این داستان این است که داستان امام حسین علیه السلام یک استثناء در تاریخ بشری است.

هشدار به روضه خوان ها

1) یکی از وعّاظ مشهور خوی به نام: حاج شیخ عباس آزرم (متوفای 25/12/78 شمسی) نقل می کرد که یکی از سادات محترم مراغه، روضه خوانی را

در شب وفاتش در عالم روءیا می بیند که در ناراحتی شدید است، علّت عذاب و

ناراحتی اش را می پرسد، می گوید: به جهت نقل اخبار و احادیث ضعیفی است که مطابق شأن امام حسین علیه السلام نبوده است.

آن سید با مشاهده وضع آن روضه خوان مریض می شود و بیماری اش چندین سال ادامه می یابد.(1)

2) شخصی به محضر آیه اللّه حاج میرزا محمدعلی کرمانشاهی، فرزند وحید بهبهانی، صاحب مقامع الفضل، خیراتیّه و آثار ارزشمند فراوان (1144 - 1216ق) می رسد و می گوید:

من در عالم روءیا دیدم که گوشت نازنین بدن مبارک امام حسین علیه السلام را پاره پاره می کنند.

ایشان می پرسد: آیا شما روضه خوان هستید؟ می گوید: بلی.

می فرماید: این نتیجه ی روضه های دروغ است، یا باید روضه خوانی را ترک کنی و یا روایات صحیح بخوانی.(2)

1) مرحوم آیه اللّه سید محمدکاظم قزوینی (1348 - 1415 قمری) نقل می کرد که در کربلا واعظ معروفی بود که روضه می خواند و مجالس گرمی داشت.

خداوند به او فرزندی داد که بسیار باهوش بود، به مدرسه رفت، دانشگاه را تمام کرد و پزشک شد.

روزی در کربلا مطبّی باز کرد و به عنوان افتتاح مطبّ جشن مفصّلی گرفت.

دوستان پدر و پسر می آمدند، گُل می آوردند و تبریک می گفتند و برخی از شعرا نیز اشعاری سروده بودند و می خواندند.

پدر دکتر که شخص محترمی بود، یک مرتبه جمله ای گفت که همه برآشفتند، او با وقاحت تمام گفت:

1- 1. بصیری، کرامات و حکایات پندآموز، ص 47.
2- 2. همان، ص 48.

الحمد للّه بنده زاده دکتر شد و دیگر از پول گدایی رهایی یافتیم!!

هنوز طنین ناهنجار سخنان زشتش در گوش حاضران سنگینی می کرد که یک مرتبه پسرش دل درد گرفت و افتاد، پیش از آنکه به بیمارستان برسد، جان سپرد و جلسه ی جشن به مجلس عزا مبدّل گردید.

باید همه ی واعظان، خطیبان، ذاکران و مدّاحان بدانند که نوکری درِ خانه ی امام حسین علیه السلام بر تاج و تخت همه ی سلاطین جهان برتری دارد.

2) در تبریز واعظ بسیار نیرومندی بود به نام حاج ملاّ عزیز، که ما پسرش مرحوم حاج ملاعلی اکبر را درک کردیم.

صدیق ارجمند مرحوم حاج میرزا محمود وحدت، از وعّاظ محترم آذری مقیم تهران نقل می کرد که مرحوم حاج ملاّعزیز روزهای چهارشنبه در خانه ی پیرزنی روضه می خواند، که در نقطه ی دوردستی بود و تعداد کمی از پیرزنان در آن شرکت می کردند. آخرین روز چهارشنبه ی ماه ذی حجه الحرام حاج ملاعزیز به صاحب خانه گفت: منزل شما برای من بسیار دور است و جمعیّتی هم ندارید، ماه محرم فرا می رسد، من مجالس زیادی را برای روضه ی منزل شما باید از دست بدهم، از این رو از هفته ی آینده من معذور هستم.

تصادفاً صاحب خانه که شخص فقیری بود، آن هفته پول نداشت که به ایشان تقدیم کند و لذا یک جلیقه ی زنانه که «یَل» نامیده می شد، به جای پول به ایشان تقدیم کرد و ایشان پذیرفت.

مرحوم حاج ملاّ عزیز نوکری داشت که روزها همراه ایشان می آمد، دمِ درِ مساجد و حسینیّه ها اسب ایشان را نگه می داشت و شب ها برای ایشان فانوس می کشید.

شب اول محرم فرا رسید، از هیچ مسجد و حسینیّه ای به سراغ ایشان نیامدند.

نوکر آمد که امشب مجالس را از کجا شروع کنیم، گفت: امشب حال ندارم، از فردا شب شروع می کنیم، تا شب دوم نیز کسی به سراغ ایشان نیامد.

او برای حفظ آبروی خود که نگویند هیچ دعوتی ندارد، از شهر بیرون رفت،

ص: 141

به یکی از روستاها رفت و گفت: من امسال آمدم دهه ی عاشورا برای شما روضه بخوانم.

اهل روستا که او را می شناختند و می دانستند که مردم در شهر برای او دست می شکنند، بسیار خوشحال شدند، مسجد را مهیّا کردند و ایشان شب دوم محرم را در آنجا منبر رفت. در منزل کدخدا برای ایشان محلّ اقامت ترتیب دادند.

در نیمه های شب احتیاج به دستشویی پیدا کرد، از اطاق بیرون آمد، آفتابه را برداشت، یک مرتبه سگ به او حمله کرد، هر چه خواست با آفتابه از خود دفاع کند، امکان پذیر نشد.

در تاریکی شب به گودالی که برای غلّه در دهات معمول بود، افتاد.

عروس خانه با صدای سگ بیدار شد، با لباس خواب به حیاط آمد که سگ را از مهمان دفع کند، دید مهمان به گودال افتاده است.

دستش را از روی چادر به طرف مهمان دراز کرد که او را از گودال بیرون آورد، زورش نرسید و خود نیز در گودال افتاد.

کدخدا بیدار شد، از اطاق بیرون آمد و دید مهمان و عروس خانه در گودال افتاده اند، بدون اینکه در مورد ماجرا پرس و جو کند، مهمان را از گودال بیرون

آورد و گفت: همین الآن لباس هایت را بپوش و از دِه خارج شو.

مرحوم ملاّ عزیز که به سوی شهر برمی گشت متوجّه شد که این چوب از کجا به او رسیده است، به منزل رفته، آن یَل را برداشت، به خانه ی پیرزن رفت، یَل را به او پس داد و گفت: مرا حلال کن، من اشتباه کردم، تا زنده هستم هرگز روضه ی شما را تعطیل نخواهم کرد.

وقتی به منزل بازگشت، سیل مراجعه کننده ها از مساجد و تکایا به سویش روان شدند که چرا این دو شب نیامدید؟ ما همه منتظر بودیم، او طبق روال همه ساله به مساجد و حسینیه ها رفت و مجالس را اداره کرد و تأدیب شد.

عروسی در شب عاشورا

در منطقه ی سکمن آباد شهرستان خوی، گروهی از مردم آن منطقه در ماه محرّم بنای عروسی می گذارند و عمداً شب عاشورا را شب زفاف انتخاب می کنند. ناگهان شبانه سیل می آید، عروس و داماد و قسمتی از اغنام و احشام و چند نفر دیگر را سیل با خود برده و هلاک می کند.(1)

اظهار شادی در روز عاشورا

مرحوم ملاعبّاس روضه خوان نقل می کرد در روستای «ریحان لو» یکی از اشرار روز عاشورا اظهار شادی می کرد و مردم را می خندانید.

او اسب خود را جولان می داد و مردم را به خنده وامی داشت.

چند روز بعد مریض شد و از دنیا رفت.

هنگامی که او را در قبر نهادند، قبر آتش گرفت و شعله ی سبزرنگی از قبر برمی خواست.

روحانی محل دستور داد که قبر را باز کنند، وقتی باز کردند، دیدند که جنازه کاملاً سوخته و خاکستر شده است.(2)

مسخره عزاداران در روز عاشورا

1) زنی از اشرار در روز عاشورا عزاداران امام حسین علیه السلام را مسخره کرد و به خانه رفت.

در خانه قوری مسی را از تنور بیرون آورد، در کنار تنور نهاد، سپس خم شد که ظرف دیگری را از تنور بیرون بیاورد، لوله ی قوری به چشمش فرو رفت و

1- 1. بصیری، کرامات و حکایات پندآموز، ص 43.
2- 1. همان، ص 45.

برای همیشه کور شد.(1)

2) شخصی به عزاداران امام حسین علیه السلام جسارت می کند، به خانه می رود، می بیند که گنجشکی مقابل پنجره نشسته، سرنیزه را از کمرش درمی آورد و به سوی گنجشک پرتاب می کند.

سرنیزه به دیوار برخورد کرده، برمی گردد و به چشم او فرو می رود و او را برای همیشه کور می کند.(2)

3) پلیس گستاخی در شهرستان ماکو، روز عاشورا مزاحم هیأت حسینی شده

و مانع عزاداری می شود. ظهر که به خانه می رود، برای رفع حاجت آفتابه را برداشته به سوی دستشوی می رود. ناگهان سر چاه فرو می ریزد و او به داخل چاه می افتد. هر چه فریاد می کشد، صدایش را کسی نمی شنود. هر چه تکان می خورد، پایین تر می رود و مقدار زیادی از فضولات وارد دهانش می شود.

آنجا به اشتباه خود پی می برد، توبه می کند و عرض می کند: همین مقدار که نجاست خوردم مرا بس است.

در آن هنگام اهل خانه خبردار می شوند و او را نجات می دهند.(3)

4) روز عاشورا مردم مشغول عزاداری بودند، کسی بر فراز شتر نشسته عزاداران را مسخره می کرد، در آن هنگام شتر سرش را بلند می کند و او را بر زمین می کوبد و با دهانش یقه ی او را می گیرد و روی زمین می کشد. سپس پای خود را روی سینه اش می گذارد تا لِه کند.

آن مرد به اشتباه خود پی می برد و با صدای بلند، بانگ «یاحسین» برمی آورد، شتر او را رها می کند.

آن مرد برای جبران اشتباه خود تمام مخارج و وسایل مورد نیاز عزاداران را

1- 2. همان.
2- 3. همان، ص 46.
3- 1. همان.

تأمين مى كند.(1)

لعنت بر قاتلان امام حسین علیه السلام

یکی از علمای خوی از مرد صالحی نقل می کند که شبی در عالم روءیا به محضر مقدّس امام حسین علیه السلام می رسد و عرض می کند: در گذشته که چای معمول نبود، مردم پس از نوشیدن آب به یاد تشنگی شما افتاده، بر قاتلان شما

لعن می کردند و به ثواب بزرگی نایل می شدند. اکنون مصرف آب کم شده و از آن فیض بزرگ محروم شده ایم.

حضرت می فرماید:

فرقی نمی کند، پس از صرف هر نوشیدنی که موجب تسکین عطش گردد، یاد ما موجب ثواب و فضیلت است.(2)

در اولین روزهای فروپاشی شوروی، یکی از وعّاظ معروف آذری مقیم قم به آذربایجان رفت و پس از آمدن گفت: در طول هفتاد سال (از زمان استالین تا فروپاشی شوروی) خدا در روسیه فراموش شده، ولی امام حسین علیه السلام فراموش نشده است.

آیه اللّه حاج سید صادق شیرازی از مرحوم آیه اللّه سید محمد کاظم قزوینی قدس سره نقل فرمود که گفته بود:

سکه ای که خدا به نام امام حسین علیه السلام زد

سکّه ای که خداوند برای امام حسین علیه السلام زده، برای خودش نزده است.

آیه اللّه شیرازی در شب چهارشنبه 3/4/88 برابر اوّل رجب 1430 قمری، پس از نقل جمله ی فوق فرمودند:

من چهل سال پیش با یک عالم سنّی بحث کردم، پس از استدلال های فراوان

1- 2. همان، ص 45.
2- 1. بصیری، کرامات و حکایات پندآموز، ص 43.

به او گفتم:

من یقین دارم که اگر از اهل بیت پیامبر درست پیروی کنم، اهل بهشت خواهم بود، زیرا آنها و پیروانشان بهشتی هستند. این مطلب را پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تضمین

کرده و به صراحت اعلام کرده:

مثل أهل بیتی کسفینه نوح من رکبها نجا ومن تخلّف عنها غرق؛

مَثَل اهل بیت من مَثَل کشتی نوح است که هر کس بر آن درآید، نجات می یابد و هر کس از آن تخلف کند، غرق می شود.(1)

ولی هرگز برای ابوحنیفه، احمد حنبل و دیگر بزرگان اهل سنت چنین تضمیمی از پیامبراکرم صلی الله علیه و آله نرسیده است.

آیه اللّه شیرازی فرمود: همین مطلب راه تشیع را فراروی او باز کرد.

در همین مجلس که استاد صالح الوردانی محقّق بزرگ و اندیشمند سترک مصری نیز حضور داشت، آیه اللّه شیرازی از مرحوم آیه اللّه قزوینی (1348 - 1415 قمری) نقل فرمودند که ایشان در سفری که به هندوستان داشتند، پس از سخنرانی در یکی از حسینیه ها شخصی را به ایشان معرّفی می کنند که شاعر است و در مورد امام حسین علیه السلام شعر گفته و یک دیوان مستقل پیرامون حضرت سیدالشهداء علیه السلام دارد که چاپ شده است.

آیه اللّه قزوینی به ایشان می فرماید: آیا امام حسین علیه السلام آدم خوبی بود؟ شاعر هندی با تعجّب می گوید: این چه سوءال است؟ یعنی چه؟

ایشان می پرسد: آیا امام حسین مرد عاقلی بود؟ شاعر هندی با عصبانیّت پاسخ می دهد: مگر زیر آسمان خوب تر و عاقل تر از امام حسین علیه السلام یافت می شود؟

..

1- 1. مرحوم علامه میر حامد حسین یکی از مجلّدات دائره المعارف بزرگ «عقبات الأنوار» را به حدیث سفینه اختصاص داده و آن را از 92 منبع سنّی روایت کرده، سپس علامه سید علی میلانی شصت منبع دیگر بر آن افزوده، آن را از 152 منبع نقل کرده است. (میلانی، نفحات الأزهار، ج 4، ص 27- 196)

آیه اللّه قزوینی می فرماید:

پس چرا در صدد برنیامدید که از راه امام حسین علیه السلام پیروی کنید؟ راهی که امام حسین علیه السلام آن را برگزیده و جانش را در آن راه فدا کرده است؟!

شاعر هندی می گوید: حق با شماست، من باید در این زمینه فکر کرده و تأمّل نمایم.

عبدالرّحمن جدید الإسلام، فرزند مشهدی تقی، ساکن روستای گوهران شهرستان خوی نقل می کند:

جدّ ما کشیش روستای ارمنی نشین سعیدآباد از توابع شهرستان خوی بود. در جوانی برای تحصیل به تفلیس و قفقاز می رود، کشیش های آنجا مقدم او را گرامی می دارند و به نوبت او را به مهمانی دعوت می کنند. روزی که نوبت به رئیس کشیش ها می رسد، ده تن از کشیشان وارد می شوند و از صاحب خانه تقاضا می کنند که باغچه ای را که مخصوص صاحب خانه است و از ورود دیگران ممانعت می کند، به آنها نشان دهد.

صاحب خانه قبول می کند و مهمان ها را به باغ اجازه ورود می دهد.

جدّ ما در آنجا مشغول مطالعه می شود، با کتابی برخورد می کند که در حقّانیت دین مقدس اسلام تألیف شده بود.

با مطالعه ی فرازهایی از این کتاب منقلب شده به قصد تشرّف به اسلام به سوی ایران برمی گردد.

در مسیر خود به ایران، از شدّت خستگی وارد سردابی می شود و می بیند که میّتی تازه در آنجا گذاشته اند.

در سرداب صدایی می شنود، سپس دیوار شکافته می شود، دو عدد شمعدان طلا بالای سر و پایین پای میّت نهاده می شود.

باز صدایی می شنود، این بار از طرف بالای سر میّت دیوار شکافته می شود،

یک صندلی طلا نهاده می شود.

در آن هنگام شخص بزرگواری با قامت متوسّط وارد می شود، روی صندلی قرار می گیرد، دفترچه ای را نگاه می کند، به افرادی که در خدمتش ایستاده بودند می فرماید:

همه ی اعضای میّت را بو کنید.

آنها از فرق سر تا انگشتان پا را بو کرده و عرض می کنند:

در روز عاشورا دلش سوخته است.

آن را در دفترچه یادداشت می کند و تشریف می برد.

جدّم می گفت: آن شخص را «یاعلی» خطاب می کردند.

آن شخص آن قدر باهیبت بود که من از هیبت او بی هوش شدم و افتادم. وقتی به هوش آمدم، دیدم آن حضرت بالای سرم ایستاده و شهادتین را به من تلقین می کند.

انگشت سبّابه اش را بر دوش من نهاد که اثر انگشت آن حضرت هنوز بر دوش من هست.

سرانجام او وارد خاک ایران شده و به شرف اسلام مشرّف می شود، در جلفای آذربایجان ختنه می گردد و به زادگاه خود مراجعت می کند.

پس از اظهار اسلام مورد اعتراض خانواده و مردم روستای سعیدآباد قرار می گیرد و لذا زادگاه خود را ترک کرده در محلّه ی شهانق اقامت می کند.

شگفت انگیز اینکه در همه ی نسل های بعدی، اثر انگشت آن حضرت موجود

است.

راوی داستان، مرحوم شیخ حسن بصیری (1338 - 1428 قمری) می نویسد: من در همان جلسه در حضور پدرش و حضّار جلسه کتف او را باز

کردم و محلّ همان انگشت را در دوش او (عبدالرحمن جدیدالاسلام) مشاهده نمودم.(1)

ص: 148

1- 1. بصیری، کرامات و حکایات پندآموز، ص 30.

شهید علقمه

اشاره

«علقمه» سرزمین اسرارآمیزی است که شاهد صحنه های به یادماندنی فراوانی از دلاوری ها، جانبازی ها، فداکاری ها، روشنگری ها، حق جویی ها، حق پرستی ها، عدالت خواهی ها، فرزانگی ها، برازندگی ها و شایستگی ها بوده، دنیایی از خاطرات برجسته ی تاریخ بشری را در خود جای داده است.

«شهید علقمه» آن اقیانوس ناپیداکرانه ای است که خورشید همه ی معیارهای انسانی بر کرانه ی آن طلوع کرده، عمیق ترین درس های انسان ساز را در گوش جهانیان به طنین درآورد.

او انسان کامل و شخصیّت بی مانند دوران بود که بعد از سالار شهیدان، در دانش و بینش از همه پیشتازتر، در اطاعت و بندگی از همه کوشاتر و در شجاعت و دلاوری از همه برتر بود.

رئیس مذهب، امام به حق ناطق، حضرت جعفر صادق علیه السلام در ستایش آن حضرت می فرماید:

عموی ما عباس بن علی علیهماالسلام بصیرتی نافذ و ایمانی بسیار استوار داشت.(1)

او پیش از همه و بیش از همه امام زمانش را شناخت و پروانه وار بر گرد شمع

وجودش گشت و در دفاع از حریمش تا پای جان ایستاد و نقد جانش را در طبق اخلاص نهاد و آنچه داشت، در کوی جانان پاک بباخت.

او شهید گرانمایه ای است که همه ی شهیدان راه حق به حال او غبطه

1- 1. ابن عنبه، عمده الطالب، ص 356.

می خورند. چنانکه حضرت فخرالسّاجدین، زین العابدین، امام سجّاد علیه السلام فرمود:

برای عبّاس در نزد خداوند متعال مقام بسیار والایی است که همه ی شهیدان در روز قیامت به حال او غبطه می خورند. (1)

او وارث فضایل و کمالات پدر بزرگوارش امیرموءمنان علیه السلام بود که در مکتب وحی پرورش یافته و شاگرد ممتاز خاندان عصمت و طهارت بود.

او با متانت در رفتار، صداقت در گفتار و اخلاص در کردار به مقامی رسید که امام زمانش او را با مدال:

بِنَفْسی أنتَ یا أخِی؛

جانم به فدایت ای برادر!

مفتخر نمود.(2)

واژگانی چون: وفا، صفا، ایثار، فتوّت، مروّت و مواسات در طول تاریخ مصداق های فراوانی یافته، ولی در سرشت او استوارتر و بر قامت او راست تر بود.

حضرت امام هادی علیه السلام از صفای بی نظیر و مواسات بی همتایش در زیارت ناحیه ی مقدّسه یاد کرده می فرمایند:

سلام بر عبّاس، فرزند امیرموءمنان علیه السلام ، که جانش را در راه مواسات با برادرش تقدیم نمود، برای آخرتش از دنیا بهره گرفت و جانش را در راه حمایت از

برادرش فدا نمود.(3)

او همه ی این معیارهای اصیل اسلامی و ارزش های والای انسانی را در پهندشت کربلا و بر کرانه ی «نهر علقمه» عینیّت بخشید و بر واژه علقمه قداستی بخشید که برای همیشه بر تارک صفحات زرّین تاریخ خواهد درخشید.

ص: 150

1- 1. شیخ صدوق، الخصال، ج 1، ص 68.
2- 2. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج 4، ص 315.
3- 1. نگارنده، نبراس الزائر، ص 137 (زیارت ناحیه مقدّسه).

حیرت دشمن از شهامت حضرت ابوالفضل علیه السلام

در تاریخ آمده است که پرچم حضرت ابوالفضل علیه السلام در کربلا به غارت رفت.

هنگامی که کاروان غم از شام مراجعت می کرد، از یزید خواستند که اموال غارت شده را برگرداند.

او نیز دستور داد که هر کس هر چه روز عاشورا غارت کرده بیاورد و جایزه بگیرد.

در میان اشیای غارت شده چشمش به عَلَمی افتاد که پارچه اش کلاً سوراخ سوراخ بود و از چوبِ آن فقط جای چهارانگشت سالم بود.

پرسید: این پرچم از آن چه کسی بود؟

گفته شد: از آنِ پرچمدار کربلا، حضرت ابوالفضل علیه السلام .

یزید با آن قساوت قلبش از جای برخاست و گفت: آیا برادر با برادر این گونه مواسات می کند؟!

پرسیدند: چرا این قدر مبهوت شده ای؟!

گفت: مگر نمی بینید صاحب این پرچم چه شهامتی داشته که این همه تیر به او

رسیده و پرچم را رها نکرده است، تا این گونه سوراخ سوراخ شده است!

یزید نمی دانست که این قهرمان کربلا تشنه بود، سه روز بود که آب نخورده بود، با آن لب تشنه چهار هزار موکّل فرات را یک تنه فراری داده بود و هنگامی که دستش به آب فرات رسیده بود، به احترام تشنگی امام حسین علیه السلام آب ننوشیده بود و با لب تشنه بیرون آمده، همانند پدرش حیدر کرّار خود را به سپاه دشمن غدّار زده، صف ها را پراکنده می کرد و پیش می رفت و کسی را یارای مقابله نبود، و لذا در پشت نخل ها کمین کرده، بازوان ستبرش را قلم کردند، ولی با بقایای دستان مبارکش پرچم را برافراشته نگه می داشت.

واژه عجیبی در زیارت حضرت ابوالفضل علیه السلام آمده که بسیار شایان دقت است.

ص: 151

أشْهَدُ أنَّکَ قَد بالَغْتَ فی النَّصیحَه وأعْطَیتَ غایَةَ المَجهُودِ؛

من شهادت می دهم که تو خیرخواهی را به کمال رساندی و نهایت توان را انجام دادی.(1)

یعنی آنچه می شد حضرت ابوالفضل علیه السلام انجام داد و بیش از آن در توان هیچ کس نبود.

خداوند منّان نیز در برابر این فداکاری ها علاوه بر مقامات اخروی، کرامات فراوانی به آن حضرت عنایت فرموده که بعد از امام حسین علیه السلام به احدی چنین کرامات بی شمار، عنایت نفرموده است.

در این رابطه کتاب های مستقل فراوان تألیف شده، که به برخی از آنها در اینجا اشاره می کنیم:

1. چهره درخشان قمر بنی هاشم، تألیف: مرحوم علی ربّانی خلخالی، متوفای 28/9/89 برابر 13 محرم 1432 قمری، که در پنج مجلد چاپ شده و در هر مجلّد 240 کرامت از کرامات قمر بنی هاشم را به صورت مستند ثبت کرده است.

2. حضرت ابوالفضل مظهر کمالات و کرامات، تألیف: سید علی موحّد ابطحی، در چهار مجلّد، که سه جلد آن به چاپ رسیده است.

3. الخصائص العبّاسیه، تألیف: مرحوم حاج شیخ محمد ابراهیم کلباسی (1259 - 1322 شمسی) که با حواشی و تعلیقات مرحوم عمادزاده به چاپ رسیده است.

4. کرامات العباسیه، تألیف: سید محمد حسین محمودی که با مقدّمه ی اینجانب منتشر شده است.

نام نامی و یاد گرامی حضرت ابوالفضل علیه السلام

مرحوم شیخ حسن بصیری از مرحوم حاج ملاّ علی ملاّ زاده یکانی (1303 -

1- 1. شیخ مفید، المزار، ص 18.

1387 شمسی) که از روحانیون پاکدل و باصفای خوی بود، نقل می کند که شبی در عالم روءیا خدمت حضرت فاطمه زهرا علیهاالسلام شرفیاب شدم، حضرت به من امر فرمود:

هرگز پیش از بردن نام مبارک حضرت ابوالفضل علیه السلام منبر و خطبه ات را به پایان نرسان.(1)

دفع بلا با گلبانگ یا اباالفضل

مرحوم شیخ حسن بصیری از مرحوم حاج مهدی اخروی نقل می کند که گفت:

پیش از احداث جاده جدید، روزی از ارومیه می آمدیم، بالای گردنه قوشجی با جمعی از همشهری های خود مواجه شدیم که سخت وحشت زده بودند.

یک نفر از آنها که از خانواده ریاضی بود، دست مرا گرفت و گفت: آقای اخروی! بیا کرامت حضرت ابوالفضل علیه السلام را ببین. سپس گفت:

اتوبوس ما از سر گردنه به طرف دره ای که اقلاًّ پانصد متر عمق دارد، چپ شد. همه ی مسافران یک صدا فریاد زدند: «یا اباالفضل».

آنگاه درب ماشین خود به خود باز شد و مانند ستون محکمی به کف زمین چسبید و همین امر موجب شد که اتوبوس متوقّف شده و همه ی مسافران صحیح و سالم از اتوبوس بیرون آمدند.(2)

کرامات بی شمار

اگر صاحب دلی پیدا شود و کرامات حضرت ابوالفضل علیه السلام را دنبال کند، توفیق تدوین دایره المعارفی در ده ها جلد پیدا می کند.

مرحوم ربّانی خلخالی که هرگز در عتبات نبود، با تلاش و اخلاص توانست

1- 1. بصیری، کرامات و حکایات پندآموز، ص 62.
2- 1. بصیری، کرامات و حکایات پندآموز، ص 61.

1200 کرامت از کرامات آن حضرت را در پنج مجلّد بزرگ گردآوری کند.

بدون تردید این رقم کمتر از یک صدم کرامت هایی است که از حضرت ابوالفضل علیه السلام صادر شده است.

از این رهگذر ما در این نوشتار فقط به چند نمونه از آن کرامات بی شمار

شهید علقمه اشاره می کنیم، تا نام خود را در لیست خریداران یوسف ثبت کنیم.

خداوند منّان نویسنده، خواننده، ناشر و همه ی تلاشگران در نشر این اثر را در دنیا از زیارت و در آخرت از شفاعت آن بزرگوار محروم نکند، ان شاء اللّه.

شفای یک دختر سرطانی با توسل به قمر بنی هاشم علیه السلام

مرحوم شیخ حسن بصیری از مرحوم شیخ عبدالکریم حق شناس مقیم تهران نقل می کند که گفت:

در همسایگی ما دختر جوانی به سرطان مبتلا شد. پزشکان او را جواب کردند و گفتند: سرطان به قلبش رسیده، دیگر هیچ چاره ای نیست.

دختر از وضع خود مطّلع می شود، در اتاق خود خلوت می کند و به حضرت ابوالفضل علیه السلام متوسّل می شود. در عالم روءیا شخص بزرگواری را می بیند که همه ی بدنش مجروح است. با پای مبارک به او اشاره می کند و می فرماید:

من که دست ندارم، برخیز.

دختر از خواب بیدار می شود و سلامتی اش را باز می یابد؛ به مادرش می گوید:

حضرت ابوالفضل بی دست مرا شفا داد.(1)

شفای یک بیماری مزمن با عنایت حضرت ابوالفضل علیه السلام

صدیق ارجمند، دانشمند ارزشمند، آقای هادی دوست محمدی، روز

ص: 154

1- 1. همان، ص 68.

پنج شنبه 3/8/80 برابر هشتم شعبان 1422 قمری، به قم آمده بود. در دفتر مکتب

اسلام مصادف شدیم، ظهر به منزل ما آمدند و مأنوس شدیم، در این مجلس داستان شفای خود را در روزهای اول طلبگی اش این گونه نقل کرد:

در دوران کودکی سیاه می شدم و می افتادم، شبی در عالم روءیا دیدم که با مادرم به عتبات مشرّف شده ام، از کنار حرم حضرت ابوالفضل علیه السلام در حال عبور بودم و دست من در دست مادرم بود.

یک مرتبه دیدم پرچمی که بر فراز گنبد مطهّر حضرت ابوالفضل علیه السلام است، حرکت کرد، پایین آمد و تبدیل به یک پنجه شد و تا مقابل صورت من آمد.

آنگاه همانند دست یک انسان که بخواهد بچّه ای را نوازش کند، مرا نوازش کرد.

صبح کنار سفره خوابم را به برادرم و خواهرم تعریف می کردم، دیدم عین همین خواب را مادرم نیز دیده و به پدرم تعریف می کرد.

پدرم گفت: ما که نیّت کرده ایم هادی را طلبه کنیم و وقف نوکری امام حسین علیه السلام شود، ان شاءاللّه قبول شده است.

آقای دوست محمدی گفت: از آن روز آن کسالت که سال ها مرا آزار می داد، خوب شد و هرگز دیگر به سراغم نیامد.(1)

شفای نابینا در حرم حضرت ابوالفضل علیه السلام

مرحوم شیخ حسن بصیری از یکی از بزرگان نقل می کند که شخصی را در حرم مطهّر حضرت ابوالفضل علیه السلام دیدم که لباس هایش را پاره می کرد و کاغذی در دست داشت. یک مرد هندی آن را به سی اشرفی می خواست و او امتناع می کرد و

می گفت: آن را داخل کفنم خواهم گذاشت.

وضع او را پرسیدم، گفتند که سه روز در حرم آن حضرت دخیل بوده، شفا

ص: 155

1- 1. همان، ص 67.

نمی یابد، چون خودش کور بوده، نمی توانست جایی برود، پولی به کسی می دهد و او را به حرم حضرت سیدالشهداء علیه السلام می برد. تا وارد می شود، به آن حضرت شکایت می کند. امام حسین علیه السلام کاغذی از داخل ضریح به او عنایت می فرماید و او را به حضرت ابوالفضل علیه السلام حوالت می دهد.

مرد نابینا عرض می کند: چشمم نمی بیند و پولی هم ندارم به کسی بدهم که مرا تا حرم آن حضرت هدایت کند.

امام علیه السلام می فرماید: اگر قدری راه بروی، بنایی ات حاصل خواهد شد.

هنگامی که وارد حرم حضرت ابوالفضل علیه السلام می شود، دستی به سینه اش زده می شود و گفته می شود: حضرت ابوالفضل چشم هایت را شفا داد.

آن گاه هر دو چشمش همانند شخص بینای مادرزاد شفا می یابد.

شفای بچه ای مفلوج با عنایت حضرت قمربنی هاشم علیه السلام

حضرت حجه الاسلام سید حسین اشرفی، اهل شاهرود، مقیم علی آباد کتول، روز پنج شنبه 4/7/92 شمسی، در منزل آقای سید کاظم شاهرودی از یکی از خدّام حرم مطهر حضرت ابوالفضل علیه السلام نقل کرد که گفت:

ما دوازده پشت خادم حرم مطهر حضرت ابوالفضل علیه السلام هستیم. معجزات بی شمار از این بزرگوار دیدیم، از جمله:

روزی عربی آمد، بچه ی 8 - 9 ساله ای را بغل کرده بود که یک پارچه گوشت بود. بچّه را به طرف ضریح پرت کرد و گفت: یا أبا فاضل! این چیست که به من داده اید؟!

سر بچّه طوری به ضریح خورد که ما گفتیم حتماً سرش متلاشی شد.

بچّه روی زمین افتاد، تکانی خورد و بلند شد و یک بچّه ی معمولی شد.

زمان صدّام بود، ما مأموریّت داشتیم که هر وقت معجزه ای رخ دهد، به مسئولین خبر دهیم، همان وقت شب گزارش کردیم و مسئولین آمدند و صورت جلسه کردند.

ص: 156

وقتی پدر بچّه برگشت و بچّه اش را صحیح و سالم دید، طلبکارانه به حضرت گفت: چرا الآن؟! چرا 8 - 9 سال پیش سالمش را به من ندادید؟ از بچّه پرسیدیم که چه دیدی؟ گفت: هنگامی که پدرم مرا پرت کرد، دو دست بریده از ضریح بیرون آمد، مرا گرفت و روی زمین گذاشت.

شفای بیماران صعب العلاج در پرتو توسّل به قمر منیر بنی هاشم علیه السلام

مرحوم حجه الاسلام والمسلمین محمود وحدت، واعظ توانای آذری مقیم تهران می فرمود: مرحوم آیه اللّه آقا دربندی قدس سره از طریق آذربایجان به مشهد مقدس مشرّف می شود. ده روز در تبریز اقامت می کند و در مسجد جامع تبریز منبر می رود.

در آذربایجان آخرین روز مجالس دهگی، به قمر منیر بنی هاشم متوسّل می شوند.

مرحوم دربندی روز نهم اعلام می کند که من فردا روضه ی حضرت ابوالفضل علیه السلام می خوانم، در هر خانه ای مریض صعب العلاج هست که دکترها جواب کرده اند، بیاورید اینجا.

بیماران سرپایی ده ها و شاید صدها نفر بوده اند، ولی بیمارانی که بر فراز تخته آوردند و در کنار هم قرار دادند، 27 نفر بودند.

مرحوم شوشتری وارد مسجد می شوند، به کنار بیماران می آید و می فرماید: چند دقیقه تحمّل کنید، الآن شفای همه ی شما را از ارباب می گیرم.

بر فراز منبر قرار می گیرد، روضه ی بسیار جالبی می خواند که ده ها نفر غش می کنند.

خطاب به حضرت قمر بنی هاشم عرضه می دارد: مولاجان! من به اعتماد شما به این ها قول دادم، زیرا می دانستم که شما آبروداری می کنید و راضی نمی شوید که نوکر شما آبرویش به خطر بیفتد.

همه ی آن 27 نفر در مجلس بهبودی می یابند و برخی از آنها تخت شان را

ص: 157

خود بر دوش می گیرند و می برند.

عنایت حضرت ابوالفضل علیه السلام به یک راننده تریلی

در حدود بیست سال پیش (فروردین 1373 شمسی) برای صله ی ارحام عازم بندرعباس بودم. در مسیر بندرعباس با مسجد بسیار باشکوهی به نام مسجد حضرت ابوالفضل علیه السلام مصادف شدم که مسجد بسیار زیبا با مراکز درمانی و ساختمان های عام المنفعه در اطراف مسجد و وقف بر مسجد بود. دو پمپ بنزین نیز در دو طرف جاده با کاشی کاری های مسجد وجود داشت.

از خدمه ی مسجد داستان مسجد با این عظمت در وسط بیابان را جویا شدم، گفتند: این مسجد داستان جالبی دارد و آن این است که:

روزی یکی از رانندگان تریلی از این نقطه عبور کرده، یک لحظه خوابش می برد و ماشین از جادّه خارج می شود، در سراشیبی قرار می گیرد و یک طرف ماشین کاملاً از زمین فاصله پیدا می کند، در این حال راننده بیدار می شود و خود را در کام مرگ می بیند و فریاد می زند:

یا أباالفضل العباس!

در همان لحظه مشاهده می کند که دو دست در فضا ظاهر شد و تریلی را به طرف جادّه هُل داد، چرخ های تریلی به روی زمین بازگشت و ماشین به صورت اعجازآمیزی تحت کنترل راننده درآمد.

راننده پیاده می شود، آن نقطه را علامت گذاری می کند، به شهر خود می رود، اموال منقول و غیرمنقول خود را می فروشد و به تأسیس این مسجد و ساختمان های تابعه اقدام می کند. با انتشار این خبر، دیگر افراد خیّر نیز همیاری می کنند تا چنین مجتمعی در وسط بیابان ساخته می شود.(1)

1- 1. این داستان را آقای سید محمد حسین محمودی، به نقل از اینجانب در کتاب کرامات العباسیّه، ص 120 نقل کرده است.

شفای جوان آل کبّه با توسّل به قمر منیر بنی هاشم علیه السلام

یکی از خانواده های معروف نجف اشرف خاندان آل کبّه می باشد.

جوانی در این خانواده در عنفوان جوانی به یک بیماری ناشناخته مبتلا می شود و وفات می کند. فرزند دوّم و سوّم این خانواده نیز به همان ترتیب فوت می کنند.

سپس خداوند فرزند دیگری به آنها عطا می کند، او نیز به همان سن و سال که می رسد، به همان مرض مبتلا می شود، در ظرف یک هفته بدن تحلیل رفته و به سرمنزل وفات می رسد.

مادر این جوان به حرم مطهر حضرت ابوالفضل علیه السلام مشرّف شده، برای شفای فرزندش متوسّل می شود.

یکی از همسایه های منزلی که آل کبّه در کربلا داشتند، در عالم روءیا می بیند که در مجلسی در محضر حضرت ابوالفضل علیه السلام است، حضرت ابوالفضل کسی را به محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرستد و از آن حضرت برای شفای آن جوان درخواست دعا می کند.

این شخص خود را در محضر رسول اکرم صلی الله علیه و آله می بیند و مشاهده می کند که آن پیک به محضر آن حضرت رسید و پیام حضرت ابوالفضل علیه السلام را ابلاغ نمود.

رسول خدا می فرماید: به عبّاسم بگو که عمر این جوان به سر رسیده و امشب این جوان از دنیا خواهد رفت.

صحنه عوض می شود و خود را در محضر حضرت ابوالفضل علیه السلام می بیند، یک بار دیگر حضرت ابوالفضل علیه السلام آن پیک را به محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله روانه می کند و می فرماید: به حضرت رسول عرض کن که مادرِ این جوان به من متوسّل شده، من جواب مادر او را چه بدهم؟

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: مرگ این جوان از تقدیر الهی گذشته، در این مورد اصرار نکن.

قمر بنی هاشم می فرماید: به حضرت عرض کنید یا از خدا بخواهد که به این جوان شفا دهد و عمر تازه عطا کند، یا به هر وسیله ای که صلاح می دانند لقب «باب الحوائج» بودن را از من بردارند، دیگر مردم به من مراجعه نکنند.

در آن هنگام رسول اکرم صلی الله علیه و آله دست ها را به سوی آسمان برافراشته برای شفای جوان آل کبّه دعا می کند.

این شخص از خواب بیدار شده، مطمئن می شود که آن جوان شفا خواهد یافت، در صدد برمی آید که به در خانه ی آل کبّه رفته، به آنها بشارت بدهد، ولی چون نیمه های شب بوده، منتظر می شود، تا اذان صبح از گلدسته های حرم پخش

می شود، به در خانه ی آل کبّه می رود، در می زند، یک مرتبه می بیند که همان جوان که اول شب او را رو به قبله کرده بودند، در را باز کرد، در حالی که چهره به کلّی عوض شده، صورتش کاملاً گل انداخته، بدن به تحلیل رفته کاملاً به حال یک هفته ی قبل برگشته است.

این داستان را یک بار مرحوم آیه اللّه حاج شیخ عبدالحسین واعظی در منزل ما بر فراز منبر گفت و یک بار دیگر مرحوم آیه اللّه حاج سید محمد کاظم قزوینی در منزل ما بر فراز منبر نقل کرد.

در هر بار جمعی از فضلای نجفی در مجلس حضور داشتند که این خانواده را می شناختند و از این داستان مطّلع بودند.

دیدار مادر و فرزند با توسّل به قمر بنی هاشم علیه السلام

صدیق ارجمند حضرت حجه الاسلام والمسلمین آقای حاج شیخ غلامرضا اسدی نقل می کند که من سال ها در دزفول اقامت داشتم، در همسایگی ما زنی بود که تنها یک پسر به نام «عنبر» داشت، که جوانی زیرک بود و پدرش مشهدی محمد نقّاش نام داشت، من با این خانواده آشنا بودم و رفت و آمد داشتم.

در اوایل بلوغ عنبر پدرش فوت کرد، پس از درگذشت پدر او نیز به علّت نامعلومی از خانه رفت و دیگر برنگشت.

مادر در فراق فرزندش همواره گریان و نالان بود.

پس از گذشت بیست سال از مفقود شدن عنبر، مادرش با دو زن دیگر رهسپار عتبات شدند.

روزی این سه خانم به حرم مطهّر حضرت ابوالفضل علیه السلام مشرّف می شوند، مادر عنبر ضریح حضرت را می گیرد و عرض می کند که من پسرم را از شما

می خواهم.

آنقدر گریه می کند که از هوش می رود، او را به هوش می آوردند، باز گریه می کند و حالش بحرانی می شود، همراهانش او را سوار تاکسی می کنند که به بیمارستان ببرند.

راننده می پرسد که چرا این خانم این قدر مضطرب است، داستان را نقل می کنند، می پرسد: اهل کجا هستید؟ می گویند: دزفول، می پرسد: از کدام محلّه؟ می گویند: فلان محلّه، می پرسد: نام این خانم چیست؟ وقتی نام او را می گویند، راننده در حالی که اشکش سرازیر بود، ماشین را متوقّف می کند، پیاده می شود و می گوید: من «عنبر» هستم و این مادر من است. مادر نیز او را می شناسد، دست در گردن هم می اندازند، آنها را به خانه می برد و مادرش را چند ماهی نگه می دارد.(1)

شفای بیماری با نذر قربانی برای حضرت ابوالفضل علیه السلام

1) روز شنبه 20 ذی حجه الحرام 1434 = 4/8/92، حضرت حجه الاسلام والمسلمین آقای حاج شیخ عباس شیخ الرّئیس کرمانی نقل کردند که حدوداً پنجاه سال پیش درد پهلوی شدیدی برایم عارض شد، در کرمان، تهران و قم به چند دکتر مراجعه نمودم و نتیجه نگرفتم. در حدود دو سال طول کشید، یکی از پزشکان گفت: باید نمونه برداری کنیم، من آمادگی نداشتم، به قم رفته، در حرم حضرت معصومه علیهاالسلام متوسّل شدم.

1- 1. اسدی، گلستان معارف، ج 3، ص 176.

شب در عالم روءیا کسی را دیدم که گوسفندی در کنارش بود، به من گفت: یک گوسفندی نظیر این برای حضرت ابوالفضل علیه السلام نذر کن، نگو که خواب حجّت

نیست.

از خواب بیدار شدم، نذر کردم، همان لحظه درد پهلویم خوب شد.

پس از مدتی برای منبر به روستای «تیک در» رفته بودم، آنجا گفتند: همه چیز داریم، فقط یک گوسفند کم داریم، گفتم: بیاورید، گوسفندی آوردند، دیدم دقیقاً همان گوسفندی است که در عالم روءیا دیده بودم، آن را به سی تومان خریداری کردم و ذبح نمودم.

2) در همان جلسه فرمودند: روزی پسرم شیخ محمود غذا می خورد، قطعه گوشتی در گلویش گیر کرد، خفه شد، رنگش سیاه شد، دست بردم که آن را درآورم دهانش قفل شد، مادرش گفت: اجازه می فرمایید برای حضرت ابوالفضل علیه السلام یک گوسفند نذر کنم؟ گفتم: بکن، او نذر کرد و همان لحظه گوشت از گلویش پرید و نجات یافت.

پنجه ی علم حضرت ابوالفضل علیه السلام در هند

حضرت آیه اللّه حاج آقا تقی قمی طباطبایی می نویسد:

در شهر لکنهو، واقع در شمال هند، زیارتگاه مخصوصی است، به مناسبت وجود یک پنجه ی فلزّی در آن، محل رفت و آمد شیعیان می باشد.

یکی از حجّاج هندی شبی در مکّه حضرت ابوالفضل علیه السلام را در خواب دید، حضرت او را به محل دفن خویش در کربلا راهنمایی فرمود.

وقتی این حاجی به کربلا مشرّف شد، این پنجه را در آنجا دید و در بازگشت آن را به نزد نوّاب آصف الدّوله، حاکم وقت لکنهو آورد.

نوّاب زیارتگاه مخصوصی برای پنجه درست کرد و تولیت آن را به همان حاجی که آن را از کربلا آورده بود واگذار کرد.

پس از مدّتی سعادت علی خان مریض شد و شفا یافت و پس از بهبودی درگاه

زیبایی برای پنجه ساخت.

از آن تاریخ به بعد همه ساله روز پنجم محرم الحرام، مردم به این محلّ می آیند و عَلَم های خود را با این پنجه متبرّک می کنند.

تعداد عَلَم هایی که برای تبرّک جستن به محلّ «پنجه» می آورند، به 40 - 50 هزار می رسد.(1)

آقای حاج آقا محمد شیخ الرئیس، روز شنبه 4/8/83 برابر 20 ذی حجه الحرام 1434 ق. نقل کردند که مدّت مدیدی سینوزیت داشتم، بر موتور که سوار می شدم، به شدّت پیشانی ام درد می کرد و از چشم هایم اشک سرازیر می شد.

پزشکان گفتند که باید عمل شود، من آمادگی نداشتم، روزی به دنبال کاری می رفتم که مربوط به حسینیّه بود، گفتم: یا حسین! من این کار را برای شما انجام می دهم به این امید که سینوزیتم خوب شود. سوار موتور شد به دنبال کار رفتم و دیگر از سینوزیت خبر و اثری نماند.

ایشان گفتند: من مدّتی به درد دل شدیدی مبتلا بودم، سر سفره که می نشستم از شدّت درد دل به خود می پیچیدم.

روزی مجلس روضه ای بودم، سفره پهن شد، آبگوشت نذری آوردند، من نیز به شدّت از آبگوشت ممنوع بودم، سر سفره نشستم و از آن آبگوشت به نیّت استشفاء خوردم، دیگر دل درد به سراغم نیامد.

گوشه ای از عنایت حضرت ابوالفضل علیه السلام

1) مرحوم شیخ حسن بصیری از مرحوم شیخ علی ملاّزاده یکانی (1303 - 1387 شمسی) نقل می کند که مستأجر بودیم و به شدّت در رنج بودیم. در همسایگی ما خانه ای را به چهار هزار تومان فروختند. من خیلی مشتاق بودم که آن خانه از آنِ من باشد، ولی حتّی یک تومان هم ذخیره نداشتم، به حضرت

1- 1. طباطبائی قمی، شهید کربلا، ج 2، ص 192.

ابوالفضل علیه السلام متوسّل شدم، شب در عالم روءیا به محضر مقدّس آن حضرت شرفیاب شدم، حضرت دست مبارک خود را بر شانه ام نهادند و سه بار فرمودند:

خانه ی فلانی از آنِ توست.

چند روز بعد صاحب خانه مرا صدا کرد و گفت: آن معامله به دلایلی به هم خورده است، اگر مایل هستی بیا معامله کنیم.

گفتم: من به دو هزار تومان می خرم، گفت: امکان ندارد.

برخی از همسایه ها آمدند و او را به 2400 تومان راضی کردند، معامله انجام شد. ما هر چه اساس خانه داشتیم با جهیزیه ی همسرم، فروختیم و خانه را خریداری کردیم و به برکت توسّل به قمر منیر بنی هاشم برای همیشه از مستأجری راحت شدیم.(1)

2) مرحوم بصیری از آقای احمدی بازرگان اهل ماکو نقل می کند که به بیماری سختی مبتلا شدم. به کلّی زمین گیر شدم و در خانه بستری گشتم.

یک روز صبح چوپان ما آمد و گفت: دیشب شما را در خواب دیدم که پیاده از رو به رو می آمدید، گفتم: مواظب باشید. گفتید: نه، حضرت قمر بنی هاشم شفایم داده است.

در آن حال، تصمیم گرفتم گوسفند مشخّصی را برای آن حضرت قربانی کنم.

از خواب بیدار شدم و آن گوسفند را آوردم. چوپان آن گوسفند را قربانی کرد و من همان روز از بستر بیماری رهایی یافتم.(2)

3) در کرمانشاه، شخص فلجی را به مجلس روضه می آورند و در مقابل منبر می نشانند. در پایان جلسه همه برمی خیزند، دم می گیرند و «یا اباالفضل» می گویند.

این شخص فلج نیز نشسته یا اباالفضل می گوید.

در این حال، شخص بزرگواری در مقابل این مرد ظاهر می شود و می فرماید:

1- 1. بصیری، کرامات و حکایات پندآموز، ص 62.
2- 1. همان، ص 65.

تو چرا نشسته ای؟ تو نیز برخیز. عرض می کند که من نمی توانم، من فلج هستم.

بار دیگر می فرماید: برخیز، عرض می کند: پس دستت را بده تا بگیرم و برخیزم.

می فرماید: مگر نشنیده ای که در کربلا دست های مرا قطع کرده اند؟!

آن مرد از شنیدن این جمله بی هوش می شود. وقتی به هوش می آید، متوجّه می شود که سلامتی اش را باز یافته است.(1)

4) شخصی برای پیدا کردن کار به تهران می رود، چند روز می گردد و کار پیدا نمی کند. شبی به حضرت ابوالفضل علیه السلام متوسّل شده، عرضه می دارد: شما به دختران امام حسین علیه السلام وعده آب دادی، میسّر نشد، پس از افتادن از اسب نیز نخواستی به خیمه ها منتقل شوی، من به خانواده ام وعده نان داده ام، چگونه با دست خالی به سوی آنها برگردم، یا مرگ یا نجات.

صبح آن روز سیّدی آمده می پرسد: چه کار داری؟ می گوید: بیکار هستم، از سوادش می پرسید. می گوید: خواندن و نوشتن بلد هستم.

قلم و کاغذ به دستش داده می گوید: جلوی این مغازه بنشین و کتابت کن.

آن شخص کتابت را آغاز کرده، برای هر نامه پنج تومان می گیرد، کارش رونق یافته صاحب ثروت عظیم می شود.(2)

5) مرحوم کربلایی مجید رحیمیان از اهالی تازه محله ی شهرستان خوی که مرد ساده و بی آلایشی بود، روزی متوجّه می شود که عدّه ای عازم عتبات هستند. منقلب شده و بدون تدارک سفر با آنها به راه می افتد.

در کربلا پولش تمام می شود. به حرم حضرت ابوالفضل علیه السلام مشرّف می شود و عرض حال می کند.

هنگامی که به نزد دوستانش برمی گردد، می گویند: تو کجا بودی، آقای مشهدی قاسم چند بار به سراغ تو آمده؟

1- 2. همان.

2- 1. همان، ص 67.

در آن حال مشهدی قاسم وارد شده پولی به ایشان می دهد و ایشان نمی پذیرد. سرانجام می گوید: این حواله ی حضرت ابوالفضل علیه السلام است، وقتی به خوی برگشتی، در محله ی شهانق، در فلان کوچه به من پس می دهی.

مرحوم کربلایی مجید پول را می پذیرد، وقتی به خوی برمی گردد، به آن آدرس چندین بار مراجعه می کند، از آن شخص نشانی پیدا نمی کند.(1)

6) حاج حسن چوب فروش که شخص مورد اعتماد است، نقل می کند: به کربلا مشرّف شدم. در کربلا به شدت مریض شدم. از خواب و خوراک ماندم، پس از چند روز به دکتر مراجعه کردم، پیش از آن که داروها را بگیرم، به حرم حضرت ابوالفضل علیه السلام مشرف شدم و عرض کردم: مولاجان! من اشتباه کردم که به دکتر مراجعه کردم، شفا دست شماست، آنگاه گریه می کند و از هوش می رود.

یکی از همسفرهایش او را می بیند، به منزل می آورد، مقدار کمی غذا می خورد و سلامتی اش را باز می یابد.(2)

7) مرحوم آیه اللّه سید محمود مجتهدی (متوفّای 16 رمضان 1414 قمری) برای اینجانب نقل فرمود که یکی از دوستان به شدّت مریض شد، به گونه ای که چندین ماه در حال جان کندن بود.

همه ی دوستان از این موضوع ناراحت بودند، پیرمردی بود که برای ما گاهی خبرهایی می آورد، از او استفسار نمودم، گفت:

این شخص گوسفندی را برای حضرت ابوالفضل علیه السلام نذر کرده، آن را فراموش کرده و انجام نداده است اگر به نذرش عمل کند، خوب می شود.

به برادرش گفتم، گفت: شما می دانید که برادرم همه ی زندگی اش را در راه خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام خرج کرده است.

گفتم: به هر حال این کار باید انجام شود.

او رفت، گوسفندی خرید و به منزل برادرش برد تا در آنجا ذبح کند، دید

1- 2. همان، ص 68.
2- 1. همان.

برادرش نشسته مشغول غذا خوردن است.

معلوم شد که همان لحظه که او گوسفند را به این نیّت خریداری کرده، در همان لحظه او بلند شده و پس از چندین ماه برای اولین بار سر سفره غذا نشسته است. این داستان را شادروان خلخالی به نقل از اینجانب نقل کرده است.(1)

مهر و قهر حضرت ابوالفضل علیه السلام

1) روز سه شنبه 25 ذی قعده الحرام 1434 قمری، در مشهد مقدس خدمت

آیه اللّه حاج سید مهدی خلخالی، موءلّف «فقه الشّیعه» در ده مجلّد، تقریرات درس مرحوم آیه اللّه خویی قدس سره ، از مادربزرگش، مرحومه خدیجه خانم نقل کرد که گفت:

به صورت کاروانی عازم عتبات عالیات بودیم. در گردنه ی اسدآباد سارقان مسلّح به ما حمله کردند، زائران را از مرکب ها پیاده کردند و هر چه همراه زائران بود، غارت نمودند.

یک زن با بچّه ی شیرخوارش سوار اسب بود، هر کار کردند که او نیز از اسب پیاده شود و اسبش را تحویل دهد، قبول نکرد و با دزدان درگیر شد.

در این درگیری، بچه اش از اسب افتاد و به قعر درّه پرت شد. این خانم با صدای بلند فریاد برآورد: ای ابوالفضل من بچّه ام را از شما می خواهم.

در همان لحظه رئیس دزدان که بر اسب سوار بود، اسبش رم کرد و صاحبش را بر زمین انداخت، ولی پاهای او در رکاب گیر کرد.

اسب می دوید و سر صاحبش بر زمین کشیده می شد.

رئیس دزدان دوستانش را صدا زد که مرا نجات دهید، آمدند و او را به یک زحمتی نجات دادند.

آنگاه دوستانش را جمع کرد و گفت: حضرت ابوالفضل علیه السلام به ما اشاره کرد، هر کس از این زائران هر چه گرفته باید پس بدهد.

1- 2. ربّانی خلخالی، چهره درخشان قمر بنی هاشم، ج 1، ص 492.

آنها اطاعت کردند، مرکب ها را پس دادند و آنچه از زائران گرفته بودند، به آنها پس دادند.

خانمی که بچه اش به درّه پرت شده بود، گفت: باید بچّه ام را پیدا کنید.

رئیس دزدان به افرادش دستور داد که به درّه سرازیر شوند و بچّه را پیدا کنند.

آنها رفتند و بچّه را پیدا کردند و دیدند در قعر درّه روی سنگی بدون هیچ صدمه و آسیبی خوابیده، حتّی خراش برنداشته است، بچّه را آوردند و به مادرش

تحویل دادند.

این نشانه ای بود از قهر حضرت ابوالفضل علیه السلام نسبت به رئیس دزدان و مهر آن حضرت به یک زائر.

آیه اللّه خلخالی در مورد مادربزرگش (مادرِ مادرش) می فرمود: من بچّه بودم، همراه ایشان به حرم حضرت ابوالفضل علیه السلام مشرّف می شدم، در مواقعی که حرم خلوت بود، از درِ صحن تا کنار ضریح به طور پیوسته می بوسید و حرکت می کرد، تا به ضریح می رسید.

2) در زمان رژیم سابق، در یکی از پاسگاه های اطراف ارومیّه چند نفر سرباز زیر نظر فرماندهی مشغول خدمت سربازی بودند.

روزی یکی از سربازان را به مأموریّتی می فرستند و او برنمی گردد. نفر دوّم را از پی او می فرستند، او نیز برنمی گردد، نفر سوم را می فرستند، او در مسیر خود به اطراف روستایی می رسد، از رئیس قوم می طلبد که شب مهمان او گردد، او می پذیرد و سرباز را به منزل خود می برد و از او می پرسد که زبان ما را بلد هستی؟ او می گوید: نه، در حالی که بلد بود.

آنگاه جلاّد گردن کلفتی را مأمور قتل سرباز می کند، آن جلاّد به دوستش می گوید: تفنگ آن دو نفر را تو برداشتی، تفنگ این سرباز مال من است.

خنجرش را برداشته به سوی سرباز حمله می کند، سرباز به دست و پا افتاده به حضرت عباس قسمش می دهد.

آن ملعون می گوید: بگو حضرت عباس بیاید و تو را نجات دهد و چاقویی به

پهلوی چپش می زند.

در آن لحظه ماشینی شامل یک پزشک و یک افسر و چند سرباز از راه می رسد، در مقابل خانه می ایسد و به صاحب خانه مشکوک می شوند.

صاحب خانه لحاف روی سرباز انداخته، می گوید: ما می خواستیم بخوابیم.

افسر روی لحاف می نشیند و احساس می کند که چیزی زیر لحاف است، لحاف را کنار می زند و می بیند که سربازی را زیر لحاف ها مخفی کرده اند، بلافاصله سرباز را از دست آنها نجات می دهند و آنها را دستگیر می کنند.(1)

این نیز نشانه ای از مِهر حضرت قمر بنی هاشم علیه السلام نسبت به آن سرباز و قهر آن حضرت به جلّادان خون آشام بود.

نشانی از آتش غضب قمر بنی هاشم علیه السلام

آیه اللّه حاج سید سعید حکیم، مرجع عالیقدر شیعه نقل فرمودند که در زمان صدّام یک تخته قالی بسیار نفیسی در حرم امام حسین علیه السلام بود. صدّام به آن طمع کرد و گروهی را مأمور کرد که به حرم حضرت سیدالشهدا علیه السلام رفته و آن قالی را بیاورند.

شب امام حسین علیه السلام به خواب کلیددار آمد و امر فرمود که آن قالی را به حرم حضرت ابوالفضل علیه السلام منتقل نماید و ایشان انجام داد.

هنگامی که مأمورین صدّام آمدند و آن قالی را خواستند، کلیددار گفت: آن قالی در حرم حضرت ابوالفضل علیه السلام است.

مأموران به حرم قمر منیر بنی هاشم رفتند و گفتند: برخیز و قالی را جمع کن و به ما بده.

کلیددار گفت: من جرأت نمی کنم، هر کس جرأت دارد، بیاید و جمع کند.

یکی از مأمورین که خیلی شجاع و تنومند بود، با نخوت و غرور جلو رفت و

1- 1. بصیری، کرامات و حکایات پندآموز، ص 64.

قالی را لوله کرد و از زمین بلند کرد و بر دوش خود نهاد.

یک مرتبه از زمین کنده شد، در هوا قطعه قطعه شده روی زمین افتاد.

مأمورین از خدّام حرم تعهّد گرفتند که هرگز نباید این خبر به کسی نقل شود و لذا تا صدّام زنده بود، این خبر منتشر نشد، پس از هلاکت صدّام توسط خدّام، این خبر انتشار یافت.

قهر قمر منیر بنی هاشم علیه السلام

اهل عراق، به ویژه اهالی کربلا، ده ها موردِ از موارد قهر حضرت ابوالفضل علیه السلام را مشاهده کرده اند که عمدتاً در مورد افرادی رخ داده که در حرم آن حضرت قسم دروغ خورده اند:

1) مرحوم شیخ حسن بصیری از حاج محمد ابراهیم زرگر نقل کرده که گفت: به هنگام بازگشت از مکه ی معظمه به عتبات عالیات مشرف شدم.

در نزدیکی مقام حضرت ابوالفضل علیه السلام با یک نفر کاسب تبریزی به نام حاج عبّاس آشنا شدم.

روزی حوالی صبح در دکّان ایشان بودم که ناگهان صدایی بلند شد و غوغایی به وجود آمد و همگان به سوی حرم مطهّر می دویدند، صاحب مغازه نیز با شنیدن آن سر و صدا به سوی حرم دوید. من نیز پشت سر او دویدم، چون وارد صحن شدیم، دیدیم جنازه ای را مردم به حالت تحقیرآمیزی می کشیدند که کاملاً سیاه شده بود. همگان اظهار شادی و مسرّت می کردند، شعار می دادند و رجز می خواندند و از آن متوفّی اظهار تنفّر می نمودند.

قضیّه را جویا شدیم، گفتند: این فرد با دو نفر دیگر قتلی انجام داده، دستگیر شده اند و انکار کرده اند و کار به سوگند منتهی شده است.

روز پنج شنبه اول صبح هر سه متّهم را برای ادای سوگند به حرم مطهّر حضرت ابوالفضل علیه السلام آوردند.

یکی از آنها که جسورتر بود، جلو آمده، با دست خود به ضریح مطهّر اشاره

کرده و به دروغ قسم خورده که از این قتل خبری ندارد.

در همان لحظه به سمت بالا پرتاب شده، بر زمین خورده و هلاک شده است.

دو نفر دیگر با مشاهده این معجزه ی باهره، از ترس جان خود به جرم خود اقرار کردند.(1)

2) در روستای ملاکندی از توابع شهرستان اهر در میان دو نفر اختلاف مِلْک پدید می آید.

صاحب ملک به طرف مقابل می گوید: دستت را بر سر بچّه ی دوازده ساله ات که در مجلس حضور دارد بگذار و به مرگ او قسم بخور.

او نگاهی به بچّه اش می کند و می گوید: نه، من به حضرت ابوالفضل علیه السلام قسم می خورم.

مراسم سوگند انجام می شود و پیش از غروب آفتاب آن پسر از دنیا می رود.(2)

3) در روستای نظرعلی از توابع شهرستان ماکو نیز نظیر همین داستان انجام می پذیرد، در آنجا نیز پیش از غروب آفتاب بچّه می میرد.(3)

4) روزی مرحوم حاج میرعلی محدّث از پدر خانمش مرحوم آیه اللّه حاج میر باقر مجتهد (1261 - 1346 قمری) که از بزرگان علمای خوی بود، می پرسد:

در ایام اقامت خود در عتبات عالیات، چه کرامتی از آن بزرگواران مشاهده کردی؟

ایشان می فرماید: دو خانواده معروف در کربلا با یکدیگر وصلت می کنند. پس از شش ماه اختلاف اخلاقی پیش می آید و دختر به خانه ی پدر برمی گردد و آشنایان هر چه وساطت می کنند، مفید واقع نمی شود.

یک سال بعد پدر و مادر این دختر به نجف اشرف مهاجرت می کنند و این

1- 1. همان، ص 55.
2- 2. همان، ص 56.
3- 3. همان.

دختر در کربلا تنها می ماند.

روزی پسر به سراغ دختر می آید، با وعده و وعید او را قانع می کند، وارد خانه شده و با او همبستر می گردد.

داماد می رود و دیگر به سراغ دختر نمی آید، دختر حامله می شود، پسر مطّلع می شود و ادّعای ناموس می کند.

خانواده دختر از دختر ماجرا را می پرسند و او حقیقت را بیان می کند ولی داماد انکار می کند.

برادران دختر تصمیم می گیرند که خواهرشان را به قتل برسانند، دختر می گوید: اگر دست من به دامن پسر برسد، من بی گناهی خود را اثبات می کنم.

خانواده پسر و دختر، او را به زور به خانه ی دختر می آوردند، هر چه دختر او را نصیحت می کند، تأثیر نمی کند، دختر یقه ی او را می گیرد و او را کشان کشان به حرم مطهّر حضرت ابوالفضل علیه السلام می آورد.

علاوه بر خانواده دختر و پسر، مردم کوچه و بازار نیز به دنبال آنها راه می افتند.

دختر در حالی که با یک دست از یقه ی او گرفته بود، با دست دیگر از ضریح حضرت ابوالفضل علیه السلام می گیرد و عرض می کند: اگر نمی خواهید که آبروی من و

خانواده ام از بین برود، بین من و این جوان عصیانگر داوری کن.

ناگهان ضریح به حرکت درمی آید و جوان بدبخت چند متر به هوا پرتاب می شود، به هلاکت می رسد و سیاه می شود و بر زمین می افتد.

خدّام حرم و مردم حاضر در صحنه، ریسمانی به پایش می بندند و جسد نحس او را در شهر می گردانند.

این خبر در شهرهای عراق پخش می شود، والی بغداد که از سوی دولت عثمانی حاکم عراق بود، داستان را به استانبول مخابره می کند و دولت عثمانی پس از تحقیق دستور می دهد که سران و درجه داران ارتش به

کربلای معلّی مشرّف شده، دسته دسته به زیارت حرم مطهر شرفیاب شوند.

ص: 172

این افراد به هنگام تشرّف به حرم اشعاری به ترکی زمزمه می کردند که یک بیت آن چنین است:

بابان حیدر جنّتده گوزلری پاک ایشیندی سنلن تفاخر ایلر او آرکا داشلارینه

یعنی: پدرت حیدر کرّار در بهشت دیدگانش بسیار روشن گردید، او به همه ی دوستانش با وجود تو افتخار می کند.(1)

5) مرحوم میربابایی که مردی موءمن و صاحب کمال بود، نقل کرد که در روسیه میان دو نفر اختلاف پدید آمد و منجر به شکایت شد.

مدّعی در دادگاه گفت: اگر منکر هفت قدم به طرف قبله بردارد و در قدم هفتم به حضرت ابوالفضل علیه السلام قسم بخورد، من از ادّعای خود صرف نظر می کنم.

رئیس دادگاه که مسلمان نبود، موضوع را متوجّه نمی شود، وقتی به او توضیح می دهند، قبول می کند.

منکر در اطاق قاضی هفت قدم برداشته، مهیّای سوگند می شود، ناگهان به زمین می افتد و هلاک می شود.

به مرکز گزارش می کنند و در مطبوعات اعلام می کنند که از این پس هرگز در دادگاه های ما دادگاه حضرت عبّاسی دایر نخواهد شد.(2)

6) در روستای کانیان در میان چند نفر اختلاف مرزی رخ می دهد که منجر به سوگند به حضرت ابوالفضل علیه السلام می شود.

یکی از آنها قرار می شود که هفت قدم به طرف قبله بردارد و قسم بخورد، در قدم چهارم به زمین خورده، هلاک می شود و رویش مانند ذغال سیاه می شود.

به این جهت آن محل به نام: «ایت اولن» یعنی محل مرگ سگ، مشهور می شود.(3)

7) شخصی به نام افشار، رئیس پاسگاه ژاندارمری ایواوغلی (در سی

1- 1. همان، ص 57.
2- 1. همان، ص 58.
3- 2. همان، ص 59.

کیلومتری شمال شرقی شهرستان خوی) به ارسباران منتقل می شود. در آنجا با فرد شیادی تبانی می کند و پرونده ی بدهکاری شخص موءمنی را به مبلغ چهار تومان تشکیل می دهند.

آن فرد در دادگاه محکوم می شود و آن مبلغ را پرداخت می کند و خطاب به افشار می گوید: من قضاوت را به حضرت عباس حواله می کنم.

افشار می گوید: مانعی نیست، آن حضرت هر چه می تواند انجام بدهد. سپس سوار موتور شده راه می افتد، در فاصله ی کوتاهی تصادف می کند و پایش می شکند.

دکتر آیه اللهی در خوی نبوده و دکتر شفیعی نیز عمل او را نمی پذیرد، به همان

حال زجرکش می شود و به سزای عمل خود می رسد.(1)

8) مرحوم حاج شیخ حسن فقیه، بر فراز منبر نقل کرد که پس از ورود متّفقین به سال 1320 شمسی و رفتن رضاخان، در شهر میاندوآب بچه ها هیئتی تشکیل می دهند و علم برمی دارند.

سرباز خائنی که طرفدار رضاخان بوده، متعرّض بچه ها شده و می خواهد عَلَم را از دست آنها بگیرد. یکی از بچّه ها عَلَم را محکم می گیرد و می گوید:

این عَلَم حضرت ابوالفضل است.

سرباز می گوید: او عَلَم نیاز ندارد، من برای متکّای خود به این پارچه نیاز دارم و عَلَم را به زور از دست بچّه ها می گیرد.

بچّه ها فریاد برمی آورند: یا ابالفضل! یا ابالفضل!

در همان حال سرباز سیلی محکمی خورده، رنگش سیاه شده و هلاک می گردد.(2)

9) صدیق ارجمند، خطیب ارزشمند، مرحوم حاج میرزا محمود وحدت نقل می کرد که در ایام رضاخان در کوچه ای، که اینک به نام مرحوم حاج فخر (در

ص: 174

1- 1. همان.
2- 2. همان، ص 60.

خیابان عباسی تبریز) مشهور است، پاسبانی می خواست چادر زنی را بردارد، او نیز به شدّت امتناع می کرد و به او التماس می کرد که این دفعه از من بگذر، من دیگر بیرون نمی آیم و او قبول نمی کرد.

در این اثناء مرحوم حاج فخر دوزدوزانی از خانه بیرون می آید و به طرف زن می رود که او را نجات دهد، یک مرتبه می شنود که آن زن پاسبان را به حضرت ابوالفضل علیه السلام قسم داد، برمی گردد.

مردم می پرسند که چرا برگشتید؟ ایشان می فرماید: او را به جای بزرگی قسم داد، آنجا دیگر جولانگاه من نیست.

در آن گیر و دار که پاسبان از چادر زن گرفته بود و می کشید و زن با تمام قدرت چادر را گرفته بود و رها نمی کرد، پاسبان تکانی می خورد، از تفنگ او یک تیر رها می شود، از زیر چانه اش وارد می شود و در دم جان می سپارد و آن زن چادرش را برمی دارد و صحنه را ترک می کند.

10) مرد ثروتمند کم اعتقادی در ممقان، از شهرهای آذربایجان شرقی، مکرّر به حضرت ابوالفضل علیه السلام به دروغ قسم می خورد، مردم او را از این کار منع می کردند و می گفتند: مورد غضب قرار خواهی گرفت اما او در پاسخ می گفت: سر آن بزرگوار به قدری شلوغ است که تا پنجاه سال دیگر به من نوبت نمی رسد، من در این مدّت کارم را انجام می دهم.

آنگاه برخاسته برای رسیدگی به گوسفندانش به بیرون شهر می رود، در این مسیر صاعقه ای می آید و او را می سوزاند و خاکستر می کند.(1)

11) مرحوم شیخ حسن بصیری از مرحوم شیخ جلیل منصرف نقل می کند که در قفقاز یکی از آشنایان را دیدم که خیلی ناراحت است. از علت ناراحتی اش جویا شدم، گفت: دیشب فلان کمونیست در قهوه خانه به حضرت ابوالفضل علیه السلام اهانت کرد، من ناراحت شدم و گفتم: اگر او مورد قهر و غضب قرار نگیرد، من نیز

1- 1. همان، ص 65.

کافر خواهم شد.

مرحوم شیخ جلیل می گوید: اگر او تا چهل روز به سزای عملش نرسد، من نیز روحانیّت خود را ترک خواهم کرد.

بعد از چند روز آن کمونیست را دیدم که سر و صورتش را کاملاً بسته، فقط چشمانش دیده می شود. از علّتش پرسیدم. معلوم شد که دهان و زبانش کج شده، قدرت سخن گفتن ندارد و قیافه اش به کلّی دگرگون شده است.(1)

12) مرحوم کربلایی علیرضا یکانی از متدیّنین خوی با جمعی به عتبات عالیات مشرّف می شود. در کربلا پولش گُم می شود، به همسفرهایش می گوید: من پولم را به بیرون از این محل نبرده ام، پول من همینجا گُم شده است، همه اظهار بی اطّلاعی می کنند، سرانجام به طور دسته جمعی به حضرت ابوالفضل علیه السلام قسم می خورند.

یکی از همسفرها همان روز درد شکم می گیرد و می میرد.

هنگامی که وسایلش را جمع می کنند، کیسه و پول مفقود شده را در میان وسایل او پیدا می کنند.(2)

عمر تازه با عنایت حضرت ابوالفضل علیه السلام

مرحوم حاج نقی دبّاغی از مرحوم پدرش حاج علی اکبر دبّاغی نقل کرد که گفت: در حرم قمر بنی هاشم زائری را دیدم که به حضرت عرض می کرد: آقاجان 28 سال از عمر من باقی مانده، از خدا بخواه که در این 28 سال معصیت نکنم.

وقتی از حرم بیرون آمد، داستانش را پرسیدم، حاضر نبود بیان کند، پس از اصرار گفت:

دو سال پیش به شدّت مریض شدم. دکترها جوابم کردند، روزی به حالت نزع روح افتادم، همه ی اعضای خانواده در اطراف بسترم گریه می کردند، یک

1- 1. همان، ص 66.
2- 2. همان، ص 69.

مرتبه شخصیّتی را دیدم که به من فرمود: بلند شو. گفتم: قادر نیستم، فرمود: چرا، حرکت کن.

من حرکت کردم و به دنبال ایشان راه افتادم. در بیرون منزل پاهایش از زمین کنده شد، به طرف آسمان عروج کرد و من نیز به دنبالش صعود کردم.

به جایی رسیدیم که تعدادی از بزرگان جمع بودند، کسی که مرا برد، به بزرگ ترین آن جمع عرضه داشت: شفای این جوان را از خدا بخواه.

آن بزرگوار فرمود: عمرش تمام شده است.

ایشان عرض کرد: مادرِ این جوان در آشپزخانه صورتش را بر روی زمین نهاده به من متوسّل شده است. جواب او را چه کسی خواهد داد؟

آن بزرگوار که بعداً فهمیدم وجود مقدّس رسول خدا بود، فرمود: من سی سال برای او از خدا عمر گرفتم. از آن تاریخ دو سال گذشته و 28 سال از عمرم باقی است. کسی که مرا بالا برد، یک مرتبه عبایش کنار رفت و دیدم که دست ندارد.

عنایت حضرت ابوالفضل علیه السلام به یک خانواده مسیحی

1) مرحوم شیخ حسن بصیری از مرحوم شیخ حسن هاتفی نقل می کند که یک نفر مسیحی مسلمان شده بود و بالای ماشین خود نام مقدّس حضرت ابوالفضل علیه السلام را نوشته بود. از علّتش پرسیدند، گفت:

روزی با خانواده ام سوار ماشین بودم، به هنگام عبور از گردنه ی قوشچی، ماشین به طرف درّه ی بسیار عمیقی چپ شد، ما در عین ناامیدی به آن حضرت متوسّل شدیم، در این هنگام شخصی ظاهر شد و به ماشین اشاره فرمود. ماشین به سنگی برخورد کرد و متوقّف شد.

وقتی پیاده شدیم آن شخص را ندیدیم، ولی خود، خانواده، ماشین و بار آن کاملاً سالم بود.

ماجرا را به صاحب بار که اهل تهران بود، نقل کردیم. ایشان ما را به محضر

مرحوم آیه اللّه بروجردی قدس سره برد، ما به دست آن بزرگوار مسلمان شدیم و از آن تاریخ با حضرت ابوالفضل بنای مشارکت گذاشتیم، دو ماشین دیگر نیز داریم که آنها را نیز با آن حضرت شریک هستیم. با مساعدت مرحوم آیه اللّه بروجردی به کربلا نیز مشرّف شدیم.(1)

2) مرحوم آیه اللّه حاج سید علی اصغر صادقی خویی (1312- 1402 قمری) نقل فرمود: با جمعی از دوستان در صحن مطهر حضرت ابوالفضل علیه السلام مشغول صحبت بودیم، شخصی بهت زده وارد شد و گفت: قبر امام عباس کجاست؟

ما او را ملامت کردیم و گفتیم: اگر تو مسلمان هستی، چرا امام را از غیر امام نمی شناسی؟ و اگر مسلمان نیستی اینجا چه کار داری؟

گفت: کشتی ما در فلان دریا در حال غرق شدن بود، دستم از همه جا کوتاه شد، به یادم آمد که مسلمان ها وقتی دستشان از همه جا کوتاه می شود به حضرت عبّاس پناهنده می شوند، من نیز به آن حضرت پناهنده شدم، ناگهان دستی آمد و از گریبانم گرفت و در ساحل بر زمین گذاشت.

من همانجا عهد کردم که پس از نجات به زیارت قبر آن حضرت مشرّف شوم و اینک برای ادای وظیفه ام آمده ام.(2)

3) مرحوم حاج میرعابدین نقل کرد: روز تاسوعا برای عیادت مریضی عازم تبریز بودم. جوانی ماشین را نگه داشت و مرا سوار کرد، هنگامی که به مقصد

رسیدم، خواستم پول بدهم، قبول نکرد و گفت:

من مسیحی هستم، مشکلی داشتم، روز تاسوعا در مسجد متوسّل شدم، نتیجه گرفتم، با خود نذر کردم که در روزهای تاسوعا رایگان کار کنم.(3)

4) آیه اللّه سید صادق شیرازی شب یک شنبه 11/5/88 برابر دهم شعبان 1430 قمری از آقای یعفوفی از علمای جبل عامل نقل کردند که گفت:

1- 1. همان، ص 66.

2- 2. همان، ص 82.
3- 1. همان، ص 210.

روزی برای زیارت حضرت زینب علیهاالسلام به دمشق رفته بودم. به هنگام بازگشت، با یکی از راننده ها که در مسیر جبل دمشق کار می کرد، مصادف شدم. پرسید: عازم بعلبک هستید؟ گفتم: آری. گفت: بفرمایید که آماده حرکت هستم.

دیدم دو نفر خانم صندلی عقب نشسته اند و من در صندلی جلو نشستم، بلافاصله حرکت کرد.

در اثنای راه به یکی از آن خانم ها گفت: داستان خود را برای حاج آقا تعریف کن.

آن خانم گفت: من مسیحی هستم. پس از ازدواج چند سالی گذشت که صاحب فرزند نشدم، همسرم گفت: من علاقه به فرزند دارم، مجبورم تجدید فراش کنم، ولی در اینجا نمی کنم که شما اذیّت نشوید، به اروپا می روم، آنجا همسری انتخاب می کنم که از او صاحب فرزند شوم.

من به شدّت ناراحت شدم، ولی چیزی نگفتم، چون حقّش بود.

پس از چند روز وقتی به خانه آمد، بلیط هواپیما را به من ارائه داد و گفت: فلان روز می روم.

آن شب تا صبح گریه کردم، بالش زیر سرم کاملاً خیس شده بود.

اواخر شب خوابم برد، در عالم روءیا دیدم که شخص بسیار جلیل القدری روی اسب در بالکن خانه ی ما ایستاده و به من می فرماید:

ما به تو فرزندی می دهیم، به شرط اینکه نامش را نام پدر من بگذاری.

من به تصور اینکه او حضرت مسیح علیه السلام است، گفتم:

شما که پدر ندارید.

فرمود: من ابوالفضل هستم، پدرم حضرت علی علیه السلام می باشد.

وقتی بیدار شدم، خوابم را برای شوهرم تعریف کردم.

شوهرم گفت: من بلیط را کنسل می کنم. اگر تو حامله شدی، من مرضی ندارم که شما را رها کنم و همسر دیگری انتخاب کنم.

چند روز از این روءیا نگذشته بود که آثار حاملگی ظاهر شد، به دکتر مراجعه

ص: 179

کردم، گفت: حامله هستی و جنین تو پسر می باشد.

سرانجام پسرم به دنیا آمد و او را «علی» نام نهادم و اینک چهار ساله است.

هنگامی که به محل خود رسید، بالکن خانه اش را به من نشان داد و گفت: حضرت ابوالفضل علیه السلام روی همین بالکن ایستاده بود.

چون پیاده شد، پسرش را صدا کرد او نیز به بالکن خانه آمد.

گفت: این همان فرزندی است که حضرت ابوالفضل علیه السلام به من عطا فرموده و من طبق فرمان، او را «علی» نامیده ام.

5) روز چهارشنبه 9/6/84 برابر 25 رجب 1426 قمری، یکی از دوستان که برای روضه خوانی به اصفهان می رود، نقل کرد:

در دهه ی عاشورا در قائمیّه ی اصفهان منبر داشتم، راننده راه را اشتباه کرد، دیدیم اطعام مفصّلی هست، پرچم بزرگی زده اندکه رویش نوشته:

«یا أبا الفضل العباس أدرکنی»

ولی بالای آن صلیب است.

از روی تعجّب پیاده شده از صلیب پرسیدیم، گفتند: کسی که خرجی می دهد، مسیحی است.

گفتیم: کجاست؟ ما را به اتاقی راهنمایی کردند که تنها نشسته بود و به ما اعتنایی نکرد.

گفتند: ایشان روضه خوان است، از قم آمده است.

یک مرتبه منقلب شد و همه اش می گفت: یا اباالفضل العبّاس، یا قمر بنی هاشم.

آنگاه عکس حرم حضرت ابوالفضل را به ما نشان داد و گفت:

من هر سال این خرجی را می دهم و یک نفر روضه خوان دعوت می کنم که در کنار دیگ ها روضه بخواند. چند لحظه پیش یادم آمد که امسال روضه خوان دعوت نکرده ایم.

به عکس حرم حضرت ابوالفضل علیه السلام نگاه کردم و گفتم: آیا ممکن است امسال

ص: 180

شما روضه خوان برای ما بفرستی؟

هنوز پنج دقیقه نشده که شما آمدید.

عنایت قمر بنی هاشم علیه السلام به یک وزنه بردار إباضی

روز چهارشنبه 21/77/88 برابر 25 صفر 1431 قمری، خطیب ارجمند آقای سید محمدباقر فالی، در مدرسه امام رضا در مشهد مقدس در حضور جمعی از اهل وِلا نقل کردند که در مسقط پایتخت کشور عُمان، وزنه بردار معروف بود به نام «نبیل» که پیرو مذهب اِباضی بود.

او که قهرمان اول وزنه بردای بود، روزی به هنگام برداشتن وزنه رباطهای

زانویش قطع می شود که دیگر نمی تواند پاهایش را جمع کند، حداکثر تا زاویه قائمه جمع می شود. دکترها می گویند: باید عمل شود و بعد از عمل نیز دیگر نمی تواند وزنه های سنگین را بردارد.

مادرش شیعه بود، به او می گوید: بیا برویم حسینیه، به امام حسین علیه السلام متوسّل می شویم، او مسخره اش می کند.

مادر به حسینیّه می رود و به هنگام دعا به حضرت ابوالفضل علیه السلام متوسّل می شود.

وقتی به خانه می آید، به نبیل می گوید: برای شفای تو دعا کردم وبه حضرت ابوالفضل علیه السلام متوسّل شدم.

نبیل علی الرّسم می گوید: خیلی ممنون، ولی دل نمی بندد.

فردا به تمرین می رود، یک وزنه ی نود کیلویی برمی دارد، در آیینه سیمای شخص بزرگواری را می بیند که در پشت سرش پیداست و یک پَر در کلاه خود دارد، شبیه آنچه در شمایل حضرت ابوالفض علیه السلام دیده است.

نبیل جرأت نمی کند که برگردد و به پشت سرش نگاه کند، ولی احساس می کند که این وزنه ی نود کیلویی را مثل پَر برداشته است.

آنگاه وزنه ی 130 کیلویی، 180 کیلویی، سپس 210 کیلویی برمی دارد که

خیلی راحت و بدون فشار این کار را می کند و زانوها به راحتی خم می شوند.

روز بعد به نزد دکتر می رود و می گوید: من وزنه ی 210 کیلویی برداشتم، دکتر خیلی تعجب می کند.

سه روز بعد برای عمل وقت گرفته بود که دیگر نیازی به عمل پیدا نمی کند.

آقای فالی گفت: من تقریر اول و تقریر دوم دکتر را دیدم، به آقای نبیل گفتم که به حسینیّه بیاید و این تقریرها را با خود بیاورد. شب تقریرها را آورد و آنها را به

مردم نشان دادم و به او گفتم که برخیز. برخاست، همگان دیدند که راحت برمی خیزد و می نشیند.

آقای نبیل شخص معروفی بود و برای اهل مجلس شناخته شده بود. پس از این عنایت قمر بنی هاشم آقای نبیل و هفده تن از اقوامش که همگی «اِباضی» بودند، به آیین تشیّع مشرّف شدند.

جالب توجّه است که نبیل با هزینه ی مَلِک به بیمارستان مراجعه کرده بود.

ص: 182

جایگاه رفیع حضرت علی اکبر و حضرت علی اصغر علیهماالسلام

اشاره

روز جمعه 24/12/80 برابر 30 ذی حجه الحرام 1422 قمری، با ماشین آقای بذرافشان از قم به اصفهان رفتیم، آقای بذرافشان در ماشین نقل کردند که پارسال 12/11/79 به عتبات مشرّف شدم و روز 21/11/79 به اصفهان بازگشتم، به شدّت مریض شدم و در بیمارستان بستری شدم.

همه اش زیر سرم بودم و وضع بسیار بدی داشتم.

به حضرت سیدالشهداء علیه السلام متوسّل شدم و عرض کردم که زائر شما در بیمارستان با این وضع مانده است!

شب در عالم روءیا دیدم که به عتبات مشرّف شده، به حرم مطهّر حضرت سیدالشهداء وارد شدم، درب ضریح باز شد، دیدم امام حسین علیه السلام در وسط ضریح ایستاده است.

خواستم روی پاهای حضرت بیفتم، اجازه نفرمودند. خواستم به پایین پا متوجّه شوم، اجازه نفرمودند.

عرض کردم چرا اجازه نمی فرمایید؟ فرمودند:

شما خیلی مقصّر هستید، چرا در فلان جا فلان حرف را زدی و نام حضرت علی اکبر را بردی؟ آیا مقام او را می دانی؟

آقای بذرافشان گفت: من آن سخن را از باب شوخی گفته بودم و لذا التماس

کردم که از تقصیر من بگذرد، اظهار ندامت کردم و حضرت گذشت.

همین طور که مشغول گریه و تضرّع بودم، از خواب بیدار شدم و نیم ساعتی نیز در بیداری گریه کردم.

حالم طوری بود که دو نفر زیر بغلم را می گرفت تا بتوانم حرکت کنم، ولی پس از این روءیا احساس کردم که سبک شده ام. سِرُم را روی دست گرفتم، بدون اینکه از کسی کمک بگیرم، به دستشویی رفتم.

صبح که دکتر آمد، گفتم: مرا مرخّص کنید، گفت: امکان ندارد، همه ی بدنت را چرک فرا گرفته، حدّاقل باید یک هفته ی دیگر بمانید.

نتوانستم به او بگویم که چه اتّفاقی افتاده است.

ظهر آقای ابطحی زنگ زد، خودم پاسخ دادم، پرسید: شما کی هستید؟ احتمال نمی داد که خودم باشم. بالاخره روز دیگر مرخّص شدم.

کرامتی از حضرت علی اکبر علیه السلام

حضرت علی اکبر در سیرت و صورت شبیه ترین مردمان به خاتم پیامبران صلی الله علیه و آله و از نظر صولت و هیبت در میدان نبرد، یادآور دلاوری های حیدر کرّار امیرموءمنان علیه السلام بود.(1)

میلاد مسعود حضرت علی اکبر روز یازدهم شعبان سال 33 هجری(2) و سن مبارکش به هنگام شهادت 27 سال بود و به اتّفاق مورّخان از امام سجّاد علیه السلام از نظر سِنّی بزرگ تر بود.(3)

مادرش «لیلا» دختر ابومرّه بن عروه بن مسعود ثقفی، از یک خاندان اصیل و شریف بود، که از رسول خدا روایات فراوانی در شرافت و جلالت قدر عروه بن مسعود رسیده است.(4)

عروه بن مسعود شخصیّت برجسته ی قریش بود که در قرآن کریم به او اشاره شده، آنجا که قریش گفتند:

1- 1. سید ابن طاووس، لهوف، ص 63.
2- 2. مقرّم، علی الاکبر، ص 12.
3- 3. ابن ادریس، سرائر، ج 1 ص 654 656.
4- 1. ابن حجر، الإصابه، ج 4، ص 238.

«لَوْلاَ نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِّنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ»؛

پس چرا این قرآن به یکی از دو مرد بزرگ از دو قریه نازل نشده؟(1)

که منظور ولید بن مغیره از مکه و عروه بن مسعود از طائف می باشد.(2)

در صلح حدیبیّه نیز از سوی قریش صلح نامه را او امضا کرد.(3)

حضرت علی اکبر بدون تردید ازدواج کرده بود و صاحب فرزند بود.

در حدیثی از امام رضا علیه السلام از همسر آن حضرت «امّ ولد» تعبیر شده(4) و آن اشاره است به اینکه او کنیز و صاحب فرزند بود.

در زیارتنامه ی مأثور که با سند صحیح از امام صادق علیه السلام رسیده، آمده است:

صلّی اللّه علیک وعلی عترتک وأهل بیتک وآبائک وأبنائک؛

خدا درود بفرستد بر تو و عترت تو و اهل بیت تو و پدران و فرزندان تو...(5)

این فراز صراحت دارد که آن حضرت فرزندان و همسر یا همسرانی داشته است. در فراز دیگری از همین زیارتنامه آمده است:

صلی اللّه علیک یا أبا الحسن؛

درود خداوند بر تو ای اباالحسن.(6)

بر این اساس، کنیه ی آن حضرت «ابوالحسن» می باشد و شاید یکی از فرزندان آن حضرت «حسن» باشد.

در چندین فراز از زیارت مخصوص روز اوّل رجب، تعبیراتی در حق حضرت علی اکبر علیه السلام به کار رفته که صراحت در عصمت آن حضرت دارد.(7)

حضرت علی اکبر علیه السلام در نزد پدر بزرگوارش آن قدر عزیز بود که در دوران

1- 2. سوره زخرف، آیه 31.
2- 3. بحرانی، البرهان، ج 8، ص 552.
3- 4. ابن حجر، الإصابه، ج 4، ص 238.
4- 5. کلینی، الکافی، ج 5، ص 361؛ شیخ طوسی، تهذیب الأحکام، ج 7، ص 449.
5- 6. ابن قولویه، کامل الزّیارات، ص 239.
6- 1. همان، ص 240.
7- 2. شهید اول، المزار، ص 174.

صباوت در غیر موسمش از پدرش انگور طلبید، امام حسین علیه السلام از طریق اعجاز از زیر سقف، از کنار ستون مسجد برای او انگور عطا نمود. (1)

شاید به همین دلیل بود که روز عاشورا از پدر بزرگوارش آب مطالبه نمود، زیرا انتظار داشت که آن حضرت از طریق اعجاز او را سیراب کند، تا به میدان بازگشته و با دشمنان خدا بهتر نبرد کند.

حضرت علی اکبر علیه السلام نخستین شهید از خاندان پیامبراکرم صلی الله علیه و آله در روز عاشورا بود.(2)

از این رهگذر در زیارتنامه ی آن حضرت آمده است:

السّلام علیک یا اوّل قتیل من نسل خیر سلیل، من سلاله ابراهیم الخلیل؛

سلام بر تو، ای نخستین شهید از نسل بهترین خاندان، از تبار حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام .(3)

این زیارتنامه از سوی امام هادی علیه السلام به سال 252 قمری صادر شده و به زیارت ناحیه ی مقدسه معروف می باشد.(4)

از حضرت علی اکبر علیه السلام کرامات فراوان مشاهده شده که یک مورد آن به صورت مستند به ما رسیده، آن را در اینجا نقل می کنیم:

در حدود شصت سال پیش یک نفر مسیحی به نام: «سیمون»، قسمت نجّاری شرکت مهمّی را در حصارک کرج بر عهده داشت.

روزی پزشکی که در آن شرکت کار می کرد، شمایل حضرت علی اکبر علیه السلام را آورد و از آقای سیمون خواست که آن را قاب کند.

سیمون پرسید که این شمایل کیست؟

آن پزشک در حدّ اطّلاعات خود، شمّه ای از فضایل و مناقب آن حضرت را

1- 3. محلاّتی، فرسان الهیجاء، ج 1، ص 299.
2- 4. ابن الأثیر، الکامل فی التاریخ، ج 4، ص 74.
3- 5. ابن المشهدی، المزار الکبیر، ص 485.
4- 1. نگارنده، نبراس الزائر، ص 134.

برای ایشان برشمرد.

سیمون به شدّت به آن شمایل دلبستگی پیدا کرد، آن را قاب کرده و در مقابلش نصب کرد.

به هنگام صرف غذا، میز غذا را در مقابل آن شمایل قرار داد و مشغول غذا شد.

بطری شراب را آورد، درش را باز کرد، لیوان را پُر کرد و روی میز نهاد، هنگامی که به طرف لیوان دست برد، آن را خالی یافت!

دست به طرف بطری برد و آن را نیز خالی یافت!

او متوجّه شد که صاحب شمایل نخواسته او با این نوشیدنی آلوده شود و لذا یک چنین کرامتی را بروز داده است.

سیمون به شدّت تحت تأثیر قرار گرفت، بدنش لرزید، به خدمت سید محمد تقی اشرفی رفت و از او راه تشرّف به اسلام را فرا گرفت و مسلمان شد.

این کرامت باهره را مرحوم آیه اللّه سید نور الدّین میلانی (1335 1425 قمری) بدون واسطه از سید محمد تقی اشرفی برای نگارنده نقل فرمود.

سید محمد تقی اشرفی، فرزند سید عبدالغفّار مازندرانی، متوفای 1365 قمری، از اساتید بزرگ نجف اشرف، از شاگردان آخوند خراسانی و از استوانه های علمی و اخلاقی زمان خود بود.(1)

من به چشم خود دیدم که آرام جانم می رود

شهادت حضرت علی اکبر علیه السلام آن قدر بر امام حسین علیه السلام سخت بود که مرحوم شیخ جعفر شوشتری می نویسد: در مصیبت حضرت علی اکبر سه مرتبه نزدیک بود امام علیه السلام قالب تهی کند.

در مورد مرحوم آیه اللّه سید ابوالحسن اصفهانی نقل شده: هنگامی که

1- 1. شیخ آغا بزرگ تهرانی، نقباء البشر، ج 3، ص 1144.

فرزندش را سر بریدند، چون می دانست که توطئه ای در کار است و می خواهند در نجف اشرف اختلاف ایجاد کنند، بسیار با متانت رفتار کرد، در مراسم تشییع و مجالس ترحیم، خود را بسیار طبیعی، صبور و شکیبا نشان داد، قاتل را عفو کرد، ولی شب ها در پشت بام منزلش ناله های جانسوز می زد و همه اش می گفت:

داغی که حسین از غم اکبر به جگر داشت جز خالق اکبر ز دل او که خبر داشت

نام نامی و یاد گرامی حضرت علی اصغر علیه السلام

بر اساس تحقیق، از حضرت سیدالشّهداء علیه السلام دو طفل رضیع در روز عاشورا به شهادت رسیده که عبارتند از:

1) حضرت علی اصغر

2) عبداللّه رضیع

حضرت علی اصغر شش ماهه بود، مادرش رباب بود، خواهرش حضرت سکینه بود، قاتلش حرمله بود، محلّ شهادتش در میدان جنگ و در آغوش امام حسین علیه السلام بود.

ولی عبداللّه رضیع روز عاشورا به هنگام ظهر متولّد شد، مادرش امّ اسحاق، خواهرش رقیّه، قاتلش عبداللّه بن عُقبه ی غَنَوی و محل شهادتش در مقابل خیمه ها در آغوش سیدالشهداء علیه السلام بود.

برای تحقیق در این زمینه به کتاب «فرسان الهیجاء» مراجعه شود.(1)

تعبیر: «عبداللّه» و «طفل رضیع» در زیارتنامه ی ناحیه ی مقدّسه که در سال 252 قمری از سوی امام هادی علیه السلام صادر شده، آمده است:

السلام علی عبداللّه بن الحسین، الطِّفل الرَّضیع؛

درود بر عبداللّه، فرزند امام حسین، طفل شیرخوار(2)

نام نامی «علی اصغر»

و نام نامی علی اصغر در زیارتنامه ای که سید ابن طاووس برای روز عاشورا

ص: 188

1- 1. محلاّتی، فرسان الهیجاء، ج 1، ص 242 274.
2- 2. ابن مشهدی، مزار کبیر، ص 488؛ نگارنده نبراس الزّائر، ص 135.

نقل کرده، آمده است:

صلّی اللّه علیک وعلیهم وعلی ولدک علیّ الأصغر الّذی فُجِعتَ به؛

درود خداوند بر شما و بر آنان و بر فرزندت «علی اصغر» که به وسیله ی او داغدار شدی. (1)

بر اساس این تحقیق آنچه در مقاتل اختلاف در محلّ شهادت، نام قاتل و غیره وجود دارد، حل می شود.

با توجّه به آنچه از امام سجاد علیه السلام روایت شده، که پدرم آن قدر به پدرش علاقه داشت که می فرمود: اگر خداوند به من یکصد فرزند پسر عنایت کند، همه اش را «علی» نام می گذارم، احتمال می رود که طفل رضیع به نامگذاری نرسیده باشد، لذا به عنوان «عبداللّه» معروف شده باشد و اگر از سوی امام حسین علیه السلام نامی برایش انتخاب شده باشد، به دست ما نرسیده باشد.

تعبیر: «رضیع» یعنی: شیرخواره نیز بر اساس فهم عُرف می باشد، زیرا مادرش شیر نداشت که به او شیر دهد و در خیمه ها آبی پیدا نمی شد که با آب فرات کامش را بردارند، از این رهگذر تعبیر رضیع نیز تعبیر مسامحه ای می باشد، جز اینکه در زیارتنامه ی مأثور از معصوم آمده است.

بر اساس روایتی از امام محمد باقر علیه السلام ، امام حسین علیه السلام فرزند شیرخوارش را در آغوش گرفته به سوی آن قوم عنود آورد، پس تیری بر او اصابت کرد، خون آن عزیز سرازیر شد، امام حسین علیه السلام کف دستش را از خون فرزندش پُر کرد، به سوی آسمان پاشید و عرضه داشت:

بار خدایا! اگر امروز نصرت خود را از ما دریغ کردی، آن را برای آنچه خیر است قرار بده، انتقام ما را از این ستمگران بگیر.(2)

حضرت علی اصغر دقیقاً شش ماهه بود و مادرش رباب دختر امرء القیس، از بانوان با فضیلت و مورد علاقه ی خاص امام حسین علیه السلام بود که برای آن حضرت

1- 3. سید ابن طاووس، اقبال الأعمال، ج 3، ص 71؛ مجلسی، بحارالانوار، ج 101، ص 314.

2- 1. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج 4، ص 644.

دو فرزند آورد:

1) حضرت سکینه

2) حضرت علی اصغر

برخی محقّقین از مورّخان برای امام حسین علیه السلام شش فرزند ذکور نوشته اند:

1) حضرت علی اکبر علیه السلام

2) حضرت علی اوسط (امام زین العابدین علیه السلام)

3) حضرت علی اصغر علیه السلام

4) محمد

5) عبداللّٰه

6) جعفر(1)

در اینجا به نام علی اصغر تصریح شده و در کنار آن از عبداللّٰه نام برده شده و آمده است: گفته می شود که عبداللّٰه نیز با پدرش به شهادت رسید.(2)

سبط ابن جوزی می نویسد:

امام حسین علیه السلام فرزندش را مشاهده کرد که از تشنگی دست و پا می زند، آن را به دست گرفت و مقابل لشکر آورد و فرمود:

ای لشکر! اگر به من رحم نمی کنید، به این طفل رحم کنید.

پس تیری بر گلوی او خورد و گلویش را برید.

پس امام علیه السلام گریست و عرضه داشت:

بار خدایا! بین ما و این قوم داوری کن که ما را دعوت کردند که ما را یاری کنند، ولی ما را کشتند!

پس ندای منادی از آسمان شنیده شد که می گفت:

ای حسین! او را فروگذار که برای او در بهشت دایه ای در نظر گرفته شده

ص: 190

1- 1. ابن طلحه، مطالب السّوءول، ص 257.
2- 2. همان.

است.(1)

ابن طلحه می نویسد که امام حسین علیه السلام برای فرزندش قبری با نوک شمشیر کند، بر پیکرش نماز خواند، سپس آن را در قبر نهاده و دفن کرد.(2)

محل دفن حضرت علی اصغر علیه السلام

از مرحوم آیه اللّه سید مرتضی کشمیری (1268 - 1323 قمری) پرسیدند که محل دفن حضرت علی اصغر کجاست؟ به شدت گریست و فرمود: نمی دانم، فردا بیایید ان شاءاللّه پاسخ قانع کننده ای پیدا می کنم.

شب در عالم روءیا به محضر مقدس سالار شهیدان رسید. حضرت فرمود:

چرا پاسخ زائران مرا ندادی.

عرض کرد: مولا جان نمی دانستم، چه بگویم؟ فرمود:

بدان و به آنها بگو که پیکر عزیزم روی سینه ی من است.

این نقل موءیّد حکایت ابوخلیق است که در نزد مختار از دفن آن حضرت توسط امام حسین علیه السلام در پشت خیمه ها خبر داد، در پایان گفت:

به ابوایّوب غنوی، سرکرده بیل داران، سری از شهدا نرسید، دستور داد زمین کربلا را زیر و رو کردند و جسد آن طفل را پیدا کردند و بیرون آوردند.

سپس ابوخلیق می گوید: در حضور ابن زیاد دیدم که سر مقدس حضرت علی اصغر علیه السلام با رأس مطهر امام حسین علیه السلام در میان یک طشت بود.(3)

شرح حال مرحوم سید مرتضی کشمیری در کتاب ارزشمند «نجوم السّماء» آمده است.(4)

1- 1. سبط، تذکره الخواص، ج 2، ص 164.

2- 2. ابن طلحه، همان، ص 256.
3- 3. اسماعیلی، سحاب رحمت، ص 547.
4- 1. لکهنوی، نجوم السّماء، ج 2، ص 219 248.

تولد حضرت علی اصغر علیه السلام

اگر حضرت علی اصغر روز عاشورا دقیقاً شش ماهه باشند، ولادت ایشان با روز دهم رجب سال 60 قمری مصادف مي شود و لذا مرحوم نجم الممالک در تقویم خود روز دهم رجب را روز تولّد حضرت علی اصغر ثبت می کرد، ولی یکی از شیفتگان اهل بیت به نام علی اکبر تبریزی از امام رضا علیه السلام تقاضا می کند که به من چیزی عنایت کنید که خیرش به همه برسد.

شروع به توسّل و تضرّع می کند، سید جلیل القدری از کنارش می گذرد، او را به اسم صدا می کند و می گوید: شب نهم ماه رجب را که تولّد حضرت علی اصغر علیه السلام می باشد، جشن بگیر که خیرش به همه می رسد.

پرده ای از صحنه ی عاشورا

مرحوم شیخ غلامرضا زنجانی، متوفای 29 رجب 1392 برابر 17/6/51 شمسی، صحنه ای از کربلا را عصر عاشورا توسط بچّه ی خردسالی احضار کرده بود.

آن بچه می گفت: من آقایی را می بینم که روی اسب است، ولی به قدری نورانی است که نمی توانم به چهره اش نگاه کنم.

بچّه ی شیرخواری را به آغوش گرفته که از گلوی بچّه خون فوران می کند. پرندگان سفیدی خود را با آن خون رنگین می کنند و قطره ای از خون آن بچّه بر زمین نمی ریزد.

شهید بین الملل

واعظ شهیر و خطیب بی نظیر آذربایجان، مرحوم میرزا حسن ناصرزاده، متوفای 11 شوال 1400 قمری، برابر 31/5/59 شمسی، بر فراز منبر نقل فرمود:

روز عاشورایی به منزل یک خانواده مسیحی دعوت شدم. وقتی وارد مجلس

شدم، دیدم صدها بانوی مسیحی در مجلس حضور دارند و قنداقه ی بچه ی شیرخواره ای را در وسط مجلس گذاشته اند و این مجلس برای شفای آن بچّه برگزار شده است که دکترها جواب کرده اند.

مقداری از آیات و احادیث و مباحث اخلاقی مطرح کردم، هنگامی که وقت روضه شد، با خود فکر کردم برای این اجتماع مسیحیان چه روضه ای بخوانم؟ یادم آمد که ما یک شهید بین الملل داریم و او حضرت علی اصغر علیه السلام است، زیرا در هیچ دین و آیینی بچّه ی شیرخواره مقصّر نمی باشد.

روضه ی حضرت علی اصغر خواندم، بسیار گریستند و مجلس باحالی شد.

فردا صبح صاحب خانه یک دست لباس کامل شامل: عمامه، پارچه ای قبا، پیراهن، جوراب و کفش برایم آورد و گفت:

نذر ما قبول شد.

شفای بیمار سرطانی با توسّل به حضرت علی اصغر علیه السلام

در حدود چهل سال پیش روزی یک نفر مسیحی به خدمت یکی از مراجع

بزرگ تقلید آمد و گفت: من آمده ام که در محضر شما به اسلام و تشیّع مشرّف شوم.

ایشان پرسید: چه عاملی سبب شده که شما تصمیم گرفته اید مسلمان بشوید؟

در پاسخ گفت: من مدّتی بود به سرطان مِری مبتلا بودم، تا جایی که یک قطره آب به راحتی از گلویم پایین نمی رفت.

دکتری که در تهران به ایشان مراجعه می کردم به من گفت: منزل شما در جنوب تهران است، شما باید به شمال تهران بروید تا هوا رقیق تر باشد و مقداری راحت تر نفس بکشید.

من خانه ام را اجاره داده و در بالای شهر آپارتمانی را اجاره کردم.

روزی یکی از همسایگان که نمی دانست من مسیحی هستم، در زد و گفت: همسایه! ما امروز روضه داریم، تشریف بیاورید در خدمت شما باشیم.

من برای اینکه با همسایه ها آشنا بشوم، در ساعت معیّن به واحد ایشان رفتم، منبری آمد و مقداری صحبت کرد و به حضرت علی اصغر توسّل کرد و گفت: خیال نکنید که حضرت علی اصغر کودک است و کاری از او برنمی آید، او با انگشتان کوچکش گره های بزرگی را می گشاید.

من همانجا نذر کردم که اگر این آقازاده مرا شفا دهد، من به شرف اسلام مشرّف شوم.

روضه تمام شد، چای آوردند، من برنداشتم، صاحب خانه اصرار کرد، گفتم: من مریض هستم، نمی توانم. گفت: به نیّت استشفاء بخورید.

من چای را برداشتم، به لبم نزدیک کردم که لب تر کنم، احساس کردم که می توانم بخورم، آرام آرام خوردم و استکان تمام شد. به کسی چیزی نگفتم. به منزل رفتم که در طبقه ی دیگر همان آپارتمان قرار داشت، کسی در منزل نبود، به

سراغ یخچال رفتم، هر چه مایعات در یخچال بود، خوردم. چندین ماه بود که یک قطره آب به راحتی از گلویم پایین نمی رفت.

پرونده پزشکی ام را برداشتم و به سراغ دکتر رفتم. دکتر تا مرا دید، گفت: فلانی، شما هیچ داروی دیگری نداری، همان نسخه ات را استفاده کن.

گفتم: آمدم که یک بار دیگر مرا معاینه کنی، گفت: هیچ فایده ای ندارد. گفتم: برای شما که فایده دارد، شما پول ویزیت دریافت می کنید.

وقتی به گلویم نگاه کرد، پرسید: آمریکا رفته بودی؟ گفتم: نه، انگلستان رفته بودی: گفتم: نه.

گفت: پس کجا رفتی، چه کسی تو را معالجه کرد؟ گفتم: هیچ کس.

گفت: لابد حضرت مسیح به سراغت آمده است!

گفتم: بزرگ تر از حضرت مسیح، گفت: چه کسی؟ گفتم: حضرت علی اصغر، نور چشم حضرت سیدالشهداء علیه السلام .

صدیق ارجمندم حجه السلام والمسلمین آقای میرزا غلامحسین نوری در آن مجلس حضور داشت و این داستان را از ایشان برای اینجانب نقل کرد.

ص: 194

عنایت حضرت علی اصغر علیه السلام به آقا نجفی قوچانی

روز سه شنبه 20/12/81 برابر 7 محرم 1424 قمری، صدیق ارجمند خطیب توانا، حضرت حجه الاسلام والمسلمین آقای حاج شیخ حسن یوسفی در اصفهان از کتاب سیمای غرب مرحوم آقا نجفی قوچانی نقل کردند که ایشان نوشته است:

من آیه شریفه ی: «یا ایها المدّثر» را به حضرت علی اصغر تفسیر کردم و

این گونه ترجمه نمود:

«ای در قُنداق پیچیده شده!»

شب آن حضرت را در عالم روءیا دیدم، فرمود: چون این آیه را به من تفسیر کردی، این کاخ را به شما بخشیدم.

عنایت حضرت علی اصغر علیه السلام به عبّاس سقّا

صدیق ارجمند، خطیب توانمند آقای معاونیان، شب 14 صفر 1428 قمری، در منزل حاج آقای ارگانی نقل کرد که در کاشان حسینیه ای هست که هیئت حضرت علی اصغر در آنجا برگزار می شود. اگر در آنجا صدا بزنید: «علی اصغر!» ده ها نفر می گویند: بلی. چون اعضای آن هیئت عشق سرشار به حضرت علی اصغر دارند، در اغلب خانه ها فرزندی به نام علی اصغر دارند.

در دهه ی عاشورا قرار بود آنجا منبر بروم، پرسیدم: هر شهری روالی دارد، روال شما چیست؟ تا من به آن ترتیب توسّل کنم؟ گفتند: شما همه شب به حضرت علی اصغر توسّل کنید. گفتم: چگونه؟ گفتند: جدی همین طور.

آنگاه به یکی از افراد گفتند: داستان پدربزرگ خود را بگو.

گفت: من پدربزرگی داشتم مشهور به: «عباس سقّا»

در هنگامی که پدرم بیست ساله بود، با پدرم عازم عتبات بودند، هر کس به

دیدنش می آمد، می گفت: هر کس بخواهد به دیدن من بیاید، در کفشداری جناب حبیب به سراغم بیاید و هیچ کس متوجه منظور او نمی شد.

در نجف اشرف به شدّت مریض می شود، به طوری که قدرت تشرف به حرم پیدا نمی کند. به پدرم می گوید: پنجره را باز کن و مرا به دم پنجره ببر.

هنگامی که چشمش به گنبد امیرموءمنان می افتد، عرض می کند: من به شما

خیلی عشق می ورزم، ولی با فرزندت امام حسین علیه السلام قرار و مدار دارم.

سپس به پدرم می گوید: کمکم کن به حرم برویم. پدرم کمکش می کند به حرم مشرّف می شود و حالش خوب می شود، پس از زیارت رهسپار کربلا می شوند.

بعد از زیارت سالار شهیدان به منزل می رود، استراحت می کند، صبح صدا می کنند، جواب نمی دهد و معلوم می شود که درگذشته است.

چند نفر از زائران کاشانی را پیدا می کنند، او را غسل و کفن کرده، به سوی حرم می برند. دمِ درِ ورودی صحن مطهّر جنازه را بر زمین می گذارند.

یک نفر فرد متشخّص می رسد و می پرسد که این جنازه کیست؟ می گویند: یک زائر کاشانی به نام عبّاس سقّا.

او می گوید: من با فلانی عقد اخوّت دارم او نیز با ایشان عقد اخوّت دارد. از این لحظه به بعد کار تجهیز ایشان به من مربوط است.

جنازه را به حرم برده طواف می دهند، سپس به تولید حرم می گوید: این جنازه برادر من است.

تولیت می گوید: هر کجای صحن می خواهید دفن کنید.

محلّی را انتخاب می کنند، قبر را می کنند، جنازه را وارد قبر می کنند، هنوز نیمی از جنازه بیرون قبر بوده که تولیت می آید و می گوید: جایی در داخل حرم در کفشداری قبر حبیب پیدا کردم. پس جنازه را بیرون آورده و در محل کفشداری حبیب دفن می کنند.

تازه معلوم می شود که عبّاس سقّا با توسّل به حضرت علی اصغر در خواب یا بیداری ملهم شده بود که در آن نقطه دفن خواهد شد و لذا به همگان می گفت: هر

ص: 196

کس بخواهد مرا ببیند، در کفشداری حبیب به سراغم بیاید.

گله ی حضرت علی اصغر علیه السلام از مرحوم کرمانشاهی

شیخ عبدالرحیم کرمانشاهی، جدّ خاندان جلیلی کرمانشاهی، در آخرین لحظات زندگی از فرزندانش سیب مطالبه می کند، آنها همه جای کرمانشاه را می گردند و پیدا نمی کنند و دست خالی برمی گردد و می بینند در مقابل پدر سیب هست.

می پرسند: این سیب از کجا؟

می فرماید: پس از رفتن شما پیامبر اکرم، امیرموءمنان، حضرت فاطمه و امام حسین علیهم السلام به بالینم آمدند و این سیب را امام حسین علیه السلام لطف کردند و فرمودند:

این را پسرم علی اصغر برای شما فرستاد و گِله کرد که چرا در کتاب مقتل خود مصایب ایشان را ننوشتی!

عرض کردم تنها علّتش این است که هر وقت خواستم مصایب ایشان را بنویسم، آنقدر گریه کردم که نوشته هایم از بین رفت.

سپس به فرزندان وصیّت می کند که مقتلش را چاپ کنند، زیرا معلوم می شود که مورد نظر حضرت قرار گرفته است.

این مطلب را واعظ ارجمند جناب آقای شریعتی در شب دوشنبه 6/8/87 برابر 27 شوال 1429 قمری، بر فراز منبر نقل کردند.

ص: 197

گوشه ای از عنایت دختر سه ساله ی امام حسین علیه السلام

اشاره

مرحوم حاج جعفر علیزاده از دوستان صمیمی اینجانب بود. برادر خانمش آقا مهدی در شب شنبه 2/9/81 برابر 18 رمضان 1423 قمری، برای حقیر نقل کرد که یک وقت آقای علیزاده به شدّت مریض می شود، خواهرم نگران می شود، به اتاق دیگر رفته، به حضرت رقیّه متوسّل می شود و یک گوسفند به عنوان قربانی نذر می کند.

به اتاق آقای علیزاده می رود و می بیند که برخاسته و نشسته است!

می پرسد: که چطور شد بیدار شدید و چگونه توانستید بنشینید؟!

آقای علیزاده می گوید: خوابیده بودم، دختر خردسالی آمد و به من گفت: برخیز. گفتم: بیمار هستم، قدرت برخاستن ندارم.

جلو آمد، دست مرا گرفت، مرا بلند کرد و نشانید و در آن لحظه از خواب بیدار شدم.

همشیره (همسر آقای علیزاده) گفت: او حضرت رقیه بود، من در آن اطاق به ایشان متوسّل شدم و یک گوسفند برایش نذر کردم.

شفای سرطانی با عنایت حضرت رقیه علیهاالسلام

روز یک شنبه 13/1/91 برابر 9 جمادی الاولی 1433 قمری، مداح اهل بیت

جناب آقای محمدخانی در مدرسه ی امام رضا علیه السلام در حضور جمعی از اهل ولا نقل کرد:

هیئت سیّاری داریم. یکی از افراد هیئت به نام آقای صفّار که در پایین خیابان

مغازه دارد، گفت: امسال به ما هیئت ندهید که مریض هستم.

یک روز زنگ زد و گفت: جلسه را به ما هم بدهید.

روزی که هیئت در منزل او بود، برخاست و به اهل مجلس خطاب کرد و گفت:

من مبتلا به سرطان بودم، حتی یک قطره آب از گلویم پایین نمی رفت.

شبی به حضرت رقیّه متوسّل شدم، در عالم روءیا بی بی را دیدم که در محضر حضرت ابوالفضل علیه السلام حضور دارد، به حضرت عرض کرد:

عمو جان! به ایشان یک قطره آب بدهید.

فرمود:

من که دست ندارم، خودتان بدهید.

بی بی یک قطره آب به من داد، تا آن را خوردم از خواب پریدم و دیدم که هیچ اثری از بیماری نیست.

دختر سه ساله ی امام حسین علیه السلام

در شماری از زیارت های امام حسین علیه السلام آمده است:

قتل اللّه من قتلک بالأیدی والألسن؛

خداوند بکشد کسی را که تو را با دست ها و زبان ها کشت.(1)

در زیارت نامه ی حضرت رضا علیه السلام نیز همان تعبیر آمده است.(2)

در یکی دیگر از زیارت های امام حسین علیه السلام به این تعبیر آمده است:

قتل اللّه من قتلکم بالأیدی والألس؛

خداوند بکشد کسی را که شما را با دست ها و زبان ها کشت.(3)

یکی از مصادیق بارز این تعبیر حضرت رقیه علیهاالسلام است که جمعی در کربلا،

ص: 200

1- 1. علامه مجلسی، بحارالأنوار، ج 101، ص 149 و 170.
2- 1. همان، ج 102، ص 47.
3- 2. همان، ج 101، ص 184.

کوفه و مسیر کوفه تا شام بر بدن نازنین آن دختر سه ساله شلاق زدند و او را از پا درآوردند، تا در خرابه ی شام به شهادت رسید و گروهی با انکار وجود مقدّس آن نازدانه با زبانشان آن حضرت را کشتند.

چهارده قرن تمام است که قبر شریف آن حضرت در شام میعادگاه عاشقان است، ارادتمندان خاندان عصمت و طهارت به عتبه بوسی آن حضرت شرفیاب می شوند و حاجت روا برمی گردند.

سیف بن عَمیره از اصحاب امام صادق علیه السلام که در نیمه ی اول قرن دوم هجری می زیست، چکامه ای در 107 بیت دارد که متن کامل آن در منتخب طریحی آمده است:

ایشان در این ابیات از حضرت رقیّه نام برده می گوید:

ورقیه رقّ الحسود لضعفها

وغدا لیعذّرها الّذی لم یعذّر

- برای حضرت رقیه حتی حسودان، دلشان سوخت، به جهت ضعف و ناتوانی او، او را معذور دانستند کسانی که دیگر شهیدان را معذور نمی دانستند.(1)

سپس در مورد حضرت ام اکلثوم می نویسد:

لم أنسها وسکینه ورقیّه

یبکینه بتحسّر وتزّفر

- من او را هرگز فراموش نمی کنم، که حضرت سکینه و حضرت رقیه با چه حسرت و آه برایش گریه می کردند.(2)

شاعر «سیف بن عَمیره» نام دارد، از شاگردان امام صادق علیه السلام و از راویان زیارت عاشوراست.(3)

نجاشی پیشتاز علمای رجال او را توثیق نموده، فرموده: او ثقه است و صاحب کتاب می باشد.(4)

1- 3. طريحى، منتخب، ج 2، ص 447.
2- 1. همان.
3- 2. شيخ طوسى، مصباح المتهجّد، ص 777.
4- 3. نجاشى، رجال، ص 189.

روی این بیان نام نامی و یاد گرامی حضرت رقیّه در نیمه ی اول قرن دوم هجری مطرح بوده و این شاعر اهل بیت دو بار از او نام برده است.

شخصیّت برجسته ی جهان تشیّع در قرن هفتم، عماد الدّین طبری، متوفای 675 ق. در کتاب بی نظیر «کامل بهائی» مشروح شهادت حضرت رقیه علیهاالسلام را در خرابه ی شام نقل کرده است.(1)

علامه ی حلّی در اجازه ای که به فرزند او داده، از پدرش عمادالدّین به عنوان: امام، عالم، فاضل، زاهد، عابد، پارسا، شیخ طائفه، رکن اسلام و عماد موءمنان تعبیر کرده است.(2)

محدّث قمی متن کامل داستان شهادت آن حضرت را به تفصیل از کتاب کامل بهائی نقل کرده است.(3)

طبری نیز آن را از کتاب «الحاویه» تألیف قاسم بن محمد بن احمد مأمونی روایت کرده است. (4)

ابن شهر اشوب، متوفای 588 ق. برای امام حسین علیه السلام سه دختر، به اسامی: سکینه، فاطمه و زینب نام برده است.(5)

اربلی، متوفای 693ق. از کمال الدین - محمد بن طلحه - نقل کرده که امام حسین علیه السلام چهار دختر داشته است، آنگاه از سه دختر به نام های: سکینه، فاطمه و زینب نام برده، از چهارمی نام نبرده است.(6)

علامه ی بزرگ شیخ محمدطاهر سماوی، متوفای حدود 1320 ق. می نویسد:

امام حسین علیه السلام چهار دختر به نام های: سکینه، فاطمه، زینب و رقیّه داشت.(7)

1- 4. طبری، کامل بهائی، ج 2، ص 179.
2- 5. تهرانی، طبقات اعلام شیعه، قرن هشتم، ص 42.
3- 6. محدث قمی، نفس المهموم، ص 416.
4- 1. همو، فوائد رضویّه، ص 112.

5- 2. ابن شهر اشوب، مناقب آل ابی طالب، ج 4، ص 85.
6- 3. اربلی، کشف الغمه، ج 2 ص 250.
7- 4. سماوی، موجز تواریخ اهل البیت، ص 161.

ابوالحسن علی ابن ابی القاسم بن زید بیهقی (493 - 565 ق) مشهور به «ابن فندق» در کتاب انساب خود در مورد فرزندان امام حسین علیه السلام می نویسد:

از فرزندان امام حسین علیه السلام به جز امام زین العابدین، فاطمه، سکینه و رقیّه باقی نماند.(1)

ابن فندق از بزرگان اصحاب و از اجلّه ی مشایخ ابن شهر اشوب بود.(2)

پس از این همه منابع برای وجود دختر سه ساله ی امام حسین علیه السلام هیچ تردیدی برای شخص منصف نمی ماند.

اگر هیچ مدرکی برای وجود آن حضرت نبود، بروز این همه کرامات در حرم

باصفای آن نازدانه برای اثبات وجودش کافی بود.

به ویژه پدیدار شدن جسد مطهّرش بعد از 1200 سال خود کرامت بزرگی است.

این داستان را مرحوم حاج ملا هاشم خراسانی، در کتاب ارزشمند «منتخب التواریخ» از شاهدان عینی نقل کرده است.(3)

مشروح این داستان را ما در کتاب «اجساد جاویدان» آورده ایم.(4)

این حادثه ی شگفت انگیز در حدود سال 1280 ق. رخ داده است ولی مرحوم طبیب زاده در کتاب «هشت بهشت» نقل کرده که یک بار دیگر بدن شریف آن نازدانه پس از آن تاریخ مشاهده شده، آنگاه از شاهدان عینی نقل کرده که همه ی بدن کبود بود و آثار ضربات دشمن در پیکرش مشهود بود.

از مرحوم آیه اللّه حاج میرزا جواد تبریزی قدس سره در حرم حضرت رقیّه علیهاالسلام در مورد آن حرم مطهّر سوءال شد، آن مرجع بزرگ به تفصیل سخن گفتند، از جمله فرمودند:

1- 5. ابن فندق، لباب الأسناب، ج 1، ص 355.
2- 6. افندی، رياض العلماء، ج 6، ص 448.
3- 1. خراسانی، منتخب التّواريخ، ص 282.
4- 2. نگارنده، اجساد جاويدان، ص 59 - 68.

مقام و مزار حضرت رقیّه بیت الحسین علیه السلام که از اوّل مشهور بود، گویا سیدالشهداء، امام حسین علیه السلام ، نشانی از خود در شام به یادگار سپرده است که فردا کسانی پیدا نشوند که به انکار اسارت خاندان طهارت و حوادث آن بپردازند. این دختر خردسال گواه بزرگی است بر این که در میان اسیران حتّی دختران خردسال نیز بوده اند. ما ملتزم بر این هستیم که بر دفن حضرت رقیّه علیهاالسلام در این مکان شهرت قائم است.(1)

از مرحوم میرزا علی محدّث زاده، فرزند مرحوم شیخ عباس قمی نقل شده که در یکی از سال هایی که در تهران منبر می رفتم، برای دهه ی محرم به چندین مجلس وعده داده بودم، در آستانه ی محرّم الحرام تارهای صوتی ام دچار مشکل شد، به پزشک مراجعه کردم، گفت: مطلقاً نباید صحبت کنید.

شب اول ماه به امام حسین علیه السلام متوسّل شدم، در عالم روءیا دیدم که مجلسی هست و امام حسین علیه السلام تشریف دارند، به یکی از علمای موجود در مجلس امر فرمودند که روضه بخواند، او پرسید: چه روضه ای بخوانم؟

فرمود: روضه ی دخترم رقیّه را.

آن شخص شروع به روضه کرد و امام حسین علیه السلام و همه ی حاضران گریه کردند.

بیدار شدم و دیدم که تارهای صوتی ام هیچ مشکلی ندارد و به برکت توسّل به آن حضرت، دهه ی محرّم به مجالس رفتم و بدون هیچ مشکلی به وعده هایم عمل کردم.

از مرحوم آیه اللّه حاج آقا حسن امامی نقلی شنیدم که یکی از منبری های معروف تهران یک دهه به اصفهان دعوت شد، در شب سوّم حضرت رقیّه را منکر شد، شب چهارم بر فراز منبر نشست، بسم اللّه گفت، چیزی به یادش نیامد، از منبر پایین آمد و رفت به تهران.

1- 3. تبریزی، تحقیق و پژوهش پیرامون حضرت رقیه، ص 20.

شب سوم محرم الحرام 1434 نیز یکی از چهره های معروف تهران در سیمای جمهوری اسلامی در مورد وجود آن حضرت تشکیک کرد و در همان ایّام به سکته مبتلا شد. فرزندانش از همه تقاضا می کردند که برای ایشان دعا کنند و به حضرت رقیّه متوسّل شوند، که این کسالت به مرگ او منتهی شد و این اظهار

ندامت سودی نبخشید.

عنایت حضرت زینب علیهاالسلام به یک شاعر متعهّد

شاعر دوزبانه شادروان حاج سید حسن خوشزاد، اشعار ناب فراوانی در مورد اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام دارد. یک قطعه شعری پیرامون عقیله العرب حضرت زینب کبری علیهاالسلام دارد که در بیت آخر آن گوید: «از رطب زینب است».

چندین بار این چکامه را در حسینیه ی پاچنار مشهد مقدس شنیده بودم، ولی منظور ایشان را متوجّه نبودم، تا در روز یک شنبه 3/6/92 برابر 17 شوال 1434 قمری در سن 64 سالگی درگذشت.

برای شرکت در تشییع جنازه به مشهد مشرف شدم، در مجلس ترحیم ایشان مداح با اخلاص اهل بیت علیهم السلام آقای حاج صالح آن قطعه را خواند و گفت:

مرحوم خوشزاد می گفت: پس از ارتحال پدرم (حاج سید محمد خوشزاد، بنیانگذار حسینیه ی پاچنار) بسیار اندوهناک بودم، تا شبی حضرت زینب کبری علیهاالسلام را در عالم روءیا دیدم، یک عدد رطب به من عنایت فرمود. از آن تاریخ قریحه ام به کار افتاد و لذا در آن چکامه می گوید که من هر چه دارم از رطب زینب است.

آنگاه آقای حاج صالح افزود: مرحوم خوشزاد این را به من گفت، ولی گفت: تا من زنده هستم، نباید آنرا به کسی بگویید.

از مرحوم خوشزاد دیوان ارزشمندی به نام «قفل شکسته» چاپ شده است.

عنایت حضرت زینب علیهاالسلام به شاعران مرثیه سرای

روز شنبه 4/8/92 برابر 20 ذی حجه الحرام 1434 ق. حضرت حجه الاسلام والمسلمین آقای حاج شیخ عبّاس شیخ الرئیس فرمود:

من چهار هزار بیت برای امام حسین علیه السلام چکامه سرودم و 200 بیت مخصوص حضرت زینب علیهاالسلام سرودم.

موقع سرودن آن اشعار بسیار گریه می کردم و آن اشعار را می سرودم.

شبی در عالم روءیا به محضر مقدّس حضرت زینب علیهاالسلام رسیدم، فرمود:

من ثواب زیارت اربعین خودم را به تو اهداء کردم.

آقای شیخ الرّئیس فرمود: من آن را تأییدی بر وصول کاروان اسرا به کربلای معلا در روز اربعین، طبعاً اربعین اوّل، به شمار آوردم.

شفاعت جناب حرّ در محضر حضرت

روز پنج شنبه سوم محرم الحرام 1422 برابر 9/1/80 شمسی، خطیب توانا، حجه الاسلام والمسلمین آقای میرهندی در اصفهان، حسینیه ی مرحوم آیه اللّه موحّد ابطحی نقل کرد که طلبه ای همسرش پا به ماه بود. همسرش را به اصفهان آورده، در نزد پدر و مادرش گذاشت و به عتبات برگشت.

در کربلا، در حرم حضرت سیدالشهداء علیه السلام خواست برای زایمان همسرش دعا کند، خجالت کشید، در حرم قمر منیر بنی هاشم نیز خجالت کشید، در حرم جناب حرّ به ایشان متوسّل شد و عرضه داشت: شما درمحضر مولای خود شفاعت کنید که این زایمان راحت و بدون مشکل انجام شود.

به مدرسه رفته در حجره یکی از طلاّب استراحت کرد.

در عالم روءیا دید که در مجلسی هست، شخصیت بسیار بزرگواری تشریف

دارد و جمعی از بزرگان هستند. بزرگی وارد شد، همه احترامش کردند، نامه ای به بزرگ مجلس تقدیم کرد، او نیز به طرف این طلبه توجه نمود و سر مبارکش را

تکان داد.

این طلبه از بغل دستی پرسید: آن بزرگوار کیست؟ گفتند: حضرت سیدالشهداء علیه السلام ، اینها شهدا هستند و آن پیام آور جناب حرّ می باشد.

چند روز بعد نامه ای توسّط مسافر به دستش رسید و معلوم شد که در همان لحظه خداوند پسری به او عنایت کرده و برای همسرش هیچ مشکلی پیش نیامده است.

از کرامات حضرت مسلم علیه السلام

حضرت حجه الاسلام والمسلمین آقای نوری، سرپرست کتابخانه ی حرم مطهّر حضرت ابوالفضل علیه السلام ، روز جمعه 19 جمادی الثانی 1433 ق. در دفتر کتابخانه نقل کرد که در نجف اشرف واعظ بسیار برجسته ای بود به نام شیخ صالح دجیلی که در بیوت مراجع منبر می رفت و اینک پسرش شیخ جعفر دجیلی چنین جایگاهی دارد.

او داستانی داشت که من از پسرش پرسیدم، او چنین گفت:

پدرم در یک دهه ی عاشورا به شدّت مریض بود، ولی به مجالسی که وعده داده بود، با آن حال بیماری می رفت.

شب چهارم محرّم که شب حضرت مسلم علیه السلام است، در اوج بیماری به مسجد طوسی رفت. دو نفر زیر بغلش را گرفتند و او را با یک زحمت بر فراز منبر قرار دادند.

پدرم می گفت: تا گفتم: السلام علیک یا رسول اللّه، السلام علیک یا

امیرالموءمنین، از هوش رفتم، وقتی به هوش آمدم که دیدم مردم در حال خروج از مسجد هستند.

از شدّت شرمندگی عرق کردم، خواستم خود را به بزرگان مجلس برسانم و عذرخواهی کنم، پاهایم یاری نکرد.

به اوّلین فردی که رسیدم، گفتم: ببخشید، گفت: نه، امشب واقعاً غوغا کردی،

در مورد حضرت مسلم علیه السلام مطالبی گفتی که هرگز از احدی نشنیده بودم. نفر دوم و سوم نیز همان عبارت را گفتند.

آقای نوری آن را بدون واسطه از شیخ جعفر و او نیز از پدرش شیخ صالح دجیلی نقل کرده است.

زهیر بن قین هوای عثمان داشت. به هنگام عزیمت امام حسین علیه السلام در یکی از منازل امام حسین علیه السلام کسی را به نزد او فرستاد و از او دعوت کرد، او نمی خواست با حضرت دیدار کند. با توصیه ی همسرش به محضر حضرت رسید و در چند دقیقه دگرگون شد، به نزد همسرش رفت، خیمه اش را در هم پیچید و به کاروان امام حسین علیه السلام ملحق شد.

از او پرسیدند: چه شد که در چند لحظه دگرگون شدی؟!

گفت: من در فتح آذربایجان خیلی شادمان بودم، جناب سلمان پرسید: خیلی شادمانی؟!

گفتم: چرا شادمان نباشم، موفّق شدیم و این ها را مسلمان کردیم.

سلمان فرمود: اگر روزی که مسلمان ها جمع شده با فرزند پیامبر بجنگند، اگر آن روز در رکاب فرزند پیامبر باشی، جای شادمانی است.

من سخن سلمان را فراموش کرده بودم، امروز تا به محضر امام حسین علیه السلام رسیدم، سخن سلمان را به یاد آوردم و دیگر همه چیز دگرگون شد.

در منزل ذوحسم پس از خطابه ی پرشور امام حسین علیه السلام زهیر عرض کرد:

مولا جان! اگر ما در دنیا جاوید بودیم، باز هم ترجیح می دادیم که در کنار شما باشیم و از شما جدا نشویم.

در شب عاشورا که امام حسین علیه السلام فرمود:

من بیعت خود را از شما برداشتم.

پس از قمر بنی هاشم، زهیر برخاست و عرضه داشت:

ص: 208

ای کاش هزار جان داشتم و همه ی آنها را در راه تو فدا می کردم.

روز عاشورا پس از شهادت جناب حبیب، زهیر امام حسین علیه السلام را تسلّی می داد و عرضه می داشت: مگر نه این است که ما بر حق هستیم، دیگر از مرگ هراسی نداریم.(1)

1- 1. محلاّتی، فرسان الهیجاء، ج 1، ص 142 153.

ص: 210

اشاره

محمد بن مسلم از امام باقر و امام صادق علیهماالسلام روایت کرده که فرمودند:

خداوند منّان در مقابل شهادت امام حسین علیه السلام :

1) امامت را در نسل او قرار داده

2) شفا را در تربت او قرار داده

3) استجابت دعا را در زیر گنبد او قرار داده

4) روزهای آمد و شدزائران از عمر آنها محسوب نمی شود.(1)

پیرامون تربت امام حسین علیه السلام روایات فراوان از امام صادق علیه السلام رسیده که از آن جمله است:

1. تربت امام حسین علیه السلام شفای هر درد و اکسیر اعظم است.(2)

2. تا هفتاد ذراع از اطراف قبر آن حضرت تربت برداشته می شود.(3)

3. هر بیمار با ایمان که جایگاه امام حسین علیه السلام را بداند و حرمت آن حضرت را نگهدارد، اگر به مقدار سرِ سوزن از تربت به او داده شود، بهبودی می یابد.(4)

4. فرزندان خود را با تربت کامشان را بردارید که موجب امان می باشد.(5)

5. سجده بر تربت امام حسین علیه السلام حجاب های هفت گانه را می شکافد.(6)

1- 1. علامه مجلسی، بحارالأنوار، ج 44، ص 221.
2- 2. شیخ طوسی، تهذیب الأحکام، ج 6، ص 74.

3- 3. کلینی، کافی، ج 4، ص 588.

4- 4. شیخ طوسی، مصباح المتهجّد، ص 732.

5- 1. همو، تهذیب الأحکام، ج 6، ص 74.

6- 2. کاشف الغطاء، الأرض والتّربه الحسینیّه، ص 31.

هنگامی که امام زین العابدین علیه السلام از دفن امام حسین علیه السلام فارغ شد، یک مشت از خاک قبر آن حضرت برداشت، از آن مُهری برای سجده و تسبیحی برای خود ساخت که به هنگام ورود به کاخ یزید آن را در دست داشت.(1)

حضرت موسی بن جعفر علیه السلام با اعجاز امامت برای تشییع جنازه بی بی شطیطه به نیشابور تشریف فرما شدند و از خاک قبر امام حسین علیه السلام بر جنازه او پاشیدند.(2)

در روایت آمده است که قرار دادن تربت در قبر موءمن موجب امان می باشد.(3)

در حدیث است که حوریان بهشتی هنگامی که ببینند فرشته ای برای هدفی به زمین نزول می کنند، از آنها می طلبند که از خاک قبر امام حسین علیه السلام برای آنها هدیه بیاورند.(4)

امام صادق علیه السلام هرگز به جز بر تربت امام حسین علیه السلام سجده نمی کرد.(5)

نجات از مرگ به برکت تربت امام حسین علیه السلام

حضرت حجه الاسلام والمسلمین آقای نوری، سرپرست کتابخانه ی حرم مطهر حضرت ابوالفضل علیه السلام ، روز جمعه 19 جمادی الثانی 1433 ق. در دفتر

کتابخانه، از آقای سید کاظم انوار نقل کرد که با جمعی از طلاب برای تبلیغ به: «کنگو» رفته بودیم، در آنجا ما را اسیر گرفتند، در حدود پانزده کیلومتر ما را بردند تا به روستایی رسیدیم، ما را به رئیس خود تحویل دادند و گفتند: اینها به دشمنان ما کمک می کردند، ما اینها را اسیر گرفته ایم.

ما هر قدر اصرار کردیم که ما مسلمان هستیم، برای ارشاد قوم شما آمده ایم،

1- 3. همان.

2- 4. ابن حمزه، الثّاقب فی المناقب، ص 111.
3- 5. سید ابن طاووس، فلاح السّائل، ص 45.
4- 6. مجلسی، بحارالأنوار، ج 101، ص 134.
5- 7. محدّث نوری، مستدرک وسائل، ج 10، ص 344.

نپذیرفتند.

رئیس آنها ما را به اطاقی برد که در آن یک نفر در حال کُما بود.

گفت: این پدر من است، سه روز است که در حال کُما می باشد، تا صبح به شما مهلت می دهم، از خدای خود بخواهید که پدرم خوب شود.

اگر پدرم تا صبح خوب شود، ما همه مسلمان می شویم و إلاّ همه ی شما را می کشیم.

یکی از ما زیارت عاشورا شروع کرد، دیگری نماز حاجت خواند.

یکی از همراهان ما پزشک بود، او در پای آن مریض جای نیش افعی پیدا کرد.

نزدیک صبح من یادم آمد که تربت همراه دارم، از آن تربت بر جای نیش زدیم، خون سیاه از آن فوّاره زد، در همان لحظه چشم باز کرد و گفت: من تشنه هستم.

دکتر گفت: آب برایش خوب نیست، شیر بدهید.

شیر داند و در ظرف چند ساعت حالش خوب شد و کلّ اهالی آن روستا مسلمان و شیعه شدند.

شفایافتگان با تربت حضرت سیّدالشهداء علیه السلام

1) روز شنبه 11/8/92 برابر با 27 ذیحجّه الحرام 1434 ق. آیه اللّه حاج سید

صادق روحاني فرمودند: پس از انتشار برخی از مجلدات «فقه الصادق» مرحوم آیه اللّه میرزا مهدی شیرازی قدس سره نامه ای نوشتند و مرقوم فرمودند: من از تقدیر از این اثر ارزشمند ناتوانم، لذا مقداری از تربت امام حسین علیه السلام که خودم از قبر مطهّر آن حضرت برداشته ام، برای شما ارسال نمودم.

یک وقت محمود (سید محمود خسروشاهی، نوه ی ایشان) مریض شد، دکترها جواب کردند.

آقای خسروشاهی گفت: من دیگر نمی توانم تحمل کنم. ایشان رفت. من یادم آمد که مقداری از این تربت هست، آن را در آب حل کردیم و با زحمت دهان

ص: 213

محمود را باز کردیم و در دهانش ریختیم، همان لحظه بلند شد و نشست.

2) روز پنج شنبه 11 شوال 1422 برابر 6/12/80 ش. آقای شیخ جعفر تبریزی، فرزند مرحوم آیه اللّه حاج میرزا جواد تبریزی در منزل آقای نائینی، در حضور آقای علیدوس، آقای گنجی، آقای باعثی و آقای سیّدی گروهی را نقل کرد که با تربت شفا گرفته اند، از جمله برادرش آقای دکتر کاظم که در بنگلادش عارضه ای در یک چشمش پیدا می شود، پزشکان جواب می کنند، به محضر مرحوم آیه اللّه تبریزی تلفن می زند و می گوید: من چنین مشکلی دارم و می خواهم بیایم به ایران، پس از قطع تلفن ایشان می پرسد: آیا کسی هست که بنگلادش برود؟ می گویند: شخصی به نام علی نواز عازم بنگلادش می باشد، مقداری تربت توسط ایشان می فرستد، شب آقای دکتر کاظم آن را بر چشم می نهد، صبح که بیدار می شود می بیند هیچ اثری از آن عارضه نیست. به دکتر معالج خود مراجعه می کند و او می گوید: دستگاه من جواب نمی دهد.

3) ایشان در همان مجلس از یک نفر سنّی سخن گفت که دستیار آن پزشک بود و سال ها برای اولاددار شدن تلاش کرده بود و به نتیجه نرسیده بود، به

وسیله ی تربت، اولاددار شد و همه ی قبیله اش شیعه شدند.

4) روز پنج شنبه 27 ذیقعده الحرام 1434 برابر 11/7/92 ش. آقای حاج محسن شیرازی مدّاح با اخلاص اهل بیت علیهم السلام نقل کرد که چند سال پیش درِ نوشابه را باز می کردم، یک مرتبه درِ نوشابه با شتاب عجیبی به چشمم خورد و چشمم به شدّت مجروح شد، سفید و سیاهش به هم ریخت، همه ی اعضای خانواده ناراحت شدند، به مادرم گفتم: تربت داری؟ گفت: آری تربت اصل دارم. مقداری تربت آورد، آن را در یک قاشق چای خوری در آب حل کردم و به چشمم ریختم، در چند لحظه چشمم به حالت طبیعی برگشت و بینایی اش را بازیافت، فقط قرمز ماند.

عصر به نزد دکتر زمرّدین رفتم و گفتم: امروز ظهر چنین حادثه ای رخ داد. دکتر گفت: مرا سر کار گذاشته ای؟ این اقّلاً یک ماه پیش خونریزی کرده، خوب

شده است. گفتم: نه، همین امروز واقع شده است. گفت: امکان ندارد. گفتم: تربت ریخته ایم و به این وضع درآمده است. از جای خود برخاست، پیشانی ام را بوسید و گفت: این چشم نیازی به درمان ندارد، فقط برای آرامش دل خانواده تان قطره می نویسم و گرنه با عنایت امام حسین علیه السلام رفع مشکل شده است.

محدوده حائر امام حسین علیه السلام

خداوند منّان استجابت دعا را در تحت قبّه ی امام حسین علیه السلام قرار داده است.(1)

علی ابن اسباط که از اصحاب امام رضا علیه السلام بود در کتاب «نوادر» می نویسد:

پس از انتشار خبر شهادت جانگداز امام حسین علیه السلام ، یک صد هزار زن نازا، از اقطار و اکناف جهان اسلام به زیارت قبر شریف آن حضرت آمدند، متوسّل شدند و همه شان به برکت توسّل به آن حضرت صاحب فرزند شدند.(2)

مرحوم نجاشی بر وثاقت وی تأکید نموده است.(3)

امام هادی علیه السلام هر وقت مریض می شد، می فرمود:

کسی را به حائر حسینی بفرستید.(4)

ابوهاشم جعفری گوید: امام هادی علیه السلام مریض بود، من و محمد بن حمزه به عیادت رفتیم، به ما فرمود:

جمعی را به حائر بفرستید.

چون بیرون آمدیم، محمد بن حمزه به من گفت: امام هادی علیه السلام خود امام مفترض الطّاعه همانند امام حسین علیه السلام می باشد، ولی ما را به حائر می فرستد.

من به خدمت حضرت رسیدم و این سخن را به حضرت عرض کردم، فرمود:

1- 1. شیخ طوسی، الأمالی، ج 1، ص 317.
2- 1. علی ابن اسباط، النّوادر، ص 123. (در ضمن الاصول السّتّه عشر).
3- 2. نجاشی، الرجال، ص 252.
4- 3. کلینی، الکافی، ج 4، ص 567.

این طور نیست، خداوند بقعه هایی دارد که دوست دارد که در آنها عبادت شود، یکی از این بقعه ها حائر امام حسین علیه السلام می باشد.(1)

قدر مسلّم از حائر امام حسین علیه السلام زیر گنبد و اطراف ضریح آن حضرت می باشد، که حدوداً از هر طرف ده متر (بیست ذراع) می باشد. (2)

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام بیست و پنج ذراع از هر طرف بیان شده(3) ، که شامل حرم مطهر تا حدود قبر جناب حبیب از طرف بالای سر و قبور

شهدا از طرف پایین پا می باشد.

در حدیث دیگر حریم قبر امام حسین علیه السلام یک فرسخ در یک فرسخ بیان شده و آن مساحتی است که امام حسین علیه السلام به هنگام ورود به کربلا آن قسمت را خریداری کردند.(4)

بر این اساس زیر گنبد اشرف بقاع عالم است و محدوده حرم در رتبه ی دوم و شهر کربلا در رتبه ی سوم، شرافت خاصّ خودش را دارد.

بر اساس روایات هر فردی از دوستان اهل بیت علیهم السلام در این محدوده دفن شود، از بسیاری از عذاب های عالم برزخ در امان خواهد بود. (5)

بر اساس روایات، امام حسین علیه السلام از طرف راست عرش خدا به قتلگاهش نظر می کند، به زائرانش عنایت می کند(6) به گریه کن هایش توجّه می کند و برای آنها استغفار می فرماید.(7)

علامه سماوی در کتاب «مجالی اللّطف» تحقیق جالبی پیرامون محدوده حائر دارد که از سوی عتبه عباسیّه چاپ و منتشر شده است.

1- 4. ابن قولویه، کامل الزیارات، ص 274.
2- 5. شیخ طوسی، تهذیب الأحکام، ج 6، ص 72.
3- 6. ابن قولویه، همان.

4- 1. محدث نوری، مستدرک وسائل، ج 10، ص 321.
5- 2. شیخ صدوق، الأمالی، ص 118.
6- 3. علامه مجلسی، بحارالأنوار، ج 44/281.
7- 4. شیخ طوسی، الأمالی، ج 1، ص 55.

حائر امام حسین علیه السلام چند ویژگی دارد:

1) نماز مسافر در حائر امام حسین علیه السلام مخیّر بین تمام و قصر است.

شیخ مفید قدس سره می فرماید: اصل در نماز مسافر قصر است، ولی بر اساس روایات صحیحه در چهار مکان مسافر می تواند نمازش را تمام بخواند، در این موارد قصر جایز و اتمام افضل است.(1)

این چهار مکان عبارتند از: مسجدالحرام، مسجدالنّبی، مسجد کوفه و حرم امام حسین علیه السلام .(2)

2) خاکی که از آن مکان برداشته شود، اکسیر شفا می باشد، حجاب های هفتگانه را می شکافد، موجب قبولی نماز می شود، موجب امان از هر خوف و امان از عذاب قبر و عالم برزخ می باشد.

خاک شفا از اطراف حرم مطهّر تا فاصله ی هفتاد ذراعی برداشته می شود.(3)

3) دعا در زیر گنبد مستجاب می باشد و آن به عوض شهادت آن حضرت است.(4)

1- 5. شیخ مفید، المزار، ص 119.
2- 1. کلینی، الکافی، ج 4، ص 587.
3- 2. همان، ص 588.
4- 3. شیخ طوسی، الأمالی، ج 1، ص 317.

اَللّهُمَّ هذا دِینُکَ أَصْبَحَ باکِیاً لِفَقْدِ وَلِیِّکَ، فَصَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَ وَلِیِّکَ رَحْمَهً لِدِینِکَ؛

اَللّهُمَّ هذا کِتابُکَ أصْبَحَ باکِیاً لِفَقْدِ وَلِیِّکَ، فَصَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَ وَلِیِّکَ رَحْمَهً لِکِتابِکَ؛

اَللّهُمَّ وَ هذا أَعْیُنُ الْمُؤْمِنینَ أَصْبَحْتَ باکِیاً لِفَقْدِ وَلِیِّکَ، فَصَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَ وَلِیِّکَ رَحْمَهً لِلْمُؤمِنینَ؛

خداوندا! این دین تست که در نبود ولیّت گریان است، پس بر محمد و آل محمد درود بفرست و در فرج ولیّت، از باب ترحم بر دین خود تعجیل فرما.

خداوندا! این کتاب تست که در نبود ولیّت گریان است، بر محمد و آل محمد درود بفرست و از باب ترحم بر کتاب خود، در فرج ولیّت تعجیل فرما.

خداوندا! این دیدگان مؤمنان است که در نبود ولیّت گریان است، بر محمد و آل محمد درود بفرست و از باب ترحم بر مؤمنان، در فرج ولیّت تعجیل فرما.(1)

1- 1. رک، نگارنده، تنها ره رهایی، ص 78.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آيا كسانى كه ميدانند و كسانى كه نميدانند يكسانند ؟

سوره زمر/ 9

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک 129/34- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 88318722 ـ 021

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109